



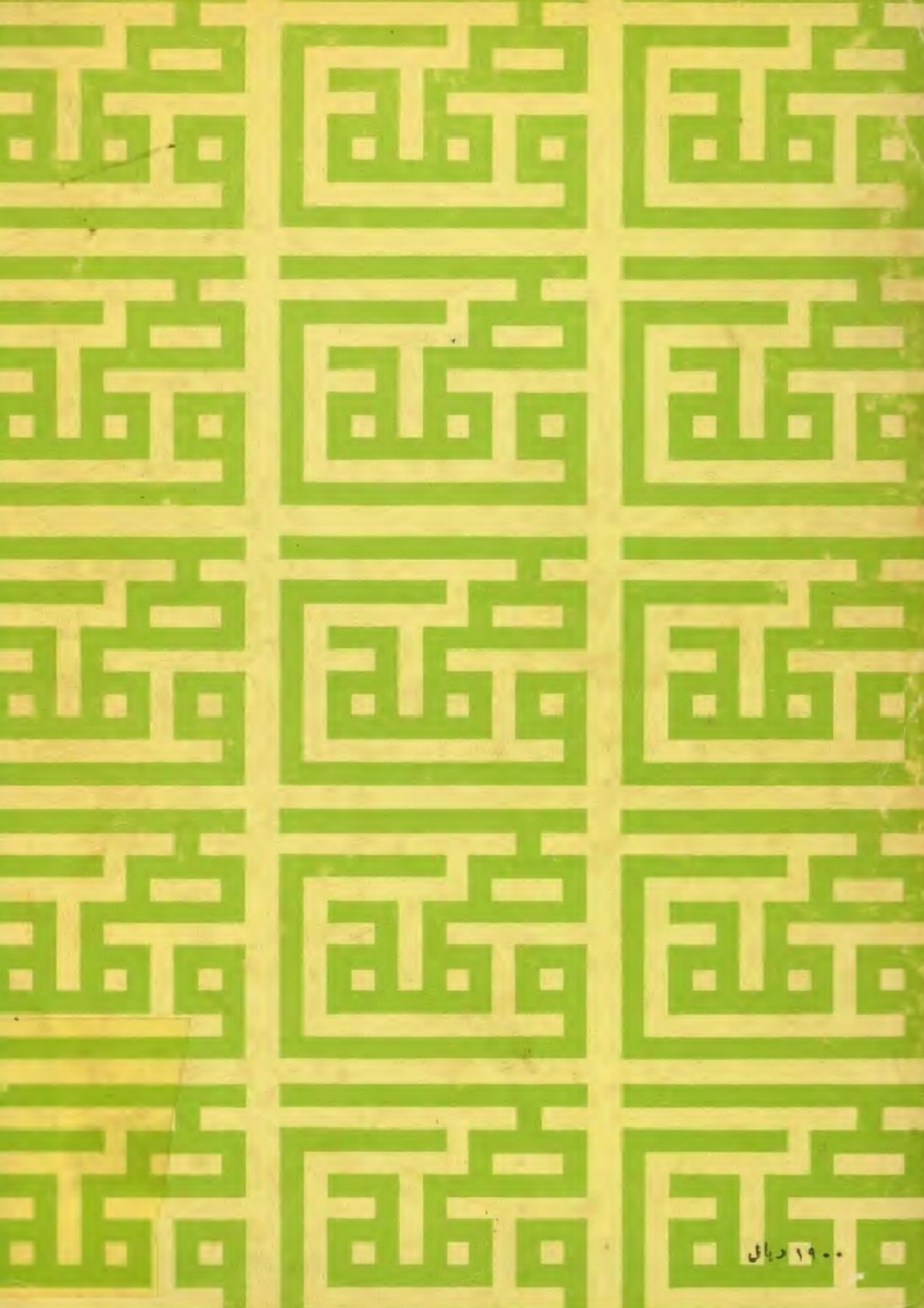
مجلس شورای اسلامی  
آستان قدس رضوی

# مناقب فاطمی

در حدیث



احمد احمد کبیر حیدری



کتابخانه  
مجلس

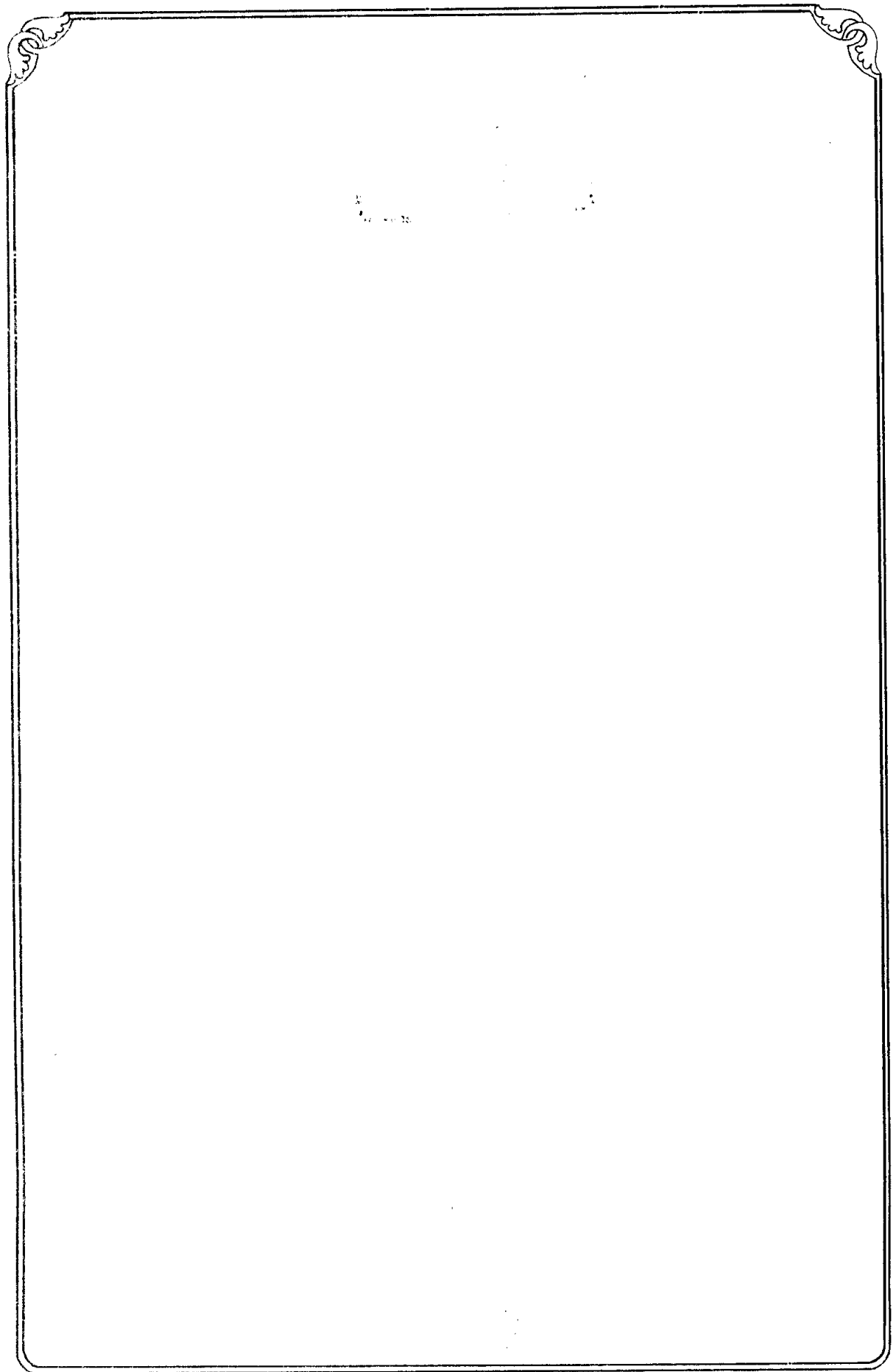
# مناقب فاطمه و شعر فارسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شامل:

مدیحه دخت کرامی پیامبر

احمد میرزا



کتابخانه مختصر  
بیخ نسم و بیخ

# مناقب فاطمی و شعر فارسی

شامل:

مدائح دخت کرامی پیامبر

احمد کبیر حیدری



احمدی بیرجندی، احمد، ۱۳۰۱ -

مناقب فاطمی در شعر فارسی / احمد احمدی بیرجندی - مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد

پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۹ - ۱۳۷۲

۱۴۸ ص.

الف. عنوان.

۱. فاطمه زهرا، ۱۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - شعر.

۸ تا ۱/۰۱۲

PIR

۲۹۷/۹۷۳۸

۲۷/۲۵



بنیاد پژوهش‌های اسلامی  
آستان قدس رضوی

## مناقب فاطمی در شعر فارسی

احمد احمدی بیرجندی

بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد، صندوق پستی ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵

چاپ دوم / سه هزار نسخه / اسفند ۱۳۷۲

چاپ اول / سه هزار نسخه / شهریور ماه ۱۳۶۹

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

## فهرست مطالب

		پیشگفتار
۷		
۱۵	ناصر خسرو قبادیانی	۱ - مطلع جمال خداوندی
۱۷	محمد بن حسام خوسفی	۲ - فی منقبت فاطمه ...
۲۲	محمد جان قدسی	۳ - بر سرزنهای جهان افسری
۲۵	وصال شیرازی	۴ - فی تعزیه ...
۲۷	عاشق اصفهانی	۵ - در مدح صدیقه کبری ...
۳۰	غافل مازندرانی	۶ - در مدح صدیقه طاهره (س)
۳۳	میرزا یحیی مدرس اصفهانی	۷ - فی نعت فاطمة الزهراء
۳۷	صغیر اصفهانی	۸ - در مناقب و مصائب
۴۰	اقبال لاهوری	۹ - در معنی این که سیده النساء ...
۴۳	حکیم صفای اصفهانی	۱۰ - مسقط در نعت ...
۴۹	سید عباس جوهری (ذاکر)	۱۱ - در تهنیت ولادت ...
۵۰	اختر طوسی	۱۲ - در مدح و مصائب حضرت فاطمه (س)
۵۲	صابر همدانی	۱۳ - در مدح صدیقه کبری ..
۵۵	امیرالشعراء نادری	۱۴ - در نعت صدیقه کبری ...
۵۸	فؤاد کرمانی	۱۵ - در مدح و منقبت ...

۶۱	غروی اصفهانی (کمپانی)	۱۶ - در مدح سیده النساء ...
۶۴	علامه مازندرانی	۱۷ - فاطمیه
۶۹	سلطانی	۱۸ - ذر ستایش حضرت ...
۷۴	رفعت سمنانی	۱۹ - در مدح حضرت صدیقه طاهره
۷۸	محیط قمی	۲۰ - در مدح حضرت صدیقه کبری ...
۸۰	پریشان کاشانی	۲۱ - در مدیحه حضرت صدیقه طاهره (س)
۸۴	خبّاز کاشانی	۲۲ - در میلاد حضرت زهرا (س)
۸۶	خوشدل تهرانی	۲۳ - در مدح و میلاد حضرت بتول عذراء و ...
۸۹	سرائی جهرمی	۲۴ - میوه عرفان
۹۱	سید عباس افجه ای (حیران)	۲۵ - در مدح فاطمه زهرا علیها السلام
۹۴	گوهر (شمسه الشعراء)	۲۶ - در ولادت و مدح صدیقه طاهره ...
۹۷	عارف بجنوردی	۲۷ - عروة الوثقی
۱۰۲	دکتر ناظرزاده کرمانی	۲۸ - در مناقب و مصائب صدیقه طاهره ...
۱۰۴	طائی شمیرانی	۲۹ - توصیف حضرت زهرا (س)
۱۰۷	شیخ علی اکبر مروج (شفیق)	۳۰ - در نعت صدیقه طاهره ...
۱۱۰	نشاطی	۳۱ - در مدح جناب فاطمه زهرا ...
۱۱۲	جهانگیر ضیائی	۳۲ - در مدح حضرت زهرا (س)
۱۱۵	ریاضی یزدی	۳۳ - نور مقدس
۱۱۷	آیتی بیرجندی	۳۴ - در مدیحه ستر عظمی ...
۱۲۰	فتحعلی کرمانی	۳۵ - مدیحه حضرت فاطمه (س)
۱۲۲	الهی قمشه ای	۳۶ - قصیده طیبه در مدح و ...
۱۲۵	دکتر قاسم رسا	۳۷ - در مناقب سیده النساء العالمین
۱۲۹	غلامرضا قدسی	۳۸ - به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا (س)
۱۳۱	حمید سبزواری	۳۹ - سرای فاطمه (س)
۱۳۴	مشرف رضوی	۴۰ - در میلاد مقدس حضرت فاطمه زهرا (س)
۱۳۵	عبدالحسین فرزین	۴۱ - در ولادت با سعادت فخر زنان ...
۱۳۷	محمدعلی مردانی	۴۲ - در مدح حضرت زهرا ای اطهر (س)
۱۴۰	مشفق کاشانی	۴۳ - گوشوار عرش
۱۴۳	مؤید	۴۴ - عالمه روزگار
۱۴۶	محمد ابراهیم «ذکاء»	۴۵ - در مدح صدیقه طاهره (س)

بسم الله الرحمن الرحيم

### پیشگفتار

در آسمان دانش و تقوا و برتری  
در زهد و پاکدامنی و عفت و وقار  
جز او که پرورید گهرهای تابناک  
ای زن! برای زندگی راحت تو گفت  
حفظ عفاف کن که نباشد به زندگی  
زیباتر از عفاف تو را زیب و زیوری  
پیدا نشد چو فاطمه تابنده اختری  
دارد به بانوان جهان فضل و برتری  
در دامن عطوفت و الطاف مادری  
زها کلام نغز و خوش روچپووری:  
زیبتر از عفاف تو را زیب و زیوری  
«آزاده»

خورشید تابناک اسلام در روزگاری درخشیدن آغاز کرد که فساد و تباهی و اختناق و بت پرستی و رذائل اخلاقی بر زندگی مردم عربستان سایه شوم افکنده بود و تیره بختی و سیاه روزی زن بیش از مرد بود. حق حیات نداشت. اعراب جاهلی از بیم ننگ و رسوایی و عدم کارایی زن، در زندگی خاص صحرائشینی آن روزگار، این موجود نگون بخت را، در کودکی، به زیر خاک پنهان می کردند\* شهرنشینان نیز چنین بودند و از جهاتی مانند رباخواری و استثمار طبقه بینوا و تکبر و استکبار و بت پرستی، حتی بدتر.

در چنین محیطی آلوده و ظلمت زده، به اراده پروردگار جهان بارقه الهی روشنگری آغاز نهاد. پیامبر خاتم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) در سن چهل سالگی، با منشور الهی، مأمور نجات آن قوم گمراه شد. قومی که دین حنیف حضرت ابراهیم (ع)، قهرمان بت شکن و سایر انبیای عظام را پشت سر انداخته و آن تعالیم نجات بخش آسمانی را به فراموشی سپرده بودند.

پیامبر عظیم الشأن (ص) مبعوث شد تا تعالیم زندگی ساز قرآن را به میان مردم بی خبر برد و وجدانهای خفته را بیدار سازد. خداپرستی، ترک شهوات نفسانی، تزکیه و تعلیم و تربیت، برادری و برابری، خضوع و فروتنی در برابر ذات کبریایی، تسلیم در برابر اوامر و نواهی حق این همه همراه با عطوفت و رحمت که پیامبر اکرم (ص) خود مظهر کامل

• اشاره است به سوره نحل آیه ۵۹ و سوره اسراء آیه ۳۱.

این صفات خدایی بود، در وادی بطحا و سپس در یرشرب (مدینه النبی) و پس از آن، در همه جهان طنین انداز شد.

رفتار و گفتار و کردار رسول الله (ص) در آن دیار بیگانه از همه فضایل اخلاقی، خود بزرگترین درسها را به مردم آموخت. رفتار شفقت آمیز پیامبر با زنان و بویژه با دختران و فرزندان یکباره وضع را دگرگون کرد و دل‌های قسوت زده را نرمش بخشید.

زندگی پیامبر از آغاز با شگفتیهایی توأم بود. کودکی یتیم، پیامبری درس ناخوانده زمامدار دین و دنیای مردمی شد که هیچ چیز جز مقام و منصب ظاهری و زخارف دنیوی نظر آنان را به خود جذب نمی‌کرد. در محیطی که فقط پسر به حساب می‌آمد؛ برای پیامبر (ص) نه پسری برجای ماند و نه جزیکتا دختری.

این چه رمز و رازی داشت؟ خدا داناست.

آنچه بر ما روشن است و آن را در پرتو ایمان به حی قادر متعال می‌توان دانست این است که هر چه از عالم مشیت و تقدیر الهی می‌رسد ناشی از حکمت بالغه «او» است و در آن جای چون و چرا نیست.

اما دشمنان با دیده و دل تاریک بدین نکته می‌نگریستند و او را «ابتر» نامیدند. در برابر این عقیده کوردلان کافر کیش، زبان وحی در قرآن کریم بدین سان گویاست:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّا أَعْظَمْنَاكَ الْكُوفْرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.»

ای پیامبر گرامی ما به تو (در برابر از دست دادن فرزندان که آخر آنان ابراهیم بود) کوثر (نعمت بسیار، شفاعت، کوثر، دختری همچون فاطمه زهرا) عنایت کردیم (که ذریه بسیار و نسل فزاینده و پربرکتی برای تو خواهد داشت...) پس تو هم (بشکرانه آن نعمتها) برای خداوند متعال به نماز و قربانی پرداز.

فرزندی، آن هم دختری، از رسول گرامی برجای می‌ماند که نام گرامی او را همراه با دین اسلام، و قرآن مجید و سنت پاکش؛ در نسلهای آینده نگهدار شد. این است مشیت الهی.

فاطمه کیست؟ ابعاد وجودی اش چیست؟

در پاسخ این پرسش پیچیده و دشوار یا باید از قول جلال الدین مولوی بگوییم:

شرح توغیب است بر اهل جهان	همچو راز عشق دارم در نهان
مدح تو حیف است با زندانیان	گویم اندر مجمع روحانیان
قدر تو بگذشت از درک عقول	عقل در شرح شما شد بوالفضول

گرچه عاجز آمد این عقل از بیان عاجزانه جنبشی باید در آن

(دفتر پنجم مثنوی)

آنچه در این اوراق می‌آورم برآستی «عاجزانه جنبشی» در تعریف دخت گرامی پیامبر اکرم (ص) حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست.

زندگی شخصیت‌های بزرگ تاریخ بویژه انبیای الهی و حضرات معصومین (ع) و دیگران — از مرد و زن — از هر جهت — آموزنده است. آنچه در زندگی این بزرگوران «... اهمیت دارد، این است که مردم بدانند آنان که بودند؟ چگونه تربیت شدند؟ چگونه زیسته‌اند؟ چه کرده‌اند؟ چرا کردند؟ چه اثری در محیط خود، و پس از خود نهادند.»\*

حضرت فاطمه زهرا (ع) پدری مانند حضرت محمد (ص) خاتم پیامبران داشت و مادری همچون خدیجه دختر خویلد. دختران دیگر حضرت رسول (ص) زینب، رقیه و ام کلثوم همه پیش از فاطمه (ع) جهان را بدرود کردند.

حضرت فاطمه (ع) بنا بر قول مشهور در روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سال

پنجم بعثت ولادت یافت.

کودکی زهرا اطهر مصادف شد با محاصره همه جانبه «شُعب ابوطالب» که کفار قریش با یکدیگر هم‌پیمان شده همه نوع سختی، قطع رابطه، گرسنگی را بر شخص پیامبر و دخت گرامی اش و حضرت علی (ع) و دیگر بستگان آن حضرت وارد آوردند و تنها ابوطالب در مدت سه سال گرفتاری آنان در شعب؛ تا حد مقدور مساعدت می‌کرد، و حمزه عموی دیگر پیامبر با شمشیر آخته پاسداری آن حضرت را به عهده داشت. دشمنان اسلام و بدخواهان پیامبر و خاندان گرامی اش منتهای بی‌رحمی و سختگیری را به کار بردند.

فاطمه، این شکوفه گلستان نبوی بعد از تحمل سختیها و دیدن سختکوشیهای پدر و مادر و بستگانش در سن ۵ سالگی از تنگنای شعب رها شد و احساس آزادی و سرور کرد. اما دوران این شادمانی بسیار کوتاه بود، زیرا هنوز چندی ازین رهایی نگذشته بود که مادر عزیزش خدیجه (ع) چشم از جهان فرو بست.

دوری از چنان مادری فداکار و بزرگوار — آن هم در سن کودکی — روح لطیف فاطمه (ع) را دچار اندوهی جانکاه نمود. در همان سال دهم بعثت، ابوطالب — که درود خدا بر او باد — مردی بزرگمنش و عالی منزلت که یار و یاور پیامبر (ص) بود، به دار بقا

• استاد دکتر سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۲،

رفت. بی جهت نبود که آن سال «عام الحزن» (سال اندوه) نامگذاری شد. غمها از یک سو و دشمنان کینه‌توز از سوی دیگر بر آزارهای خود افزودند. مهربانیه‌های پیامبر گرامی و نوازشهای ملامت‌آمیز آن پدر بزرگوار، فاطمه عزیز را دلداری می‌داد. پیامبر پیوسته دخترش را می‌بوسید و می‌بوئید و در گردابهای مصیبت که خود گرفتار بود و دختر عزیزش آن ناراحتیها را پیش چشم داشت و رنج می‌برد؛ یار دلنوازش بود.

در سال سیزدهم بعثت، هجرت پیامبر به مدینه پیش آمد. حضرت علی (ع) که از آغاز بعثت — پس از خدیجه — به پیامبر (ص) ایمان آورده بود و از نزدیک شمیم خوش وحی را حس کرده؛ در تحت حمایت و تربیت رسول الله (ص) قرار داشت. بعد از هجرت مأموریت یافت اماناتی که نزد پیامبر بود برگرداند و فاطمه (فاطمه اطهر) (ع)، فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت حمزه سید الشهداء) را به مدینه کوچ دهد و خود به پیامبر اسلام (ص) ملحق گردد. بعد از ۱۲ روز پیامبر در (قبا) نزدیک مدینه توقف فرمود و علی (ع) و زنان به آن حضرت ملحق شدند.

حضرت رسول (ص) قبلاً در مکه با «سوده» و سپس در مدینه با «ام سلمه» ازدواج فرمود و فاطمه (ع) را به وی سپرد.

حضرت فاطمه (ع) کم کم به دوران بلوغ نزدیک می‌شد. بسیاری از ثروتمندان قریش و سرشناسان قوم در خواستگاری از فاطمه زهرا (س) بزرگوار سبقت می‌جستند و می‌خواستند بدین افتخار بزرگ نائل آیند. اما مشیت چیز دیگر بود.

اراده خداوند متعال بر ازدواج فاطمه (س) با علی (ع) قرار گرفته بود. جز علی (ع) فرد دیگری شایستگی همسری با فاطمه اطهر (ع) را نداشت.

اینجاست که ملاکهای ظاهری به یک سو می‌رود و ارزشهای مادی جای خود را به ارزشهای معنوی می‌بخشد. تنگدستی علی (ع) مانع خواستگاری از دخت گرامی پیامبر (ص) نمی‌شد.

علی (ع) جز شتری آبکش و شمشیر وزرهی ندارد. مهریه دختر رسول الله (ص) را چگونه فراهم کند؟!

پیامبر فرمود: شمشیر را برای جهاد و شتر را برای آبکشی نگهدار و تنها وجه این زره کافی است.

زره را چهارصد درهم فروختند و جهازی اندک دختر پیامبر (ص) فراهم شد. ازدواج به امر خدا و تصویب حضرت محمد (ص) و رضایت فاطمه (ع) و علی (ع) صورت گرفت و

فاطمه (ع) به خانه شوهر رفت.

خانه علی (ع) در کنار دختر گرامی پیامبر (ص) خانه اسلام، خانه نمونه است. علی (ع) شوهر نمونه و فاطمه (ع) اسوه و نمونه واقعی و حقیقی یک زن والا مقام اسلامی. کارها تقسیم شده است: علی (ع) در بیرون از خانه کار می‌کند: حفر قنات، آبیاری نخلستانها و برای جهاد در رکاب رسول اکرم (ص) همچون سایه در کنارش، جانفشانی و تلاش می‌کند.

فاطمه اطهر در خانه؛ دستاس می‌کند، نان و غذا برای شوهر عزیزش تهیه می‌کند، نظافت خانه را به عهده دارد. اولین فرزند فاطمه در رمضان سال سوم هجرت، امام حسن، دیده به جهان می‌گشاید. در شعبان سال چهارم هجرت نورچشم دیگرش حسین چشم به جهان باز می‌کند. بچه داری نیز بر کارهای خانه افزوده می‌شود. پس از این دو پسر، خداوند زینب و ام کلثوم و بعد محسن را به این زوج نمونه عطا فرمود.

سال دهم هجرت فرامی‌رسد: پیامبر (ص) از آخرین سفر مکه باز گشته است. آداب حج را به مردم آموخته، گفتنی‌ها را درباره وصی و جانشین خود، علی (ع)، به مردم ابلاغ فرموده است.

پیامبر (ص) به دختر عزیزش می‌فرماید:

— جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من فرومی‌خواند اما امسال آن را دوبار بر من خواند. پندارم امسال سال آخر حیات من است.

زهرا از این سخن بسیار متأثر شد. اشک از دیدگانش سرازیر شد.

پیامبر (ص) دوباره زهرا را مخاطب ساخت و گفت:

اما تونخستین کسی خواهی بود که از خاندانم به من ملحق خواهی شد.

زهرا تبسمی کرد. چرا؟ مگر خبر مرگ شادی بخش است؟

آری! برای زهرا که طاقت جدایی از پدر عزیزش ندارد، این خیر مسرت بخش بود.

آنچه نباید بشود شد. پیامبر عظیم الشان اسلام چشم از جهان فرو بست.

خانه پیامبر ماتمکده است: علی، فاطمه، عباس فرزندان فاطمه اشک می‌ریزند. باور

کردنی نیست. چرا باور باید کرد. زیرا خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«أَنْتَ قَبِيْتُ وَأَنْتُمْ مَيْتُونَ»

در همان هنگام جریان «سقیفه بنی ساعده» پیش آمد و ابوبکر را به خلافت

منصوب کردند.

چندی بعد حادثه دیگری پیش آمد: عمر بن خطاب با عده ای از طرفداران حکومت جدید به در خانه علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: از این لحظه خلیفه مسلمین ابوبکر است و باید علی (ع) و بنی هاشم با وی بیعت کنند. چه ماجراها، چه تندیها رفت و چه دردها بر دل دخت پیامبر گرامی (ص) — که تازه از پدر عزیز و الامقامی همچون پیامبر گرامی اسلام جدا شده بود — نشست؟! خدا می داند.

براستی در این ایام غمهایی بر دل دخت پیغمبر ریزش کرد که می توانست چشمه خورشید را تیره و تار کند.  
مرگ پدر، پایمال کردن حق و حرمت شوهر، و افزون برین، غمی دیگر پیش آمد:  
غصب «فدک».

دهکده «فدک» که حق و ملک خالصه پیامبر اکرم (ص) بود و آن را به فاطمه دخت گرامیش بخشیده بود، عمال حکومت از تصرفش خارج کردند و عاملان و کارگران، فدک را بیرون راندند. این هم حادثه دردناک دیگر.

بدین سان دخت گرامی پیامبر را از ارث مسلمش محروم کردند. اما از آنجا که طلب حق وظیفه است و باید حجت بر همگان تمام شود و امت را از سنت شکنی بدور دارد. فاطمه (ع) ساکت ننشست. با جمعی از زنان هاشمی و خویشاوندان به مسجد مدینه، جایگاه پدر بزرگوارش، رفت. ابوبکر با عده ای از مهاجرین و انصار در مسجد بود. بین دخت گرامی پیامبر (ص) و مردم چادری آویختند. ابتدا دختر پیامبر به یاد پدرش افتاد، ناله ای جانسوز از دل داغدیده برکشید که همگان را به گریه و ناله وادار کرد. شیون برخاست. فاطمه اندکی صبر کرد تا جلسه آرام گرفت. سپس سخنرانی فصیح و بلیغ و کوبنده اش را ایراد کرد و با منطقی قاطع و استوار ثابت کرد که نگاهبانان بظاهر حلال و حرام دین و حافظان قرآن حق او را و شوهرش را ستمگرانه غصب کرده و او را از حق مسلم ارث که خدا در قرآن بدان امر کرده است محروم نمودند.

تاریکی مصائب پی در پی، روح و جان دختر گرامی پیامبر (ص) را در تنگنا گرفت، چنانکه اگر گوشه ای از آن تاریکیها بر روزهای روشن دامن می گسترده به شبهای ظلمانی بدل می شده، این بیت منسوب به دختر گرامی پیغمبر (ص) چه نیکو این دردها را مجسم کرده است:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْلَا نَهَا      صَبَّتْ عَلَيَّ الْاِيَامُ صِرْنَ لِبَالِيَا

سرانجام غمهای پی در پی و از همه سنگین تر دوری از پدر بزرگوار فاطمه را به بستر

بیماری کشاند. همان دختری که پاره تن پیغمبر خدا بود بر اثر آزارهای قوم، پس از مدتی بیماری، چشم از این جهان دون بر بست و روح پاکش به فردوس اعلی پیوست و به پدر بزرگوارش که صدرنشین بهشت برین است ملحق شد.

مورتخان شیعه نوشته اند: علی (ع)، فاطمه (ع) را شبانه دفن کرد و آثار قبر او را از انظار دشمنان پنهان داشت. خدا گواهِ است که علی (ع) در کنار نعش همسر عزیزش فاطمه چه درد دلها کرد و چه ناله ها و چه گریه های جانسوز نمود. آری چنین است رسم زمانه و رسم آنان که بی وفایی و ستمگری را شعار خود ساخته اند.

بخشی از ناله ها و راز و نیازهای علی (ع) را تاریخ ثبت کرده است، اما آنچه پنهان است مزار فاطمه (ع) است. چه دردناک و چه پر معنی است پنهان بودن مزار مقدس فاطمه زهرا (ع) بویژه برای شیعیان که گاه در مسجد القی یا در بقیع می ایستند و اشک می ریزند و این حسرت را به دل دارند که بوسه بر تربت پاکش زنند.

مظلومیت فاطمه زهرا (ع) نه تنها در حیات که در ممات نیز کاملاً چشمگیر است. بسیاری از شعرای فارسی زبان درباره فاطمه زهرا دخت گرامی پیامبر سکوت کرده یا در جو خاص سلطه؛ نتوانسته اند اشعاری بسرایند.

شاید عوامل اجتماعی دیگری هم در کار بوده است. خدا می داند. آنچه درین مجموعه آمده است، بیشتر متعلق به شعرای متأخر و مخصوصاً از دوران «صفویه» به بعد است.

در این مجموعه، بنا به شیوه ای که در «مدایح رضوی»\* و «مناقب علوی»\* داشتم، به یک قصیده و یا یکی از انواع دیگر شعر بسنده کردم. از گذشتگان و معاصران آنچه به دست آمده درین کتاب نقل کردم تا نمونه ای باشد از مناقب و فضائل دختر گرامی پیامبر اسلام (ص). ترتیب تقدّم و تأخر تنها بر مبنای زمان از گذشته به حال است.

زندگینامه شاعران را به دلیل آنکه در مدایح رضوی و مناقب علوی آمده است در این مجموعه نیاوردم.

امید است که با همه نقائص مورد قبول روح مطهر آن بانوی نمونه اسلام و هواخواهان خاندان عصمت و طهارت (ع) قرار گیرد.

مشهد - شهریور ماه ۱۳۶۹ شمسی

احمد احمدی بیرجندی

\* از انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.

## پیشگفتار چاپ دوم

شمار دل‌بستگان و ارادتمندان به اهل البیت علیهم‌السلام، بویژه حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) در بین شیعیان جهان، و بطور کلی در میان مسلمانان در حدی است بسیار گسترده و برافزون.

فاطمه، دخت‌گرامی پیامبر(ص) هم به جهت شخصیت ممتاز اخلاقی و هم به سبب بالابردن درک و فهم جامعه آن روز مردم عربستان که برای دختران و زنان ارزشی قائل نبودند، مورد محبت و احترام خاص رسول مکرم اسلام قرار داشت.

فاطمه زهرا (س) نمونه کامل تربیت اسلامی و برخوردار از حد اعلای درخشندگی زن در تاریخ اسلام است. وی مادری مهربان، دانا، بردبار و با ایمان و در حد کمال پارسایی و پرهیزگاری است. توصیف ابعاد وجودی وی از دیدگاههای محدود امکان پذیر نیست. این محبوبیت از سویی و مظلومیت از جهتی، او را محبوب دلها قرار داده است.

در سیر ادب فارسی و آثار و دواوین شعرای سخن پرداز ایرانی در قرنهای نخستین، کمتر به مناقب فاطمه زهرا (س) دخت گرامی پیامبر(ص) بر می‌خوریم و اگر جای جایی هست به اشارتی بسنده شده. این هم مظلومیت دیگری است که در تاریخ شعر و ادب ما شامل حال این بزرگترین بانوی بافضیلت شده است.

با این همه، سه سال پیش، مناقب فاطمی در شعر فارسی را از اشعار شاعران دلسوخته و ارادتمند اهل البیت (ع) فراهم کردم.

مجموعه مزبور به اشارت و تصویب اولیای محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی که مرکز ترویج فرهنگ اهل البیت علیهم‌السلام است به زیور چاپ آراسته شد. اکنون که لزوم تجدید چاپ آن احساس می‌شود، با اصلاحات و تجدید نظر در برخی مطالب، آن را به شیفتگان و دل‌بستگان اهل البیت علیهم‌السلام، بویژه ارادتمندان دختر گرامی پیامبر (ص) تقدیم می‌داریم.

امید که این خدمت ناچیز مورد قبول افتد.

مشهد - دیماه ۱۳۷۲ هجری شمسی

احمد احمدی بیرجندی

## ناصر خسرو قبادیانی

شاعر معروف قرن پنجم هجری (۳۹۴ - ۴۸۱ هـ) اهل قبادیان بلخ است. وی پس از مسافرتی که بعد از سال ۴۳۷ هـ به مکه و قاهره کرد؛ در مصر به خلیفه فاطمی گروید و مذهب اسماعیلی را پذیرفت و با لقب «حجت خراسان» به ایران بازگشت. ناصر خسرو از بیم متعصبان به بدخشان پناه برد و در قلعه یمگان گوشه نشین شد و در همان جا وفات کرد. آثار زیادی دارد از جمله: زاد المسافرین و جامع الحکمتین. دیوان اشعارش حاوی قصاید بلند و استوار و متضمن مواعظ و پند است.

۱

### مطلع جمال خداوندی\*

آوخ ز وضع این کره و ز کارش	زین دایره بلا و ز پرگارش
.....	.....
.....	.....
شمس وجود احمد و خود زهرا	ماه ولایتست ز اطوارش
دخت ظهور غیب احد احمد	ناموس حق و صدق <sup>۱</sup> آسارش
هم مطلع جمال خداوندی	هم مشرق طلیعه انوارش
صد چون مسیح زنده ز انفاسش	روح الامین تجلی پندارش
هم از دمش مسیح شود پیران	هم مریم دسیسه <sup>۲</sup> ز گفتارش
هم ماه بارد از لب خندانش	هم مهر ریزد از کف مهبارش

• دیوان ناصر خسرو، چاپ مرحوم سید نصرالله تقوی، صفحه ۲۰۹.

این گوهر از جناب رسول الله	پاکست و داور است خریدارش
کفوی <sup>۳</sup> نداشت حضرت صدیقه	گرمی نبود حیدر کرارش
جئات عدن خاک در زهرا	رضوان ز هشت خلد بود عارش
رضوان <sup>۴</sup> به هشت خلد نیارد سر	صدیقه گربه حشر بود یارش
باکش زهفت دوزخ سوزان نی	زهرا چوهست یار و مددکارش

### پانوشتها

۱. صَدُوق: صندوق
۲. دسیسه یا (دسیه): در برخی از چاپهای دیوان به صورت نخست آمده و ظاهراً معنی پنهان و پوشیده (عفیفه) از آن اراده شده است.  
مرحوم دهخدا در تعلیقات چاپ سید نصرالله تقوی چنین نوشته است: این کلمه همانند صفتی به دنبال کلمه مریم در بیت ذیل از ناصر خسرو آمده است:  
هم از دَمَش مسیح شود پَران      هم مریم دسیه ز گفتارش  
(دیوان، ص ۲۰۹)
- ظاهراً «صَفِيه» یا «صَدِيقه» (به فتح صاد به جای صدیقه به کسر صاد با دال مشدّد) در مقام اشاره به آیه: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ... (آل عمران / آیه ۴۲)  
یا: وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. (آل عمران / آیه ۴۲)  
یا: مَا الْمَسِيحُ بِنِزْمٍ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صَدِيقَةٌ... (سوره مائده / آیه ۷۵)  
یا: اینکه کلمه «عفیفه» باشد در مقام توجه به بیت ذیل از ناصر خسرو:  
تویی که جز تو نپنداشت با بصارت خویش      عفیفه مریم مرپور خویش را پدري  
(دیوان ناصر خسرو، ص ۴۸۴)
- دیوان ناصر خسرو چاپ مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق این قصیده را فاقد است.
۳. كُفُو: همسر.
۴. رضوان: نگهبان و دربان بهشت. رضوان به معنی بهشت نیز می باشد.

## محمد بن حسام خوسفی

محمد بن حسام الدین معروف به ابن حسام از شاعران قرن نهم هجری و همزمان با عهد شاهرخ تیموری است.

ابن حسام مذهب شیعه داشته و در مدایح حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) اشعار زیادی سروده است.

وی علاوه بر دیوان، خاورنامه‌ای بر وزن شاهنامه فردوسی شامل ۲۵,۰۰۰ بیت دارد که در غزوات حضرت علی (ع) و دلاوریهای آن سرور است.

ابن حسام در قصبه خوسف (در چهار فرسنگی غرب بیرجند) زاده شد و در همانجا چشم از جهان فرو بست. مزارش در خوسف می باشد. دیوانش چاپ شده است.

### ۲

## فی منقبت فاطمه دختر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله\*

چورفت برون یوسف ازین گلشن مینا<sup>۲</sup>  
دییاجه سیه کرد شب از فرقت<sup>۴</sup> خورشید  
تاریکی شب روشنی روزنهان کرد  
از دیر مسیح<sup>۵</sup> آتش رخشنده برون شد  
چون چشم خروس سحری سرخ برآمد  
از هر طرفی بوم سیه بوم<sup>۷</sup> غریوان<sup>۸</sup>  
زنگی شده واللیل اذا عسعس گویان  
اندر گلوی چرخ نهان مِهْرَه زَرین<sup>۱۰</sup>

بر دامن او ریخت شفق اشک زلیخا<sup>۳</sup>  
چون وامق دلسوخته بی طلعت عذرا  
چون برقع مشکین، رخ خوبان دلارا  
وزدود و غسق<sup>۶</sup> گشت جهان چون دل ترسا  
منقار سیه زاغ ز خون دل عنقا  
از زمزمه، بسته نفس مرغ خوش آوا  
رومی شده والصبح اذا نَفَس جویا<sup>۹</sup>  
چون در دهن تنگ صدف لؤلؤ لالا

\* دیوان محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمد تقی سالک، مشهد، ۱۳۶۶.

پنهان ید بیضا به گریبان که خدا گفت  
 افراشته فرآش فلک دست و شمایل  
 منشی عطارد قلم تیز کشیده  
 تابنده رخ مشتری از اوج سعادت  
 بنهاده سلیمان ز کف انگشتری ملک  
 شاه غسق انگیخته تالان<sup>۱۵</sup> و چه تالان  
 زهره جگری ساخته پیراهن گلریز  
 آن دُر گرانمایه که بُد گوهر پاکش  
 گرد ره او روشنی دیده رضوان  
 شاید که بروبند سراپرده قدرش  
 یک لاله ز گلزار عذارش<sup>۱۸</sup> رخ ساره<sup>۱۹</sup>  
 آب رخ گلببرگ از آن لاله سیراب  
 اندر تُتُق<sup>۲۱</sup> عفت او دختر عمران<sup>۲۲</sup>  
 از چادر پشمینه او پرده گلیمست  
 بر معجر او باد، سحرگه گذری کرد  
 از مقنعه مادر او بر سر بلقیس<sup>۲۵</sup>  
 آن کیست که او را ز حسد رشک نماید  
 با مجمره عود چرا گرم شود دود  
 او پرده نشین حرم سید کونین  
 او دسته گل باغ ریاحین پیمبر  
 او تخت نشین حرم مسند یاسین  
 بر مسند قدرش لب ناهید<sup>۲۸</sup> زمین بوس  
 آن روی کز و پرتو خورشید خیالست  
 تا ظلمت شب در پس انوار بماند  
 و آن موی کز و طره واللیل سوادست<sup>۳۰</sup>  
 تا روز بپوشاند و برجای بماند

فی جیبک اذْخُل یدک تَخْرُجُ بیضا<sup>۱۱</sup>  
 تا شکل حمایل فکند در بر جوزا  
 تا ضبط کند نکته من ذلک منها<sup>۱۲</sup>  
 بر گوشه شش گوشه این سقف معلّا<sup>۱۳</sup>  
 بر کرسی او تکیه زده دیو هویدا<sup>۱۴</sup>  
 بر خوان فلق ساخته یغما و چه یغما  
 دل سوخته از داغ جگر گوشه زهرا  
 در پرده عصمت ز همه عار معرا<sup>۱۶</sup>  
 خاک در او غالیه گیسوی حورا<sup>۱۷</sup>  
 حوران بهشتی به سر زلف سمن سا  
 یک سنبله از سنبل او زلف صفورا<sup>۲۰</sup>  
 زیب چمن روضه از آن قامت زیبا  
 و اندر حُجُب عصمت او مادر عیسا  
 این پرده زربفت بر این طارم خضرا<sup>۲۳</sup>  
 زین راهگذر یافت صبا عنبر سارا<sup>۲۴</sup>  
 تاجیست کز و رشک برد دختر دارا  
 رمزیست که در گوش تو گویم بمعنا  
 با روشنی خورچه گند ذره شیدا  
 او سیده جیده<sup>۲۶</sup> مکه و بطحا  
 او دختر شایسته بایسته بابا  
 او سرو چمان چمن روضه طاهّا<sup>۲۷</sup>  
 بر خاک درش چهره خورشید جبین سا  
 گو در شب تار از تُتُق مشک برون آ  
 تا ظله<sup>۲۹</sup> آن شب که بود وعده فردا  
 گو باز کن آن غالیه بو، جعد مطرا<sup>۳۱</sup>  
 تا روشنی روز قیامت شب یلدا

ای جاریه<sup>۳۲</sup> خانه تو آیه<sup>۳۳</sup> خاتون  
 رضوان به وجود توبه دامادی آدم  
 سوری عروسی تو ناهید طربساز<sup>۳۵</sup>  
 عطار صبا تا نگشاید در دگان  
 حکاک شب از ریشه خون تافته رشته  
 زنبیل کش خانه قدر تو سلیمان<sup>۳۹</sup>  
 هیزم شکن مطبخ فضل تو براهیم  
 آن گلخن پرداخته دوزخ نیران<sup>۴۱</sup>  
 آن از پی اعدای تو کردند معین  
 با یاد تو چون نوش بود زهر هلاهل<sup>۴۲</sup>  
 بی پر تو مهر تو که آینه روح است  
 با مهر تو امید که در روز عقوبت  
 زانروز که از شومی شامی سیه روی  
 از خاک جگرگون زمین لاله برآمد  
 مهد تو در آرند بصحرای قیامت  
 از جامه پر زهر حسن غاشیه<sup>۴۵</sup> بردوش  
 آویخته بر روی چومه خوشه پروین  
 بر اشک چو پروین تو ناهید بگرید  
 آنجا که بر احباب گشایند در لطف  
 ای بارکش مطبخ تو صحن سماوات  
 از مائده نطعمکم<sup>۴۷</sup> مشتیمان را  
 پیشانی من خاک سر کوی تو روید  
 ما آب رخ از خاک کف پای تو داریم  
 حسان<sup>۴۸</sup> ثناخوان شما ابن حسام است  
 مرغان چمن را همه بی ساز و نوا کرد  
 بر تربت تو صد صلوات متواتر

با کوبیه عندک فی الجنة بیتا<sup>۳۴</sup>  
 آراسته در خلد برین حجله حوا  
 طوبی لک تزویجک فی ظله طوبی<sup>۳۶</sup>  
 از سلسله مشک سیه غالیه<sup>۳۷</sup> بگشا  
 تا بهر تو در رشته کشد عقد ثریا<sup>۳۸</sup>  
 قندیل نه گلشن بام تو مسیحا<sup>۴۰</sup>  
 قربانی پذیرفته کیش تو ذبیحا  
 وین گلشن آراسته جنت مأوی  
 وین از پی احباب تو کردند مهیا  
 بی یاد تو چون زهر بود نوش مهتا<sup>۴۳</sup>  
 هرگز نشود آینه مهر، مصفا  
 آسان گذرد عاقبت عقبه عقبای<sup>۴۴</sup>  
 بر عترت تو دست گشادند بغوغا  
 از خون جگر گوشه تو بر دل صحرا  
 فریاد تظلم شده تا حضرت اعلی  
 بردوش دگر شسته بخون کسوت حمرا  
 زان اشک کزان رشک برد قطره دریا  
 چندانکه بخون غرقه کند دامن والا  
 ابواب جهنم بگشایند بر اعدا  
 وای فرش بساط کرمت مفرش غبرا<sup>۴۶</sup>  
 یگ کرده عطا کن که چنین است تمتا  
 خود بس بود این منصب از دولت دنیا  
 گرزانک کنی گوشه چشمی بسوی ما  
 احسان ز تومی خواهد و الطاف، تو فرما  
 اندر چمن نعت تو این بلبل گویا  
 الرغبة من فضلک والدعوة متا<sup>۴۹</sup>

## پانوشتها

۱. رک: پانوشت.
۲. یوسف: کنایه از خورشید. — گلشن مینا: کنایه از آسمان است؛ منظور غروب خورشید و تاریک شدن شب است.
۳. اشک زلیخا: کنایه از سرخی شام و شفق است.
۴. فرقت: دوری
۵. دیر مسیح: (= معبد مسیح) کنایه از آسمان چهارم است که به اعتقاد قدما آفتاب در آن می باشد؛ و آن را جایگاه حضرت مسیح (ع) نیز می دانند.
۶. غَسَقٌ: تاریکی اول شب.
۷. سیه بوم: سیاه رنگ.
۸. غریوان: شیون کننده، ناله کنان.
۹. زنگی شده واللیل...: اشاره است به آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» «سوگند به شب چون بیاید و سوگند به سپیده چون بدمد.» (آیات ۱۷ و ۱۸، سوره تکویر).
۱۰. فُهرَةُ زَرِّينَ: کنایه از خورشید است.
۱۱. اشاره است به آیه شریفه: «وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بِيضَاءً» «و فرام آور دست خود را بسوی بغل، بدر آید روشن.» (آیه ۲۲، سوره طه) و اشاره است به معجزه حضرت موسی (ع) یعنی: ید بیضاء.
۱۲. مِنْ ذَالِكِ مَنَها: از اصطلاحات مستوفیان و دیوانیان قدیم است.
۱۳. سَقْفٌ مُعَلَاً: آسمان بلند، سقف بلند.
۱۴. این بیت اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان (ع) در ارتباط با دیوان و افتادن انگشتی وی به دست یکی از مهتران دیوان که در نتیجه آن سلیمان (ع) از قدرت و پادشاهی می افتد و چندی آن دیو (= صخره) حکمروایی می کند. در قصص قرآن آمده است که بر آن انگشتی یا خاتم اسم اعظم الهی حک بوده است و این نام مقدس مایه قدرت بوده.
۱۵. نالان: تاراج، یغما و غارت (نفیسی).
۱۶. معرّا: عریان، پاک و برکنار از عیب.
۱۷. خَوْرًا: مؤنث احور) زنی که چشمش سخت سپید و سیاه باشد (نفیسی) دختر سیاه چشم بهشتی.
۱۸. عِذار: رخساره و عارض.
۱۹. ساره: زوجه حضرت ابراهیم (ع).
۲۰. صفورا: دختر شعیب (ع) زوجه حضرت موسی (ع) است.
۲۱. تُتَّقُ: چادر بزرگ، پرده بزرگ.

۲۲. دختر عمران: حضرت مریم (ع) مادر حضرت عیسی (ع).
۲۳. طارم خضرا: کنایه از آسمان است.
۲۴. عنبر سارا: نام موضعی در ساحل دریای عمان که بواسطه عنبری که از آنجا می‌آورند مشهور شده (نفیسی).  
عنبر خالص (غیاث).
۲۵. بلقیس: زنی بود جمیله فرمانروای شهر سبا که به نکاح حضرت سلیمان (ع) درآمد.
۲۶. حَیْده: نیک، خوب، نیکو.
۲۷. «بس» و «طه» از القاب حضرت رسول (ص) در قرآن کریم است.
۲۸. ناهید: ستاره زهره.
۲۹. ظِلّه: سایبان و آنچه سایه کند.
۳۰. ظَرّه: زلف و موی جلوپیشانی؛ وَاللَّیْلُ: اشاره است به آیه اول سوره «وَاللَّیْلُ». وَاللَّیْلُ إِذَا تَغَشَّى: قسم به شب تار که جهان را در پرده سیاه شب بپوشاند.
۳۱. مُطَرّاً: تر و تازه.
۳۲. جاریه: کنیز
- ۳۳ و ۳۴. آیه (= آسیه): زن فرعون که از خداوند متعال تقاضای خانه‌ای در بهشت کرد و گفت: خداوندا! از بدی فرعون و شرستمگران مرا نجات بده (رک: سوره تحریم آیه ۱۲).
۳۵. اشاره است به شرکت جستن ناهید (زهره) چنگ نواز فلک در جشن عروسی حضرت زهرا (س).
۳۶. طوبی لک... خوشا به حالت که پیوند زناشویی تو با علی (ع) در زیر سایه درخت طوبی، در بهشت، منعقد شده است.
۳۷. غالیه: خوشبویی سیاه رنگ مرکب از مشک و عنبر و جز آن که موی را به وی خضاب کنند (نفیسی).
۳۸. عِقْد ثَرْتَا: شش (یا هفت) ستاره مجاور با یکدیگر به شکل گردنبند.
۳۹. زنبیل کش... اشاره دارد به زنبیل بافی حضرت سلیمان (ع) که در بعضی از قصص آمده است.
۴۰. رک: ۲/۵
۴۱. نیران (جمع نار) آتشفشان، دوزخ گداخته پر آتش.
۴۲. زهر قلاهل: زهری که به هیچ دوا و نوشدارو علاج پذیر نباشد.
۴۳. مهتا: گوارا
۴۴. عقبه عقبا: راه دشوار و گردنه پرخطر آخرت.
۴۵. غاشیه: روکش زین اسب، نمد زین، پارچه‌ای که بر دوش اسب کشند.
۴۶. مفرش غبرا: زمین — غبرا: گردآوده.
۴۷. مائده نُظْمِکُمْ... اشاره دارد به آیه شریفه: «إِنَّا نَطْعِمُکُمْ لَوْجِهَ اللّٰهِ لِأَنَّا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزَاءً وَلَا شُکُوراً...» جزاین نیست که می‌خورانیم شما را برای رضای خدا و نمی‌خواهیم از شما پاداش و نه شکر کردنی را (بهره دهر، آیه ۹) که درباره اطعام کردن حضرت علی (ع) و فاطمه (س) و حسنین (ع) فقیر و یتیم و اسیر است.
۴۸. حسان بن ثابت انصاری: نام شاعر مداح رسول خدا (ص) است.
۴۹. دعا از ما و توجه و عنایت از بزرگواری و بخشش تومی‌زیبید.

## محمد جان قدسی

حاجی محمد جان از سخنوران سده یازدهم هجری است. در ابتدای جوانی در مشهد به کسب و کار اشتغال داشت؛ چون در شاعری مشهور شد، راه هند در پیش گرفت و در دربار شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ) مورد توجه واقع گردید و بنا به عقیده برخی تذکره‌نویسان به مقام ملک الشعرائی نائل آمد. وی در سرودن غزل، قصیده، مثنوی و رباعی بسیار توانا بوده است. قدسی در سال ۱۰۵۶ هـ در هندوستان درگذشت و در مزارالشعراي کشمیر به خاک سپرده شد.

### ۳

## برسرزندهای جهان افسری

فاطمه ای همسر شیر خدا	دُخت نبی، شافع روز جزا
ای که تو بر آلی کسا محوری	برسرزندهای جهان افسری
جان جهان نفس مسیحای توست	نون و قلم <sup>۱</sup> نطق شکرخای <sup>۲</sup> توست
مبدأ قانون شریعت تویی	نیترمشکات حقیقت تویی
سر تو شیرازه قالوا بلی <sup>۳</sup> است	قائمه عرش، ز نامت بیاست
بضعه پاک تن احمد تویی	طورلقا، جلوه سرمد تویی
شان تو این بس که تورا داده آب	ام ابیها لقب ای منتخب
نخل نبوت ز توشد بارور	باغ امامت ز توشد پرشجر
مهرتورخشان ز بلندای عرش	سفره تو گستره عرش و فرش
علت غائی به دو عالم توئی	جوهره عالم و آدم توئی

جلوه گه صورت جانان تراست  
 سینۀ او طور شهود تو بود  
 کعبۀ دلها، رخ جانانه ات  
 بسته کمر خدمت امر تورا  
 کعبۀ دلدار ز منہاج توست  
 از تو زند جوش زلال بقا  
 خیل ملائک همه دربان تو  
 مهر درخشندۀ «یوم النشور»<sup>۶</sup>  
 واژه ای از دفتر معنای توست  
 نور دل سید بطحا تویی  
 ریزه خور سفرۀ احسان توست  
 هر چه بدیده است تو زان بهتری  
 چهرۀ مهتاب دل آرا ز توست  
 کی اثر از عالم ایجاد بود  
 تا بشناسند غم غربتت

خلق، تورا، امرأ، تورا جان تراست  
 انس پیمبر به وجود تو بود  
 شمعی و خوبان همه پروانه ات  
 پردگیان حرم کبریا  
 سیر رسل اوج به معراج توست  
 کوثری و چشمۀ فیض خدا  
 دور فلک تابع فرمان تو  
 هستی ات آیینۀ «الله نور»<sup>۵</sup>  
 جام حیا مست ز صهبای توست  
 زهره و انسیه حورا تویی  
 صبر و رضا طفل دبستان توست  
 دهر ندیده است چو تو دختری  
 گلشن رضوان طرف افزا ز توست  
 گرتونمی آمدی اندر وجود  
 گشت نهان بر همه کس تربتت

#### پانوشتها

۱. نون و قلم: اشاره است به آیه شریفه: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»: «ن و قلم به قلم و آنچه (در لوح محفوظ) خواهد نگاشت.»
۲. شکرخای: در این جا: شیرین - شکرخای (= شکرخاینده) کسی که شکر را در دهان می جود، صفت طوطی است که شکر می جود.
۳. قالوا بلی: اشاره است به آیه شریفه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...» «(ای رسول ما) بیاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: ما به خدایی تو گواهی دهیم.»
۴. خَلْقٌ وَأَمْرٌ: (← عالم خلق و عالم امر) عالم خلق: عالمی است که فرع و تابع عالم امر است. عالم امر: عالم

- ملکوت و غیب را گویند. (فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی دکتر سجادی).
۵. اللّهُ نُورٌ: اشاره است به آیه: «اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...» «خدا نور آسمانها و زمین است نورش به مشکاتی می ماند که در آن روشن چراغی باشد...» (سوره نور، آیه ۳۵).
۶. یَوْمَ النُّشُورِ: منظور روز قیامت است.

## وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع وصال معروف به «میرزا کوچک» از شاعران معروف در اوایل دوره قاجاری است. وی در دوره جوانی مدتی سرگرم تحصیل ادب و خط و هنرهای زیبا و سیر در مقامات عرفانی بود. آثارش علاوه بر دیوان، مثنویهای «بزم وصال» و «تکمله فرهاد و شیرین وحشی بافقی» است. پسران وصال: وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید و یزدانی همه از هنرمندان و شاعران بوده اند. دیوانش چاپ شده است.

### ۴

#### فی تعزیه سیده النساء صلوات الله علیها

شاه رُسل چو فاطمه گر دختری نداشت گر خلقت بتول <sup>۱</sup> نمی کرد کردگار از این دو گر یکی نه به هستی قدم زدی بی دختر پیمبر ما، عرصه حیا بی دختر پیمبر ما، نوعروس دهر خاتون هفت پرده که در هشت باغ خلد الّا که آن شفیعۀ محشر بر راستی جهانها فدای او و دوپور گرامی اش	بی شبهه آسمان حیا اختری نداشت در روزگار شیر خدا همسری نداشت این یک بر راستی زنی، آن شوهری نداشت مانند امتی است که پیغمبری نداشت خوش دلفریب بود؛ ولی زیوری نداشت عصمت هر آنچه گشت چوا و خواهری نداشت تاب سخا و فقر علی دیگری نداشت و آن شوی تاجدار وی و باب نامی اش
ای بانوی حریم شهنشاه لافتی	ای معجز تو عصمت و ای حجله ات حیا

ای گوشواره تو در اشک بیکسان  
 ای مریم دو عیسی و چرخ دو آفتاب  
 همخوابه علی و جگر گوشه نبی  
 کابین توفرات<sup>۳</sup> و عیال تو تشنه لب  
 گلگونه تو خون شهیدان کربلا  
 ای معدن دو گوهر و مام دو مقتدا<sup>۲</sup>  
 مخدومه خلائق و محبوبه خدا  
 میراث توفدک<sup>۴</sup> حسنین تو بینوا

### پانوشتها

۱. بتول: لقب حضرت فاطمه زهرا (س) بدان جهت که در فضل و دین و حسب از زنان زمانه خود و زنان امت متفرد بود و همتا نداشت و نیز بدان جهت که از دنیا علاقه بریده بود (نفیسی).
۲. ای مریم دو عیسی و... اشاره است به دو فرزند زهرا (س)، حسن (ع) و حسین (ع) و دو دختر: زینب (س) و ام کلثوم (س).
۳. کابین توفرات... اشاره است به بعضی نقلها که خداوند متعال چند نهر از جمله فرات را مهر و کابین فاطمه زهرا (س) قرار داد. (رک: بحار الانوار چاپ جدید، ج ۴۳، ص ۱۱۳ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب).
۴. فدک: دهی در شمال مدینه نزدیک خیبر.

## عاشق اصفهانی

محمد عاشق اصفهانی در سال ۱۱۱۱ هجری متولد شد و به سال ۱۱۸۱ هجری در اصفهان جهان را بدرود گفت. عاشق از شاعرانی است که با طرز شاعری معروف به سبک «اصفهانی» یا «هندی» به مخالفت برخاست و طرفدار شاعرانی شد که به «سبک بازگشت» یعنی احیای شیوه شاعران قدیم خراسان و عراق معتقد بودند. عاشق در شیوه غزلسرایابی نیز پیرو شاعران قرن هفتم و هشتم هجری است. دیوان اشعارش چاپ شده است.

## ۵

### در مدح صدیقه کبرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

ای به گوهر ذات پاکت بضعة خیر الانام<sup>۱</sup>  
مایه آرام دل نور دو چشم روشنی  
اختر برج رسولی زهره زهرا لقب  
بر سپهر عزت اولاد مانند نجوم  
قره العین رسولی و آن دو نور دیده ات،  
مهد جنبان تو جبریل و به ذوق خدمت  
مصطفی و مرتضی را قره العین و انیس  
مهتر خلق خدا را دختری و از شرف  
قاسم جنت<sup>۲</sup> ترا زوج و نعیم آخرت  
مهد عصمت چند روزی در جهانت بسته شد

وی مهینه بانوی جنت ز روی احترام  
پیشوایی هر دو عالم را، هزارانت سلام  
وز طفیل کوکبت این مهد علیا<sup>۳</sup> را خرام  
آسمان عصمتی رخساره ات ماه تمام  
هم ملایک را امین و هم خلائق را امام  
جنبش این مهد والا رفعت فیروزه فام  
آن به رویت شادمان و این به وصلت شاد کام  
ذکر تو خوشتر حدیث و مدح تو بهتر کلام  
دوستانت را حلال و دشمنانت را حرام  
آسمان بالا نزد زین روی دامن خیام

مریمت خوانم ولی این مدح کی زبید ترا  
 حوریان جنت خُدام و از روی محل  
 خفتگان خاک را هر جا صبا بویت رساند  
 طفل بودی کز پی بازیچه طفلانه ات  
 وصف ایمانت چگویم اصل ایمان چون تویی  
 کی به خوان نعمت دنیا گشاید روزه را،  
 بر سر آنم که باشد گرامان از روزگار  
 کعبه کویت کجا و کعبه بیت الحرام  
 رحمت حق بر دو عالم بسته بر مهر شماست  
 گرچه با مهرت بر آرد صبحدم از دل نفس  
 چیست گویم ثابت و سیاره بر چرخ بلند  
 چون خرامی سوی جنت بسکه شوق خدمتت  
 بر گل وریحان نسیم خلد هر گه بگذرد  
 خارجی کی می شناسد فضل آل مصطفی  
 قدر مهرت را چه داند آنکه شد مفتون جهل  
 لمعه<sup>۸</sup> ای یابد اگر از پرتو لطف شما  
 من چگویم در ثنایت ای ثناخوانت خدا<sup>۹</sup>  
 کافر در روز و شب جز مدحت آل رسول  
 در هوای مرقدت بر خاک افتم قرعه<sup>۱۰</sup> وار  
 نقش بندد در ضمیرم از تو چون یاد آورم  
 در ثنای تو چه باشد خدمت من گاه گاه  
 رحمتی فرما درین درماندگی بر من که شد  
 منکه مداح توام خود کی روا باشد چنین  
 شاهباز معنیش کی می تواند رام شد  
 من که بهر جرعه آبی جگر می سوزدم  
 در فغانم هست تأثیری عجب اما چه سود

مریمت زبید کنیز و عیسیست شاید غلام  
 آستانت را شرف بر روضه دار السلام<sup>۴</sup>  
 بر زبان آمد که سبحان الذی یُحیی العظام<sup>۵</sup>  
 طایران سیدره می بودند در دست تو رام  
 کز شما باشد به عالم دین یزدان را قوام  
 آنکه از جنت ملک می آورد او را طعام  
 مدحتت باشد مرا یکچند ورد صبح و شام  
 نقش پایت را شرفها هست بر رکن و مقام  
 وانکه او را احتیاجی نیست با رحمت کدام  
 کی تواند کرد هرگز چاره ظلم و ظلام  
 نور مهرت می تراود آسمان را از مسام<sup>۶</sup>  
 بهر استقبال، نخل طوبی آید در خرام  
 طایران سدره<sup>۷</sup> را بوی تو آید بر مشام  
 قصه اهل کرم را کس نپرسد از لثام  
 نکهت گل کی شناسد هر که را باشد ز کام  
 ماه را دیگر نباشد احتیاج از مهر، وام  
 مدحتت گیرم توانم گفت عمری بر دوام  
 گر به کار دیگرم باشد هوای اهتمام  
 قرعه<sup>۸</sup> این دولتتم روزی بر آید گر به نام  
 صورت کام دو عالم بر طریق ارتسام<sup>۹</sup>  
 ای که جبریلت پی خدمت کمر بسته مدام  
 عاجز از تدبیر کارم چرخ با این احتشام  
 گوهر نظم من از تشویش خاطر بی نظام  
 حسرتی هر سوپی صید دلم گسترده دام  
 حاش لله تشنه مانم با موالات کرام<sup>۱۰</sup>  
 چون صدای جغد شناسند از صوت حمام<sup>۱۱</sup>

نیش عقرب می‌خورم هر دم که کار من فتاد  
 خون دل از دیده امشب می رود اما خوشم  
 مرهم از لطف تو خواهم گرچه دارم زین خسان  
 تا بود رسم غم و شادی درین دیر کهن  
 دشمانت در خماری غم ز فوت مدعا  
 با گروهی سفله و ناجنس چون جنس هوام<sup>۱۴</sup>  
 کا گهست از حال این دلخسته عین لاینام<sup>۱۵</sup>  
 بر جگر زخمی که ممکن نیست او را التیام  
 تا به شکل خم بود گردون و مه باشد چو جام  
 دوستانت را شراب عیش بر لب صبح و شام

### پانوشتها

۱. بضعة خیر الانام: پاره تن رسول الله (ص)، اشاره است به حدیث: فاطمة بضعة منی.
۲. قهد: گاهواره و زمین. قهد علیا: ظاهراً اشاره به آسمان و فلک که در سه بیت بعد هم بدان اشاره دارد.
۳. قاسم جنت: منظور حضرت علی (ع) است که ساقی کوثر و قاسم (قسمت کننده) جنت و نار می باشد.
۴. دارالسلام: بهشت.
۵. سبحان الّذی نُحیی العظام: منزّه است خداوندی که استخوانهای [پوسیده] را دوباره زنده می‌کند.
۶. قسام: (جمع مسم) سوراخهای بغایت باریک که در تمامی جلد بدن آدمی، زیر هر بن موسی باشد (غیاث).
۷. طایران سیدره: فرشتگان عالم بالا.
۸. لَمَعَه: روشنایی، پرتو
۹. ظاهراً اشاره دارد به: «أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، «خدا چنین می‌خواهد که رجس هر آرایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.» (بخشی از آیه ۳۳ سوره احزاب).
۱۰. قُرْعَه: چوب پاره یا آنچه از برنج و روئین سازند که بدان فال گیرند. طاهراً قرعه را بر زمین می افکنده‌اند.
۱۱. إرتسام: نقش و رسم شدن.
۱۲. مُوالات: دوستی و پیوستگی و پیروی کردن. مُوالات کرام: دوستی افراد کریم و بخشنده و بزرگوار.
۱۲. حمام: کبوتر
۱۴. هوام: حشرات
۱۵. عین لاینام...: ظاهراً اشاره دارد به حدیثی که از رسول اکرم (ص) منقول است: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي» «دو چشمم به خواب می‌رود ولی قلبم به خواب نمی‌رود.» (مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۲۰). این حدیث بدین صورت نیز نقل شده است: «إِنَّا مَعَشَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ أَعْيُنُنَا وَلَا تَنَامُ قُلُوبُنَا.» (جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۰).

## غافل مازندرانی

محمدصادق آقاجان غافل مازندرانی (طبرستانی) شاعر و عارف در سال ۱۲۴۵ هـ. ش در مازندران به دنیا آمد؛ سپس به تهران مهاجرت نمود و به کسب و کار مشغول شد. غافل علاوه بر مطالعات ادبی که بدان عشق می ورزید در منطق و فلسفه و حکمت الهی و عرفان نیز کسب کمال کرد. وی در سال ۱۳۱۰ هـ. ش به مکه معظمه مشرف شد. اشعاری در مصائب و مناقب اهل البیت (ع) دارد. دیوانش در سال ۱۳۳۷ هـ. ش در تهران چاپ شده است.

۶

## در مدح صدیقه طاهره سلام الله علیها

خدای را نتوان دید جز به چشم رسول  
اگر بتول به چشم رسول نور نبود  
بلی به دیده بود نور علت دیدن  
نتیجه ای که مرا زین قضیه منظور است  
سپس ببايد از نور دیده احمد  
اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن  
مگوبه نور سپهر رسالت اختر بار  
حجاب بی بصری از نظر برافکن دور  
اگر شفیعۀ محشر نباشد او بر خلق  
عُصات<sup>۴</sup> را نه اگر عفو او بگیرد دست  
رسول را نبود نور چشم غیر بتول<sup>۱</sup>  
ندیده بود خدا را کسی به چشم رسول  
محال باشد تفکیک علت از معلول  
رواست اینکه به موضوع پی برد محمول<sup>۲</sup>  
خدای را نظر آری به دیدگان عقول  
به مهر فاطمه مرآت دل نما مصقول<sup>۳</sup>  
که بود زهره زهرا چو خور به چرخ رسول  
کز آفتاب فروزان، کند نجوم افول  
شفاعت احدی نیست نزد حق مقبول  
به قید عصیان باشند تا ابد مغلول<sup>۵</sup>

وسيله ای که به دست است ذیل چادر اوست  
 قیام او به قیامت، قیامت دگر است  
 همه سلامت نفس آرزو کنند مگر  
 تبارک الله ای فرخجسته مولودی  
 غرض وجود تو بوده است خلقت حوا  
 به مرسلین اگر از حق وسیله شد ارسال  
 نبی ندانمت اما به رتبه همچون نبی  
 اگر مشیمه<sup>۸</sup> عصمت ترا خلف می داشت  
 از آن به صورت انسیه<sup>۹</sup> حق ترا پرورد  
 اگر مقام رسالت جواز داشت نساء  
 هر آنچه از حق بر انبیا بود شامل  
 به پاک ذاتی تو خواست حق که بستاید  
 مکونات وجودیه زوج ترکیب اند<sup>۱۱</sup>  
 ترا گرفت و جهان را طلاق گفت علی  
 به یک دوروزه عمر آن قدر کشیدی رنج  
 به دستبوسی تو آسمان شده دست آس  
 ز دورباش عفاف تو چشم دشمن کور  
 ترا سزد که کنی حکم بر زمان وزمین  
 جزای آنکه ترا غصب حق شد از فدکی<sup>۱۲</sup>  
 همین بس است ز بی اعتباری دنیا  
 نکاست قدر تو از آنکه خواست منکوبت  
 اگر نبود قضا از رضای تو مأمور  
 غرض مدایح تو درخور رهی نبود  
 به کحل<sup>۱۳</sup> مدحت تو دیده عروس سخن

ز وصله اش به دل پاره حق کنیم وصول  
 که نیست کس را بی اذن او خروج و دخول  
 مراد خلق رسد از رضای او به حصول  
 که هست گوهر پاکت به نه صدف محمول<sup>۶</sup>  
 وگرنه کشته آدم نداشتی محصول  
 درود حق به توان در صحیفه شد مرسل  
 ذوات اشیا بر طاعتت بود مجبول<sup>۷</sup>  
 خلافت از پس احمد بدی ترا موکول  
 که شبه کس نکند مرترا به جای رسول  
 ترا به حکم وجود از خدا شدی مبدول  
 بدان عطیه وجود تو نیز شد مشمول  
 وثاقت آیه تطهیر یافت شأن نزول<sup>۱۰</sup>  
 وجود توبه بساطت نمود جفت قبول  
 از آن شده است جهان برهلاکت تو عجول  
 که بوده ای به جهان از حیات خویش ملول  
 که تا به خدمت تو خویش را کند مشغول  
 که بر جناب تو در احتجاج بود فضول  
 چه جای آنکه بری داوری به نزد جهول  
 خدات هر دو جهانرا ز لطف داده تیول  
 که حق نشود ثابت از گواه عدول  
 ز کردگار به کردار خود شد او مخذول  
 قدر به حکم تو از کار کردیش معزول  
 فضولی است کند وصف، فاضل از مفضول  
 ز کلک غافل آگاه دل، شده مکحول<sup>۱۳</sup>

## پانوشتها

۱. رک: ۳/۱
۲. موضوع و محمول: مبتدا و خبر. منطقیان مبتدا را (موضوع) و خبر را (محمول) گویند.
۳. مرآت دل نما مصقول: آینه دل را زدوده و پاک و صیقلی کن.
۴. عُصَات (= عَصَا = جمع عاصی) گنهکاران.
۵. مَقْلُول: غُل و طوق عذاب در گردن افتاده.
۶. اشاره است به افلاک نه گانه.
۷. مَجْبُول: آفریده شده و طبیعی و جبلت کرده شده (غیاث).
۸. مَشَبَه: پوست نازکی که بچه طی دورانِ رَجَم در آن پیچیده می باشد (نقیسی).
۹. اِنْسِيَه؛ (یا اِنْسِيَه حوراء) یکی از القاب حضرت زهرا (س) که ناظر است به حدیث نبوی: خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ اِنْسِيَه لَا اِنْسِيَه فَاطِمَه زهرا (س) انسانی است فرشته سیرت. (رک: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸ چاپ جدید تهران ۱۳۶۲ ش.)
۱۰. رک: ۴/۹
۱۱. اشاره است به اینکه در جهان از هر چیزی زوج (نر و ماده) آفریده شده است. آیات قرآن در چند جا برین امر دلالت دارد از جمله: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (آیه ۴۹ از سوره ذاریات).
۱۲. رک: ۳/۴
۱۳. كُخْل: سرمه. مَكْحُول: سرمه سا، سرمه کشیده.

## میرزا یحیی مدرس اصفهانی

میرزا یحیی مدرس اصفهانی از دانشمندان بنام اصفهان بود. وی در علوم معقول و منقول تبخیری خاص داشت. اشعاری از وی در مدایح و مراثی پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) برجای مانده است که اخلاص و ارادتش را به اهل بیت (ع) نشان می‌دهد.  
میرزا یحیی مدرس در سال ۱۳۴۹ هـ در سن ۹۵ سالگی به دار بقا شتافت. دیوانش چاپ شده است.

### ۷

## فی نعت فاطمة الزهراء وراثتها عليها السلام

ارکان فلک را اشباح ملک را سگان سمک<sup>۱</sup> را چه پیرو چه برنا  
مخلوق دو عالم ارواح مکرم از دوده آدم ذریه حوا  
چون نیست مناصی<sup>۲</sup> جوید خلاصی از مؤمن وعاصی از جاهل ودانا  
خواهند شفاعت آرند ضراعت<sup>۳</sup> دارند اطاعت در دینی وعقبا  
از زهره زهرا صدیقه کبری انسیه حورا<sup>۴</sup> فرمانده آفاق  
هم صادر اول هم کامل واکمل تنزیل ومنزل تأویل ومأول  
در بحر بلا نوح در جسم رسل روح باب الله مفتوح وحی الله منزل  
از دوره خاتم در رتبه مقدم از عیسی مریم از موسی مرسل  
محتاج عطایش مشغول شنایش باقی به بقایش از آخر واول  
بر خلد مخلد بر نعمت سرمد بر قدرت ایزد ذاتش شده مصداق

هم مُحیی اموات هم مُظهِر آیات هم مرجع طاعات هم اصل کرامات  
 هم ملجا ایام هم ماحی آثام<sup>۶</sup> هم حامی اسلام هم آینه ذات  
 هم قائل و سامع هم باعث و مانع هم رافع و دافع از جمله بلیات  
 هم مرشد جبریل هم معنی تنزیل هم نسخ اباطیل هم محو خرافات  
 منجای<sup>۷</sup> بد و خوب هم منجی ایوب هم ملجأ یعقوب هم ناجی اسحاق  
 ایجاد جهان را امکان و مکان را پنهان و عیان را شد آمر و ناهی<sup>۸</sup>  
 فرمانده سامی<sup>۹</sup> رزاق گرامی فیاض دوامی چون ذات الهی  
 فرخنده خصالش اوصاف جلالش آیات کمالش خارج ز تنهای  
 زو عالم ایجاد زوزمره امجاد ز اقطاب در اوتاد گردیده مباهی  
 انوار جلی بود سر ازلی بود او جفت علی بود از کون و مکان طاق  
 در جلوه نمایی آثار سمایی آیات خدایی بر حضرت او حصر  
 از همت و الاش از رحمت عظمایش آثار نبی فاش آیات خدا قصر  
 هم قائمه دین هم دُخر<sup>۱۰</sup> نبیین هم آیه و التین هم سوره و العصر  
 هم ظاهر و مکنون و هم مظهری چون در پرده و بیرون در جلوه به هر عصر  
 زان لعل بدخشان، تابنده و رخشان خورشید در رخشان اندر گه اشراق  
 هم مام ائمه هم کاشف عُمّه<sup>۱۱</sup> هم شافع اُمّه هم دخت پیمبر  
 از حضرت آدم و ز عیسی مریم از رتبه مقدم در دور مؤخر  
 حلال مشاکل کشف مسائل بر سامع و قائل بر ابیض و احمر  
 در چرخ شرف ماه در ملک هنر شاه از اونه کسی آگاه جز حضرت داور  
 هم مایه نعمت هم آیه رحمت هم ناصراقت هم کافل ارزاق  
 صدیقه و عذرا مخدومه لعیا<sup>۱۲</sup> هم دختر حوا هم مادر آدم  
 از کثرت احسان او راست ثناخوان هم موسی عمران هم عیسی مریم  
 برخیز مصب<sup>۱۳</sup> است با قدرت رب است هم فالق حب<sup>۱۴</sup> است هم خالق عالم  
 سویس نبرد ره در بیگه و در گه اجسام منزّه ارواح مکرم  
 آن جوهر قدسی حوریه انسی از رومی و فرسی برهانده ز املاق<sup>۱۵</sup>

دخت شه لولاک<sup>۱۶</sup> کز خلقت افلاک و از آب و گل و خاک مقصود خدا اوست  
 ز اسرار نهانش و آیات عیانش وقت جریانش منشور قضا اوست  
 بر سرّ معایب هنگام نوائب درگاه مصائب آیات رجا اوست  
 فیض متراکم فرمانده و حاکم دیوان محاکم در ارض و سما اوست  
 هم عاشق و معشوق هم رازق و مرزوق هم خالق و مخلوق هم بنده خلاق  
 در بحر کرم موج بر چرخ شرف اوج با شیر خدا زوج مانند خدا فرد  
 صدیقه کبری مختومه عظمی مخدومه والا بر هر زن و هر مرد  
 او عالم هر غیب او دافع هر ریب او ساتر هر عیب او داروی هر درد  
 از جان شریفش از جسم لطیفش از شخص منیفش<sup>۱۷</sup> عطر است بهرورد<sup>۱۸</sup>  
 بالطف عمیم است با خلق عظیم است بر خلق رحیم است از نیکی اخلاق  
 خرگاه جلالش توقیع کمالش الطاف و نوالش آن جوهره پاک  
 از عیب مصون است از حصر بیرون است بیرون و فزون است از حیّز ادراک  
 هم مصدر تأیید هم زینت ناهید افلاک دو خورشید بل برتر از افلاک  
 خارج زیبان شد برتر ز جنان شد نورش چو عیان شد اندر کره خاک  
 بخشید جنابش ای بس ز ثوابش بر امت بابش از کثرت اشفاق

#### پانوشتها

۱. سُکّان: (جمع ساکن) ساکنان، باشندگان. سَمک: ماهی و در فارسی بیشتر به معنی آن ماهی مستعمل می‌شود که زیر زمین است و به اعتقاد قدما، بر پشت آن ماهی گاو و بر شاخ آن گاو، زمین است. بر روی هم منظور ساکنان زمین است.
۲. مَناصب: گریزگاه.
۳. ضَراعت: زاری و عجز و لابه.
۴. رک: ۵/۹
۵. صادر اول: اولین معلولی که از باری تعالی صادر شده است؛ فلاسفه اول عقل را از عقول طولی صادر اول دانند. بعضی صادر اول را «هیولی» و شیخ اشراق «نور اول» نامیده است (فرهنگ معین).

۶. ماحی آنام: محوکننده گناهان.
۷. مَنجَا: جای نجات و رهایی.
۸. آمر و ناهی: امرکننده و نهی کننده.
۹. سامی: عالی و بلند مرتبه.
۱۰. دُخْر: چیزی نگهداشتن و نگاهداشته شده برای وقتی (غیاث).
۱۱. کاشف عُمَه: برطرف کننده حزن و اندوه.
۱۲. لعیبا: خادمه حضرت زهرا(س) و دایه حضرت سیدالشهداء(ع).
۱۳. قَصَب: جای ریختن — برخیز مصب = منشأ همه خوبیها و بزرگواریهاست.
۱۴. فالق حب: شکافنده دانه، خالق دانه.
۱۵. إملاق: مفلسی و درویشی (غیاث)
۱۶. شه لولاک: منظور حضرت رسول(ص) است به اعتبار حدیث قدسی: لولاک لما خَلَقْتُ الافلاک.
۱۷. مُنیف: پاک و بزرگ و بلند و زیاد.
۱۸. وَزْد: گل، گل سرخ.

محمد حسین اصفهانی متخلص به «صغیر» در سال ۱۳۱۲ هـ در اصفهان متولد شد. چون از اوان کودکی به سرودن شعر زبان گشود به «صغیر» شهرت یافت. صغیر از سال ۱۳۳۴ هـ که انجمن دانشکده در اصفهان تأسیس گردید با این انجمن همکاری داشت. وی از سرسپردگان سلسله نعمت‌اللهی به شمار می‌رفت. بیشتر اشعارش در مسائل عرفانی و مدایح اهل بیت علیهم‌السلام بویژه مدح مولی امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) است. دیوانش چاپ شده است.

۸

در مناقب و مصائب انسیة حورا فاطمة زهرا (ع)

علت غائی<sup>۱</sup> بر کون و مکان دانی کیست؟      سبب خلقت پیدا و نهان دانی کیست؟  
 جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست؟      نقطه دایره رفعت و شان دانی کیست؟  
 فاطمه مظهر اجلال خدا جل جلال  
 فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی      فاطمه عالمه از حق به خفی و به جلی  
 فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی      فاطمه عالیه ای کش نبی از زوج علی  
 فرد و بیمثل بُد آن گونه که حی متعال  
 کاف و نون، کاف کرم فاطمه بود      نون آن حرف نخست از نعم فاطمه بود  
 نفخه روح در آدم زدم فاطمه بود      گل آدم ز تراب قدم فاطمه بود  
 ورنه آدم شدنش تا به ابد بود محال  
 طایر وهم که از منظر عنقا گذرد      به یکی پرزدن از گنبد خضرا گذرد

کی به کاخ شرف زهره زهرا گذرد      بلکه جبریل اگرخواست بدانجا گذرد  
 همچو پروانه ازوپاک بسوزد پروبال  
 گرچه خلقان حرمی گشته کنشتی<sup>۲</sup> نشوند      دور از نیکی و نزدیک به زشتی نشوند  
 باز غرقند اگر داخل کشتی نشوند      معترف تا که نگردند بهشتی نشوند  
 به کنیزی و غلامیش چه نسوان چه رجال  
 مهر او بهردل هالک و ناجیست<sup>۳</sup> محک      آن بدل گیر که من آغرض عنها فهلک<sup>۴</sup>  
 هست خاک قدمش سرمه چشمان ملک      تا به خاک ره آن بدرزند بوسه فلک  
 قامت خویش کمان ساخته مانند هلال  
 ای ترا آسیه و مریم و هاجر، حوا      خادمه در پی کسب شرف و شان بسرا  
 در مدیح تو همین بس بود ای سر خدا      کابتدا نام تو فرمود ز اصحاب کسا<sup>۵</sup>  
 ز خداوند ملایک چون نمودند سؤال  
 خواندن واجبست از خود نبود امکانم      یعنی از کفر بود اینکه خدایت خوانم  
 کافرم گرز خدا بنده جدایت دانم      چه توان گفت که در وصف تو من حیرانم  
 ای خدا را نظر و جلوه و مرآت و جمال  
 با چنین جاه و شرف ای شده مات تو عقول      قصد آزار تو کردند چرا قوم جهول  
 وان سفارش که بحق تو همی کرد رسول      رفتشان سربسر از یاد و نمودند قبول  
 بهر خود قهر خدا خشم نبی سوء مآل  
 خوب گشتند پس از مرگ پدر دلجویت      که زدند امت دون سیلی کین بر رویت  
 بشکستند گه از تخته در پهلویت      زان تطاول که چرا خست عدو بازویت  
 چون دهم شرح که دل خون بود و ناطقه لال  
 بر در خانه ات ای خاک درت عرش غلا      آه کافر وخت عدو آتشی آن سان به ملا  
 که نهانی شررش رفت سوی کربلا      سوخت خرگاه شه تشنه دل اهل ولا  
 ساخت سرگشته صحرا ز شه دین، اطفال

.....

## پانوشتها

۱. عِلَّتْ غَائِي: عبارت از امری که مدعای حصول چیزی و مقصود اصلی از ساختن کاری باشد. مانند: جلوس بر سریر (نشستن بر تخت) که بعد از علت مادی، صوری و فاعلی می‌آید. غائی در اصل غایتی بوده است یعنی علتی که منتها و نهایت علت‌های دیگر است (غیاث).
۲. گِيشْتِي: منسوب به کنشت: بتخانه و آتشکده. حرمی: آنکه در کعبه و مسجد خدای یگانه را عبادت می‌کند.
۳. هالک: هلاک شونده. ناجی: نجات‌یابنده و رستگار.
۴. اشاره است به حدیث معروف: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها زخ في النار (سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۳۰) به صورت: من تخلف عنها غرق (یا هلك) نیز آمده است.
۵. حدیث شریف کساء درباره اهل البیت (ع) است و از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) نقل شده است، بدین صورت: قال سمعتُ فاطمةَ أنها قالتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ... (رك: مفاتيح الجنان، محدث قمی).

## اقبال لاهوری

علامه محمد اقبال لاهوری شاعر متفکر پاکستانی است. بلندی اندیشه و رفقت خیال و تنوع احساسات وی در مسائل مختلف، بویژه در وحدت اسلامی درخور تحسین است. اقبال در سال ۱۲۸۹ هـ در سیالکوٹ پاکستان غربی دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در فلسفه در انگلستان و آلمان به انجام رسانید و به وطن بازگشت. اقبال از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ مسلمین بود.

آثار او در مجموعه‌هایی به نام «پیام مشرق»، «زبور عجم»، «اسرار و رموز» و «جاویدنامه» بارها طبع شده است. دیوان اشعارش نیز به چاپ رسیده.

## ۹

در معنی این که سیدة النساء فاطمة الزهراء اسوه‌ای کامله است برای نسای اسلام

از سه نسبت حضرت زهرا عزیز  
آن امام اولین و آخرین  
روزگار تازه آیین آفرید  
مرتضی مشکل گشا شیرخدا  
یک حُسام<sup>۳</sup> و یک زره سامان او  
مادر آن کاروان سالار عشق  
حافظ جمعیت خیر الأمم  
پشت پا زد بر سرتاج و نگین  
قوت بازوی احرار جهان  
اهل حق حریت آموز از حسین

مریم از یک نسبت عیسی عزیز  
نور چشم رحمة للعالمین  
آنکه جان در پیکر گیتی دمید  
بانوی آن تاجدار هل آتی<sup>۲</sup>  
پادشاه و کلبه‌یی ایوان او  
مادر آن مرکز پرگار عشق  
آن یکی شمع شبستان حرم  
تا نشیند آتش پیکار و کین  
و آن دگر مولای ابرار جهان  
در نوای زندگی سوز از حسین

جوهر صدق و صفا از امهات  
مادران را اسوه‌ی کامل بتول  
با یهودی چادر خود را فروخت<sup>۴</sup>  
گم رضایش در رضای شوهرش  
آسیا گردان و لب قرآن سرا  
گوهر افشاندی به دامان نماز  
همچون شبنم ریخت بر عرش برین  
پاس فرمان جناب مصطفی است  
سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی

تاب تو سرمایه‌ی فانوس ما  
قوت دین و اساس ملت است  
لا اله آموختی او را نخست  
فکر ما گفتار ما کردار ما  
در نفسهای تو سوز دین حق  
کاروانش نقد دین را رهزن است  
حافظ سرمایه‌ی ملت تویی  
گام جز بر جاده‌ی آبا مزن  
گیر فرزندان خود را در کنار  
چشم هوش از اسوه‌ی زهرا مبند  
موسم پیشین بگلزار آورد.

سیرت فرزندها از امهات  
مزرع تسلیم را حاصل بتول  
بهر محتاجی دلش آن گونه سوخت  
نوری و هم آتشی فرمانبرش  
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا  
گریه‌های او ز بالین بی‌نیاز  
اشک او برچید جبریل از زمین  
رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست  
ورنه گرد تربتش گردیدمی

ای ردایت پرده‌ی ناموس ما  
طینت پاک تو ما را رحمت است  
کودک ما چون لب از شیر تو شست  
می‌تراشد مهر تو اطوار ما  
ای امین نعمت آیین حق  
دور حاضر تر فروش و پرفن است  
آب بند نخل جمعیت تویی  
از سر سود و زیان سودا مزن  
هوشیار از دستبرد روزگار  
فطرت تو جذبه‌ها دارد بلند  
تا حسینی شاخ تو بار آورد،

#### بانوشتها

۱. اسوه: پیشوا در مهمات (غیاث) سرمشق، الگو، نمونه و نمودار.

۲. تاجدار هَلِ اَتَى: منظور حضرت علی (ع) است که بنا بر مشهور سوره هَلِ اَتَى (دهر) درباره آن حضرت و فاطمه (س) و دو فرزندش: حسنین (علیهما السلام) نازل شده و تفصیل آن چنین است: به روایت عامه و خاصه وقتی حسنین (ع) مریض شدند علی (ع) به امر پیامبر (ص) نذر کرد که اگر شفا یابند سه روز روزه بدارد. فاطمه و حسنین و فضة خادمه هم نذر کردند. چون شفا یافتند همه روزه گرفتند. شب اول فقیری، شب دوم یتیمی و شب سوم اسیری بر در خانه علی آمد و سؤال کرد. علی (ع) نان جوینی بقرض از یهود، برای افطار آماده کرده بود هر سه شب به این سه تن سائل داد و فاطمه (ع) و دیگران هم اقتدا کردند. روز چهارم حسنین (ع) بی تاب شدند که مائده بهشتی آمد و این آیات در شأنشان نازل شد: **وَيُطْعِمُونَ الْقَعَمَاءَ عَلٰى حُبِّهِمْ كَيْفًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا.** (آیه ۸، سوره دهر)

سعدی نیز به مطلب، بدین صورت اشاره می‌کند:

کس را چه زور و زهره که مدح علی کند      جبار در مناقب او گفته هلی اتی

۳. حُسام: شمشیر

۴. ظاهراً سخن شاعر ناظر است به گروه نهادن چادر فاطمه زهرا (س) به وسیله مولی علی (ع) نزد فرد یهودی به نام «زید» و قرض کردن مقداری جواز آن مرد یهودی.

مرحوم محدث قمی در ذیل روایت اضافه می‌کند که این چادر پشمی خانه مرد یهودی را روشن می‌کند و این امر موجب تعجب آن یهودی و زوجه اش و همسایگانش می‌گردد. به برکت این چادر ۸۰ نفر یهودی مسلمان می‌شوند.

(منتهی الآمال — بخش دوم، ص ۷ و نیز مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۹)

## حکیم صفای اصفهانی

محمد حسین ملقب به حکیم صفای اصفهانی تحصیلات خود را در فریدن اصفهان آغاز کرد و سپس به تهران آمد و با کوشش بسیار در حکمت و فلسفه و کلام و فقه و عرفان به مقام والایی نائل آمد؛ آن گاه رحل اقامت به خراسان افکند. در مشهد کمتر معاشرت داشت و در حقیقت پای در دامن عزلت کشیده بود. خود در این باره گوید:

هفت سال است که از خلغم در عزلت تام  
ساحت گلشن من کنج شبستان من است

صفا در سال ۱۳۲۲ هـ. دارفانی را وداع کرد و در مدرسه ملاتاج مدفون گردید.

۱۰

## مسمط در نعت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها

برخاست به آیین کهن مرغ شب آویزا      ای ترک ختا خیز به طبع طرب انگیز  
بربند طرب را زین برتوسن شب‌دیز<sup>۲</sup>      کن جام جم از گوهر می مخزن پرویز  
ای خط تو پاکیزه تر از سبزه نوخیز  
بر سبزه نوخیز که شد باغچه مینو<sup>۳</sup>  
بگذشت مه آذر و پیش آمد آزار<sup>۴</sup>،      ابر آمد و بیژاده<sup>۵</sup> تر ریخت به کهسار  
باد آمد و بگشود در دگه عطار      آراسته شد باغ چوروی بت فرخار<sup>۶</sup>  
نرگس که بود پادشه کوچه و بازار  
زد خیمه سلطانی در برزن و در کو  
آراست به تن باغ ز دیبا سَلَب<sup>۷</sup> نو      خورشید گل افکند بچار ارکان پرتو  
از ماه سمن بر مه و خورشید رسد ضو<sup>۸</sup>      دهقان سمن زار منست اختر شبرو

گلبن به سرباغ نهاد افسر خسرو  
 نسپین بپراکند به گل مخزن منکو<sup>۱</sup>  
 ای ماه من ای چون تو نیاراسته مانی تو اول و خورشید بلند اختر ثانی  
 شد خاک سیه از گل سوری زرکانی ای لعل تو شاداب تر از سنگ یمانی  
 گوباده چون سوده یاقوت رمانی<sup>۱۰</sup>  
 درده که زد از سرو سهی فاخته کوکو  
 ماهی چوتو من دلبر جانانه ندیدم شاهی چوتو در برزن و کاشانه ندیدم  
 ترکی چوتو در تبت و فرغانه<sup>۱۱</sup> ندیدم رندی چوتو در مسجد و میخانه ندیدم  
 هر دل که من از عاشق تو دیوانه ندیدم  
 دل نیست جمادست گران سنگ ترازو،  
 روزی که در میکده عشق گشادند بر من رقم بندگان عشق تو دادند  
 جان و دل سوداییم از عشق تو زادند اینست که بس پاکرو و پاک نهادند  
 در بادیه عشق تو هم پویه<sup>۱۲</sup> بادند  
 و رگرگ هوا حمله کند هم تک آهو  
 ای گوهر یکدانه بریز از خم لاهوت در ساغر بلور صفا سوده یاقوت  
 مرغ ملکوتست ز جاجی<sup>۱۳</sup> که دهد قوت قوت جبروتیست<sup>۱۴</sup> که در خطه ناسوت<sup>۱۵</sup>  
 نوشم می مدح گهر نه یم فرتوت<sup>۱۶</sup>  
 صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ<sup>۱۷</sup>  
 مشکوه چراغ ازلی<sup>۱۸</sup> مهبط تنزیل<sup>۱۹</sup> خواننده تورات و سراینده انجیل  
 داننده اسرار قدم<sup>۲۰</sup> بی دم جبریل فیاض بری از علل ورسته ز تعطیل<sup>۲۱</sup>  
 مولود نبوت که بطفلی شده تکمیل  
 تولید ولایت که به سفلی زده پهلو<sup>۲۲</sup>  
 انسیه حورا<sup>۲۳</sup> سبب اصل اقامت اصلی که ببالید بدون نخل امامت  
 نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت گنجینه عرفان گهر بحر کرامت  
 در باغ نبی طوبی<sup>۲۴</sup> افراخته قامت  
 در ساحت بستان ولی سرولب جو

سرّ سند کل<sup>۲۵</sup>، اثر صادر اول<sup>۲۶</sup>      نه عقل<sup>۲۷</sup> درین یک اثر پاک معطل  
 نفس فلک پیر درین مرحله مختل      برتر بودش پایه ز موهوم و مخیل<sup>۲۸</sup>  
 بالاتر ازین چار خشیجان<sup>۲۹</sup> بهی بل  
 صد مرتبه بالاتر از این گنبد نه تو<sup>۳۰</sup>  
 این گنبد نه توی بدان پایه نباشد      این عقل و خیالات بدان مایه نباشد  
 آنرا که ز خورشید فلک سایه نباشد      برعرش بجز نورش پیرایه نباشد  
 قطبی که کراماتش اگر دایه نباشد  
 نزمعجزه پیداست علامت نه ز جادو  
 مرآت خدا عالمه نکتة توحید      کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید<sup>۳۱</sup>  
 آن جلوه که بالذات برونست ز تحدید<sup>۳۲</sup>      مولود محمد که بدان نادره تابید  
 ذات احدی کرد پدید این سه موالید  
 این چارزن حامله<sup>۳۳</sup> وین هفت تن شو<sup>۳۴</sup>  
 بالای مکان فوق زمان ذات محمد      کز نقص زمانی و مکانیست مجرد  
 فرزند نبی جفت ولی طاق مؤید<sup>۳۵</sup>      طاق حرم عصمت او قصر مشید<sup>۳۶</sup>  
 آن شافعه کان رایحه کز خلد مخلد<sup>۳۷</sup>  
 جویند و نیابند جز از خاک در او  
 ذاتش سب هستی بینایی و فرهنگ      عشقش به دل سوخته چون کوه گران سنگ  
 او یاد شهست و دل سودازده اورنگ<sup>۳۸</sup>      آینه او سینه پرداخته از زنگ  
 طی خلواتش نکند وهم به نیرنگ  
 بر کنه مقامش نرسد عقل به نیرو  
 هرگز نشنیدیم خدا را بودی ام      ای ام الوهیین<sup>۳۹</sup> ای در تو خرد گم  
 بازای که ما مردم افروخته انجم<sup>۴۰</sup>      در دیده نشانیمت بر دیده مردم  
 دل بی تو به جان آمد بنمای تبسم  
 تا بشکفد از خاک، گل و خندد خیر و<sup>۴۱</sup>  
 اوصاف خدا از تو هویداست کماهی<sup>۴۲</sup>      علم تو محیطست به معلوم الهی  
 ذات متعالی صفت نامتناهی      سر تا قدمت آینه طلعت شاهی

گهی تاخت به مه گاه به ماهی  
 با گرد سمند تو نیارست تکاپو  
 من با توبه توحید دلی یکدله دارم      از عشق تو بر گردن جان سلسله دارم  
 من قطره که از بحر فزون حوصله دارم      از بحر عنایات تو چشم صله دارم  
 من عشق تو را پیشرو قافله دارم  
 تا بار گشایم به حریم حرم هو  
 ای پیشِ رواق تو بخم طاقه نه طاق      زیر فلک قوسی ابروی کجبت طاق  
 بنمود چو خورشید که از مشرق آفاق      از شرق تو خورشید الهویت اشراق  
 این شش جهت<sup>۴۳</sup> و چار عناصر به تومشتاق  
 چون عاشق دلباخته بر طلعت نیکو  
 ای ذات خدا را رخ نیکوی تو مرآت      فانی توبه قول و اثر و وصف در آن ذات  
 نفی من درویش بود پیش تو اثبات      بر حجة قائم که بود شاه خرابات<sup>۴۴</sup>  
 حاجات مرا ای تو برآورده حاجات  
 بسرای که از درد بود حشمت دارو  
 در هر صفتی اعظم اسمای الهی      اندر فلک صورت نبود چو تو ماهی  
 عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی      نه غیر تو حقی نه ملاذی<sup>۴۵</sup> نه پناهی  
 محتاج تو ییم از ره الطاف نگاهی  
 یا فاطمه الزهرا انا بیک نشکو<sup>۴۶</sup>  
 پیران خرابات که در فقر دلیلند      بر کشت گدایان طلب لجه<sup>۴۷</sup> نیلند  
 زندان صفا پیشه که در قدس خلیلند      در لطف سخن هم نفس رب جلیلند  
 پیش تو که سلطان دلی عبد ذلیلند  
 با آنکه حشمتشان زده بر نه فلک اردو  
 ای پای تو پهلوزده خورشید سما را      بر فرق من خسته بسای آن کف پارا  
 ای دست خدا دست صفا گیر خدا را      از دیده بیننده مینداز صفارا  
 ای آنکه بود از مدد دست تو ما را،  
 آرام تن و قوت دل و قوت بازو

## پانوشتها

۱. مرغ شب آویز: چرک که شبه‌خود را از یک پای آویزد و حق‌حق گوید تا قطره‌ای خون از گلوئی وی بچکد (نفیسی).
۲. نوسن شبدیز: اسب سرکش سیاه فام، سیاه رنگ. شب را به شادکامی و طرب بگذران.
۳. مینو: بهشت و آسمان (نفیسی).
۴. آذار (ماه آذان): ماه ششم از سال رومی که برابر بهار بود (نفیسی) برخی آزار نوشته‌اند.
۵. بیزاده (= بیجاده): کهر با، یک نوع سنگ شبیه به یاقوت (نفیسی).
۶. بت فرخاز: زیباروی شهر فرخار - (فرخار) را برخی در تبت می‌دانند و بعضی آن را در طالقان ماوراءالنهر دانسته‌اند. به هر حال شهری است که زنان آن به زیبارویی در ادب فارسی شهره‌اند. معزی گوید:  
شادی کنم و بناده خورم زانکه نهادم      دولب به لب نازک آن لعبت فرخار  
(فرهنگ معین)
۷. سَلَب: جامه
۸. ضو (= ضوء) روشنائی
۹. منکوز: آب زندگی، ماء الحیاء (نفیسی)
۱۰. یاقوت رُمّانی یا (یاقوت ناردان) قسمی از یاقوت قیمتی را گویند که به سرخی دانه‌انار می‌باشد. منظور شاعر: سائیده شده و گرد چنین یاقوتی است که می‌را بدن مانند کرده است.
۱۱. تبت و فرغانه: اولی ناحیه‌ای است در مغرب چین - فرغانه: ناحیه‌ای است کوهستانی در کنار مرزهای شمالی افغانستان امروز و شوروی و در ماوراءالنهر به علت صفا و آبادانی به (بهشت آسیا) شهرت داشت (معین).
۱۲. پویه: رفتاری شبیه به دویدن.
۱۳. زجاجی: شیشه‌ای - آبگینه گین.
۱۴. جبروتی (منسوب به جبروت): قدرت و عظمت عالم قدرت و عظمت الهی، جهان برین (معین).
۱۵. ناسوت: عالم طبیعت و اجسام، عالم مادی، جهان فرودین.
۱۶. نُهیم فرتوت: کنایه از افلاک نهگانه است. شاید به مناسبت نه فرزند حضرت زهرا (س) از ذریه پاکش حضرت سید الشهداء (ع) باشد که هر یک همچون فلک امامت به هدایت خلق پرداختند.
۱۷. صدف یازده لولو: منظور یازده تن ائمه معصومین (علیهم السلام) فرزندان فاطمه زهرا (س) است.
۱۸. مشکوة چراغ ازلی: مشکات: آلتی که در آن چراغ و قندیل گذارند، جایی که در آن چراغ نهند. از جهتی که زهرا (س) حامل انوار طیبه ائمه معصومین (ع) و وارث نور محمدی است.
۱۹. مُهتظ تنزیل: محل فرود آمدن و نزول قرآن کریم.
۲۰. اسرار قدم: رازهای عالم قدیم و ازل.
۲۱. تعطیل: فرو گذاشتن، ضایع و متروک گذاشتن - از خداوند متعال نفی صفات کردن که این منسوب است

به فرقه (معظه) (رک: لغت نامه دهخدا).

۲۲. تولید ولایت که به سفلی زده پهلو: از مقام ولایت عظمی، حضرت خاتم الانبیاء (ص)، مولودی به نام فاطمه زهرا (س)، مادر ائمه معصومین (ع) ظاهراً در دنیا، جهان فرودین، متولد شد؛ ولی در باطن مقام و مرتبتش از تمام دنیا والاتر و بالاتر بود.

۲۳. رک: ۵/۹

۲۴. طوبی: درختی است در بهشت که گویند به هر خانه از اهل بهشت شاخه ای از آن رسد و میوه های گوناگون و خوشبو دارد (معین).

۲۵. سرسند کل: ظاهراً ناظر است به حدیث: *لَوْلَا كَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ* که در منابع خاصه بدان اشارت رفته است.

۲۶. رک: ۶/۵

۲۷. نه عقل: ظاهراً اشاره است به نه فلک که خداوند متعال — بنا به عقیده قدما — به ازاء هر آسمان یا فلک یک فرشته و عقل آفرید و عقول عشره نیز از همین است (رک: غیاث اللغات).

۲۸. مخیّل: خیال شده — خیالی.

۲۹. چار خشبجان (= چهار آخشبجان): چهار عنصر: آب و خاک، باد و آتش.

۳۰. گنبد نه تو: کنایه از افلاک نه گانه است.

۳۱. عرصه تجرید: پهنه و جایگاهی که از اغراض دنیوی برکنار باشد.

۳۲. تحدید: تعیین حدّ و کرانه چیزی (معین).

۳۳، ۳۴. در این بیت اشاره است به: چهار زن حامله یعنی چهار عنصر — موالید ثلاثه: سه موالید: منظور از مولودهای سه گانه: جماد، نبات و حیوان است. — هفت تن شو: هفت سیاره.

۳۵. طاق مؤتید: یگانه تأیید شده.

۳۶. قصر مشید: بارگاه استوار و محکم، ظاهراً ناظر به قصر استوار بهشتی است.

۳۷. خلد مخلص: بهشت جاودان

۳۸. اوزنگ: تخت و سریر (معین).

۳۹. امّ الوهین: از آنجا که حضرت زهرا (س) را (امّ آبها) و (امّ الائمه) نامیده اند، ظاهراً از (الوهین) ائمه هداة مهدیین (ع) مورد نظر است.

۴۰. افروخته انجم: کنایه است از دیدگان سرخگون شده در اثر اشک، ریزی فراوان در فراق محبوب.

۴۱. خیرو: گل همیشه بهار، نوعی از خطمی که سرخ و سفید می باشد، خبازی (معین).

۴۲. کماهی: چنان که هست.

۴۳. شش جهت: شش سوی جهان (شمال، جنوب، مشرق، مغرب، فوق و تحت).

۴۴. برحمت قائم که بود شاه خرابات: حضرت مهدی موعود (ع)، سلاله پاک زهرا (س) که انسان کامل است و معارف الهیه از او افاضه شود.

۴۵. قلاذ: پناهگاه.

۴۶. انا بک نشکو: شکایت به تومی آریم.

۴۷. لُجّه: وسط دریا، ژرفترین نقطه دریا.

## سید عباس جوهری (ذاکر)

سید عباس حسینی ملقب به جوهری و متخلص به «ذاکر» از شاعران مرثیه گو و مدیحه سراست که در دوران قاجاریه می زیسته است. دیوانش تحت عنوان «خزائن الاشعار» در سال ۱۳۳۵ هـ. ق در تهران در زمان سلطنت احمد شاه قاجار به چاپ چهارم رسیده است. بعدها نیز دیوانش به سبب اقبال عامه مکرر طبع شده است.

ارادت و اخلاص جوهری به خاندان عصمت و طهارت (ع) به سخنش شور و حالی خاص داده است.

۱۱

### در تهنیت ولادت حضرت زهرا (س)

گشود بلبل طبعم زبان به مدحت زهرا  
صفا گرفت صفا از صفای صورت زهرا  
زنسل حضرت آدم زنی به شوکت زهرا  
نژاد مادر دیگر زنی به عصمت زهرا  
نموده خلقت دنیا برای خلقت زهرا  
ستاده هاجر چون خادمان به خدمت زهرا  
بغیر حق نشناسد کسی حقیقت زهرا  
زمانه بود مدام از پی اذیت زهرا  
که صبر شد متحیر ز صبر و طاقت زهرا

شنید گوش دلم مرده از ولادت زهرا  
فضای کعبه منور شد از فروغ جمالش  
خدای اکبر و اعظم نکرده خلق به عالم  
بجز خدیجه کبرا که هست مظهر عصمت  
بخوان حدیث کسا\* و ببین که خالق یکتا  
نهاده ساره سربندگی به پای سریرش  
چو اوست نور حق و حق در او نموده تجلی  
ولی چه سود که با این همه جلالت و شوکت  
چنان به درد و مصیبت نمود صبر و تحمل

ه رک: ۸/۵

شادروان اختر طوسی از شعرای متأخر است. وی همت خود را بر مدایح و مناقب ائمه معصومین علیهم السلام مصروف داشته است. کتاب «گلزار حسینی» که مشتمل بر مناقب و مصائب ائمه هدی علیهم السلام می باشد از «اختر طوسی» است که در اصفهان به طبع رسیده.

### در مدح و مصائب حضرت فاطمه (س)

ماه باشد مهچه<sup>۲</sup> بار جلال فاطمه  
گر نمی دانی بود گزید نیعال فاطمه  
زیر نه افلاک، فرزندی مثال فاطمه  
چون خدیجه مادر نیکو خصال فاطمه  
جمله مهمان بر سر خوان نوال فاطمه  
چون زد دنیا رفت باب بی همال<sup>۵</sup> فاطمه  
یک نفس بیرون نمی رفت از خیال فاطمه  
زان غم جانکاه افزون شد ملال فاطمه  
مایه شد آخر برای ارتحال<sup>۶</sup> فاطمه  
چون کمان شد خم قد با اعتدال فاطمه

شمس باشد شمس<sup>۱</sup> کاخ جلال فاطمه  
سرمه چشم ملک اندر فلک دانی که چیست  
هفت باب و چهار مادر<sup>۳</sup> تربیت نموده اند  
دختری از آدم و حوا نیامد در وجود  
ماسوی الله<sup>۴</sup> تا ابد هستند و بودند از ازل،  
همچو گیسوی یتیمان پریشان گشت حال  
یاد محنتها که بابش دید از هر بوالهوس  
چون علی را دید غمگین از جفای دشمنان  
آن بلاهایی که رو آورد سویش در جهان  
بس که بار غم نهادش بر سردوش آسمان

ای خاک در توتاج سرها زهرا!	وای قبر تو مخفی ز نظرها، زهرا!
تا باب شفاعتِ تو باز است، چه غم؟	گر بسته شود تمام درها، زهرا
محبوبهٔ حق کسی بجز فاطمه نیست	گر هست کسی بگویم آن کس کیست؟
بعد از پدرش محمد او را همسر	در رتبه کسی نیست و گرهست، علیست

### پانوشتها

۱. شمس: تصویر و نقش و نگار (نفیسی) تصویر خورشید.
۲. مَهْجِه: ماه کوچک، قَبْهٔ گرد و صیقلی که از طلا و نقره و جز آن سازند و بر سر علم نصب کنند (نفیسی).
۳. هفت باب: اشاره است به آباء سبعه (هفت سیاره) چهار مادر (اقنعات اربعه: چهار عنصر).
۴. ماسوی الله: تمام مخلوقات و موجودات و ممکنات.
۵. همال: نظیر و همتا و شریک.
۶. ارتحال: رحلت کردن، درگذشتن.

## صابر همدانی

صابر در سال ۱۲۸۲ ه. ش در همدان چشم به جهان گشود. وی در سنین کودکی به مکتب رفت و پس از آموختن قرآن مجید و خواندن و نوشتن، با دیوان حافظ آشنا شد.

صابر در سال ۱۳۰۳ ه. ش به تهران آمد و با اهل عرفان و شاعران زمان مأنوس شد و بر اثر اصرار دوستان در تهران مقیم گردید.  
صابر در شاعری هم جنبه ذوقی و عرفانی دارد و هم جنبه مرثیه سرایی.  
وی در سال ۱۳۷۵ ه. به عالم باقی شتافت. مراثی صابر در مجموعه «بیت الاحزان» چاپ شده است.

## ۱۳

### در مدح صدیقه کبری حضرت زهرا (س)

عبیر آمیز و نکهت بیز و عشرت خیز و بهجتزا  
سپید و آبی و زرد و بنفش و نیلی و حمرا  
ره گیر و مسلمان و مجوس و کافر و ترسا  
مصفا و چمن آرا و روح افزا و غمفرسا  
ز شبنم صبحدم برگوش مریم لؤلؤ لالا  
روان گردید جوی و چشمه و رود و شط و دریا  
رخ گل بوسد و بوید، به یاد و امق و عذرا  
که چون خورشید محشر هست یک نی از زمین بالا  
که اندر دستشان آیا که داد این ساغر و مینا؟  
که گلبن آتش طور است و گلشن سینه سینا<sup>۲</sup>  
دهان غنچه خاموش و بانگ بلبل گویا

چه خرم می وزد باد بهار از دامن صحرا  
کنار جویباران رسته هرسو نوگلی از گل  
به پیرامون هامون می زند گل های گوناگون  
جلوس نوعروس گل بود در حجله گلبن  
کنار جوی، زنبق داده رونق باغ را الحق  
به هر جا شد گهر افشان سحاب از دیده گریان  
چو شبنم روی گل شوید، صبا راه چمن پوید  
به باغ اندر نگر زریون<sup>۱</sup> به سر بنهاده طشت زر  
چرا از لاله و نرگس نمی پرسند اهل دل  
عجب نبود اگر لاف کلیمی می زند بلبل  
نورا پیوسته می خواند به سیر گلشن وحدت

در این فرخنده فصل بهجت افزا، به که بگذارم  
 در آن گلشن چو دیگر بلبلان رطب اللسان<sup>۳</sup> گردم  
 مصفا گلبن باغ رسالت دوحه<sup>۴</sup> عفت  
 خدیجه دختر پاک خویند را جگر گوشه  
 صفای قلب احمد، روشنی بخش دل حیدر  
 ز فیض مقدم این آیت قدسیه، تا محشر  
 نبی، صدیقه و خیرالنسا فرمود در شأنش  
 زکیه، مطمئنه، راضیه، مرضیه، قدسیه،  
 به هنگام عبادت، آستانش قبله آدم  
 گرش خدمت قبول افتد، کنیز مطبخش مریم  
 صبا از دور باش عصمتش همواره سرگردان  
 وجودش رابط وحدت میان احمد و حیدر  
 قداست جفت با نامش، ملایک طایر بامش  
 بزیر گنبد اخضر، دگر چون احمد و حیدر  
 مگر تا دور احمد کور سیر قهقرا گیرد  
 وگرنه تا قیامت سال و ماه و هفته و ساعت  
 به دامن پرورد زهرای دیگر مادر گیتی  
 ببخشا بر من ای خاتون محشر، گر که نتوانم  
 مگر مدحی که باشد در خورشانت کسی داند؟  
 تویی ناموس داور، به که باشد مادحت حیدر  
 تورا شاید که حق مداح باشد، ورنه در مدحت  
 من و مدح تو؟ خاکم بر دهان ای بضعه احمد  
 در آن خلوت که ایزد شمع توصیف تو افروزد  
 فدک را آنکه بگرفت از تو، غافل بود زین معنی  
 تورا در روز محشر می شناسند آن سیه رویان  
 سزاوارت اگر مدحی ندانستم، دعا دانم  
 بود تا فرض بر حجاج طوف کعبه در گیتی

قدم از گلشن صورت به سیر گلشن معنا  
 به پای گلبنی کز آن گل توحید شد بویا  
 ضیا افزای افلاک جلالت، زهره زهرا  
 که شد از یمین مولودش جهان مرده دل، احیا  
 شفیعۀ روز محشر، فاطمه، صدیقه کبرا  
 بنازد بر فلک یثرب، ببالد بر سمک بطحاه<sup>۵</sup>  
 زهی زان منطق شیرین، خهی زان گفته شیوا  
 که حیدر گفت در وصفش، بتول و نخبه و عذرا  
 به وقت عرض حاجت، آستینش در کف حوا  
 ورش عز وصول افتد، غلام درگهش عیسی  
 شهائ از کور باش عفتش در روز ناپیدا  
 چو حسن سرمدی مابین عقل و عشق بی پروا  
 یکی می باشد از خدام او اندر جنان لعیا<sup>۶</sup>  
 که آرد اینچنین دختر؟ که دارد جفت بی همتا  
 که زهرایی ببیند بار دیگر دیده بینا  
 اگر جویی نبینی مثل و مانندش دگر اصلا  
 اگر گنجد درون جوز روزی پیکر جوزا  
 ز نوک خامه سازم در ثنایت چامه ای انشا  
 مگر عقل بشر پی بر مقامت می برد؟ حاشا  
 که وصف قاف<sup>۷</sup> را باید شنید از منطق عنقا  
 چه گوید قطره؟ گیرم باشدش سنخیت دریا  
 من و وصف تو؟ مهرم بر زبان ای نوگل طه  
 کرا قدرت که با پروانه بگذارد قدم آنجا؟  
 که می باشد طفیل هستیت دنیا و مافیها  
 که غیر از ذیل پاکت نیست کس را عروۀ الوثقی<sup>۸</sup>  
 دعا از من، اجابت از خدای عالی اعلیٰ  
 بود تا آیت معراج سبحان الذی آسری<sup>۱۰</sup>

بود ز اسرار خلقت بی خبر تا عارف و عامی  
 بود تا عالم محشر نهان از کودن و دانا  
 بهار عمر انصار تو ز آسیب خزان ایمن  
 نهار بخت اغیار تو، هم رنگ شب یلدا  
 رسد تا بوی مهرت بر مشام از گفته صابر  
 بود ذرات خاکم در هویت تا هوایما

### پانوشتها

۱. زربون: گل شقایق (نفسی).
۲. سینا: نام کوهی است به شام آن را طور سینا گویند (غیاث).
۳. رَظْبُ اللسان: ترزبان، شیرین زبان (معین).
۴. دَوْحَه: درخت.
۵. بَطْحَا: وادی مکه معظمه و گاهی از بطحا مکه مراد باشد و در اصل به معنی زمین فراخ که گذرگاه آب سیل باشد (غیاث).
۶. سُهّا: ستاره ای است باریک در بنات النعش (غیاث).
۷. لعیا: خدمتگزار حضرت فاطمه زهرا (س) دایه حضرت امام حسین (ع).
۸. قاف (کوه قاف): نام کوهی که در گرداگرد عالم است. گویند سیمرغ، یا عنقا، مرغ افسانه ای در آن جا دارد.
۹. ذیل: دامن — عروۃ الوثقی: دستاویز محکم.
۱۰. سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى: پاک و منزّه است خدایی که شبی بنده خود [محمد (ص)] را از مسجد الحرام به مسجد اقصی سیر داد (آیه نخست از سوره اسری: این آیه مربوط است به معراج پیامبر (ص)).

## محمد حسین میرزا امیر الشعراء نادری

محمد حسین میرزا نادری معروف به «امیر الشعراء» فرزند شاهزاده ابوالقاسم میرزا علیشاهی در سال ۱۲۹۹ هـ در مشهد تولد یافت. وی در ایام کودکی به نجف اشرف رفت و قریب چهار سال در آن شهر مشغول تحصیل بود و پس از فراغ از تحصیل به مشهد مراجعت نمود. نادری از احفاد نادرشاه افشار است. دیوان اشعارش که شامل دو جلد است بالغ بر ۲۶۰۰۰ بیت می باشد.

وی در سال ۱۳۱۸ هـ ش در مشهد وفات یافت.

### ۱۴

#### در نعت صدیقه کبرا فاطمه زهرا (ع)

هشت <sup>۱</sup> قدم بر فراز توده غبرا	فاطمه دخت رسول زهرة زهرا
حضرت صدیقه بتول که باشد	خادمه آستانش مریم عذرا
فیض ازل، جوهر نتیجه رحمت	نور ابد، دختر خدیجه کبرا
فاطمه أم الائمه همسر حیدر،	فاطمه فر و فروغ یثرب و بطحا
ثالث شمس و قمر بتول مطهر	قوت قلب رسول خالق یکتا
واهب جان، شاخ و برگ ریشه توحید	زاده یاسین و دخت فرخ طه
شمع هدی، نور عقل، نقش مشیت	همسریاک علی عالی اعلا
باعث ایجاد هر چه نقش به گیتی	واسطه خلق هر چه خلق به دنیا
زهرة زهرا که بر به شمس کاخش	شمس خرد دوخته دو دیده چو جربا <sup>۲</sup>
آنکه معلق بود به مشکوی <sup>۳</sup> جاهش	روضه مینو بسان گنبد مینا

خار گلستان اوست جنت فردوس  
 گرد رهش توتینای دیده آدم،  
 هرچه بود حکم او قدر کند اذعان  
 عصمت ذاتش ز فکر فهم منزّه  
 ره نبرد فکر ما به مدحت ذاتش  
 مام شبّیر و شبّر که پاک سلیش<sup>۵</sup>  
 زاده موسی بن جعفر آنکه حریمش  
 هست عصا بر کف ایستاده به کویش  
 قبله گه هفتمین و حجت هشتم  
 از کرمش فیض برده چشمه خورشید  
 عرش برین از پی طواف حریمش  
 خاک مطبّق بود ز نهیش ساکن  
 عین سعادت شود شقاوت ابلیس  
 بنده کویش رسانده فرق به فرقد<sup>۷</sup>

شمع شبستان اوست بیضه بیضا<sup>۴</sup>  
 خاک درش آبروی چهره حوا  
 هرچه بود امر او قضا کند امضا  
 عفت طبعش زوهم و عقل مبرّا  
 خس نبرد راه بر کرانه دریا  
 هست شهنشاه طوس زاده موسی  
 برده فروغ از فروغ سینه سینا  
 موسی عمران بسان دربان بریا  
 مظهر داور ولی ایزد دانا  
 در حرمش موم گشته صخره صماء<sup>۶</sup>  
 بسته کمر بر میان همیشه چو جوزا  
 چرخ معلق بود به امرش پویا  
 آید اگر سوی او ز روی تولا  
 حاجب بارش کشیده سر به ثریا

به مدح زهره زهرای ازهر  
 خداوند رسولان راست فرزند  
 فروغ نور مشکوه نبوت  
 اگر خورشید ذات او نبودی  
 غلام درگه او هست جبریل  
 فلک را گرد کوی اوست دیهیم<sup>۸</sup>  
 زهی خاتون صحرای قیامت  
 خرد آنکه تواند مدح او گفت  
 وجودش اصل خلقت راست مقصود  
 ازو فرّ الهی آشکارا  
 مهین فرزند او شاه خراسان

چه گوید نادری الله اکبر  
 امامان جهان بان راست مادر  
 که شد شمس از فروغ او منور  
 به ظلمت بود صبح دین مستر  
 کنیز مشکوی او هست هاجر  
 ملک را خاک ره اوست افسر<sup>۹</sup>  
 کند بخشایش فردای محشر  
 که ره جوید به ذات پاک داور  
 نمودش ذات بیچون راست مظهر  
 چونور از مهر و بواز مشک اذفر<sup>۱۰</sup>  
 خداوند و خدیو هفت کشور

علی موسی الرضا شاهی که ذاتش بود پسر از صفات ذات داور  
شهنشاهی که برق قهراوزد به ملک کفر و کاخ شرک آذر

### پانوشتها

۱. هِشْت: از مصدر هِشْتَن، نهادن، گذاشتن.
۲. جَرَبَاء: کربسه، چلبسه، آفتاب پرست.
۳. مُشْکوی: بتخانه، مجازاً حرمسرا.
۴. بِيضَةٌ بِيضَاء: کنایه از خورشید است که همچون گوی مدور بسیار روشن می نماید.
۵. سَلِيل: بچه و فرزند.
۶. صَخْرَةٌ صَمًا: سنگ سخت، و سنگی است در بیت المقدس که آن را (صَخْرَةٌ صَمًا) نیز گویند (غیاث).
۷. فَرَقْد: یکی از دو ستاره ای که نزدیک قطب شمالی است و گرداگرد قطب می گردند و از شام تا صبح ظاهر باشند و غائب نمی شوند (غیاث).
۸. دِهِيم: تاج.
۹. افسر: تاج.
۱۰. اَذْفَر: تیز و خالص (مُشْک اذفر = مشک خالص و پربو).

## فؤاد کرمانی

آقا فتح الله قدسی متخلص به «فؤاد» در سال ۱۲۷۰ هـ در کرمان ولادت یافت. از هفت سالگی به سرودن اشعار پرداخت. وی به جلال الدین مولوی و شاه نعمه الله ولی ارادت خاص داشت و از معنویت آنان بهره‌ها برد. زندگی فؤاد در کرمان، در تحصیل معاش و کسب دانش از طریق کسب و کار می‌گذشت.

وفاتش پس از سال ۱۳۴۰ هـ رخ داده است. هفتاد سال عمر کرد. آثار فؤاد در مجموعه‌ای به نام «شمع جمع» چاپ شده است. فؤاد به خاندان عصمت (ع) اعتقادی خاص داشت.

۱۵

## در مدح و منقبت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها سلام

چون نورش در بسیط ارض از عرش برین آمد  
خدا را هرچه رحمت بود نازل بر زمین آمد  
زنورش رحمت از ربّ المشارق تافت بر عالم  
چو زهرا را ظهور از رحمة للعالمین<sup>۱</sup> آمد  
به رشک آسمان طالع شد از روی زمین ماهی  
که از شرم رخس خورشید، خاکستر نشین آمد  
هویدا گشت بر چرخ نبوت کوکبی تابان  
که مهرش مشتری چون زهره بر ماه جبین آمد  
ز عرش کبریا بر فرش چون نورش هویدا شد  
ملایک در طوافش از یسار و از یمین<sup>۲</sup> آمد

۵۸

چو از جان آفرین در صورت آمد نقش این دختر  
 هزاران آفرین بر نقش، از جان آفرین آمد  
 جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان  
 که صد خورشید و ماهش جلوه گر از آستین آمد  
 چو خورشید است پیدا از روشن گوشوار او،  
 که این کرسی نشین را منزلت عرش برین آمد  
 در او نور علی ممزوج با نور محمد شد  
 مه و خورشید از این مشرق صباح واپسین آمد  
 علی عین محمد بود در عین فؤاد اما  
 تعین<sup>۳</sup> بود کاینجا پرده بر عین دو بین آمد  
 از آن تاری که چرخش رشت با دست عبودیت  
 میان حق و جبریل امین حبل المتین آمد  
 علی مرآت یزدان بود و ذاتش بیقرین آری  
 خدای بیقرین مرآت ذاتش بیقرین آمد  
 بتول آینه شد آینه اوصاف یزدان را  
 چنان آینه را آینه در عالم، چنین آمد  
 چو از رنگ تعین<sup>۳</sup> صاف شد اوصاف این دختر  
 ز بیرنگی رخس آینه سلطان دین آمد  
 نجویند اهل بینش استعانت جز به نور او،  
 که در هر ورطه نورش مستعان و مستعین آمد  
 ملایک را از آن شد سجده واجب بر گل آدم  
 که این نور خدا را جلوه اندر ماء و طین آمد  
 یقین در حق ندارد هر که شک در حق او دارد  
 بلی حق الیقین<sup>۴</sup> از دولت عین الیقین<sup>۵</sup> آمد  
 ولایش آب حیوان است جاری در عروق دل  
 حیات جان انسانی از این ماء معین<sup>۶</sup> آمد

ز حسن طلعتش افتاد عکسی آفرینش را  
 ز عکس روی او پیدا بهشت و حورعین آمد  
 نمود از سایه قدش تجلی نخله طوبی<sup>۷</sup>  
 بیانات لبش نهرین شیر و انگبین آمد  
 چنان از ماه رویش روشن آمد ظلمت غبرا  
 که گوئی بر زمین مهر از سپهر چارمین آمد  
 کنیزش را نباشد اعتنا بر تخت بلقیسی  
 غلامش را سلیمان بنده تاج و نگین آمد  
 در اوصاف کمال او همین کافست بردانا  
 که این دوشیزه را شوهر امیرالمؤمنین آمد  
 فؤاد از جان و دل چون دوست دارد آل احمد را  
 به سمع جان اهل دل کلامش دل نشین آمد.

### پانوشتها

۱. رحمة للعالمین: منظور حضرت پیامبر(ص) است. (اشاره است به آیه ۱۰۷ سوره انبیاء).
۲. بسار ویمین: چپ و راست.
۳. تعین: مخصوص شدن چیزی از میان چیزها — گاهی مراد از هستی و وجود نیز می باشد (غیاث).
- ۴ و ۵. حق الیقین، عین الیقین: یقین را سه مرتبه است، اول — علم الیقین: دانستن و شناختن امری؛ دوم — عین الیقین: دیدن چیزی است به چشم خود؛ سوم — حق الیقین: داخل شدن در آن چیز یا خود آن چیز شدن و در آن محو شدن، مانند: شناختن آتش و دیدن آتش و سوختن در آن.
۶. ماء قعین: آب جاری.
۷. نخله طوبی: درختی است در بهشت.

## غروی اصفهانی (کمپانی)

آیه الله غروی اصفهانی در سال ۱۲۶۹ هـ در خانواده‌ای شریف و متمکن در اصفهان ولادت یافت. در سنین نزدیک به بیست سالگی به نجف اشرف رفت و از محضر درس اساتید بزرگی مانند: آخوند خراسانی بهره‌مند شد. غروی اصفهانی علاوه بر مقام اجتهاد در ادب عربی و فارسی نیز کم نظیر بود و «مفتقر» تخلص می‌کرد. دیوان اشعارش مشتمل بر مدایح اهل بیت (ع) و غزلهای عرفانی چاپ شده است. غروی در سال ۱۳۶۱ هـ چشم از جهان فرو بست.

۱۶

### فی مدح سیده النساء سلام الله علیها

دختر فکر بکر من، غنچه لب چو وا کند  
طوطی طبع شوخ من گر که شکر شکن شود  
بلبل نطق من زیک نغمه عاشقانه ای  
خامه مشکسای من گربنگارد این رقم  
مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهی  
شمع فلک<sup>۲</sup> بسوزد از آتش غیرت و حسد  
وهم به اوج قدس ناموس اله کی رسد؟  
ناطقه مرا مگر روح قدس<sup>۳</sup> کند مدد  
فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه  
صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل

از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند  
کام زمانه را پر از شکر جانفزا کند  
گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا کند  
صفحه روزگار را مملکت ختا<sup>۱</sup> کند  
دائرة وجود را جنت دلگشا کند  
شاهد معنی من ار جلوه دلربا کند  
فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند؟  
تا که ثنای حضرت سیده نسا کند  
چشم دل از نظاره در مبدأ و منتهی کند  
وهم چگونه وصف آینه حق نما کند

۶۱

مطلع نور ایزدی مبدأ فیض سرمدی  
 بسمله<sup>۴</sup> صحیفه فضل و کمال معرفت  
 دائره شهود را نقطه مُلتَقی<sup>۵</sup> بود  
 حامل سر مستمر حافظ غیب مستتر  
 عین معارف و حکم بحر مکارم و کرم  
 لیلۃ قدر اولیا، نور نهار اصفیا  
 بضعة سید بشر أم ائمة غرر<sup>۸</sup>  
 وحی نبوتش نسب، جود و فتوتش حسب  
 دامن کبریای او دسترس خیال نی  
 لوح قدر به دست او کلک قضا به شست او  
 در جبروت، حکمران، در ملکوت، قهرمان  
 عصمت او حجاب او عفت او نقاب او،  
 نفخه قدس بوی او جذبه انس خوی او  
 قبله خلق، روی او، کعبه عشق کوی او  
 بهر کنیزیش بود زهره کمینه مشتری  
 مفتقرا<sup>۱۳</sup> متاب رو از در او بهیچ سو

جلوه او حکایت از خاتم انبیا کند  
 بلکه گهی تجلی از نقطه تحت «با» کند  
 بلکه سزد که دعوی لو کُشِفَ الغطاء<sup>۶</sup> کند  
 دانش او احاطه بر دانش ماسوی کند  
 گاه سخا محیط را قطره بی بها کند  
 صبح جمال او طلوع از افق علا<sup>۷</sup> کند  
 کیست جز او که همسری باشد لافتی کند؟  
 قصه ای از مروتش سوره «هل اتی»<sup>۹</sup> کند  
 پایه قدر او بسی پایه به زیر پا کند  
 تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند  
 در نشات کن فکان<sup>۱۰</sup> حکم به ماتشا<sup>۱۱</sup> کند  
 سر قدم حدیث از آن ستر و از آن حیا کند  
 منطق او خبر ز «لا ینطق عن هوی»<sup>۱۲</sup> کند  
 چشم امید سوی او تا به که اعتنا کند  
 چشمه خور شود اگر چشم سوی سُها کند  
 زانکه مس وجود را فضه<sup>۱۴</sup> او طلا کند

### پانوشتها

۱. خَنا (= خَطَا): نام شهری است مابین ترکستان و چین و توران (غیاث)، این ناحیه به داشتن مشک، معروف است.
۲. شمع فلک: کنایه از آفتاب و ماه و ستاره ها (نفیسی).
۳. روح قدس (= روح القدس): حضرت جبرئیل علیه السلام (غیاث).
۴. بسمله (= بسم الله الرحمن الرحیم): آغاز کلام، سرآغاز.
۵. نقطه مُلتَقی: محل به هم رسیدن جای ملاقات دو چیز با هم.
۶. لو کُشِفَ الغطاء ما ازدت بقیناً: اگر پرده ها را بگیرند چیزی بریقین من — به عالم غیب — افزوده نمی شود. (از کلمات علی (ع)).

۷. غلا: بلندی و بزرگی.
۸. عُزْر (جمع عُزْرَة): بهترها و برگزیده‌ها، سپیدها، سردارهای قوم، پیشوایان (غیاث).
۹. رک: ۸/۲
۱۰. نشأت (جمع نشأ یا نَشَه): جهان و عالم: نشأت کن فکان: عوالم خلقت و آفرینش که به امر خداوند است.
۱۱. ما نَشَاء: آنچه بخواهی.
۱۲. لا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ): آیه سوم سوره نجم: (و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید) درباره پیغمبر (ص) است.
۱۳. مفتقر: تخلص شاعر است.
۱۴. فِضَه: نقره — نام خادمه حضرت فاطمه زهرا (س)، در این جا: ایهام دارد.

## علامه مازندرانی

آیه الله علامه حائری مازندرانی متخلص به «صالح» (مقیم سمنان) از دانشمندان و حکمای بنام قرن حاضر است. وی صاحب تألیفات فراوان در اصول فقه، تفسیر و فلسفه و حکمت و کلام می باشد. یکی از آثار مشهور شادروان علامه حائری (حکمت بوعلی) است که به طبع رسیده است. علامه از باب تفتن، گاه به سرودن اشعار نیز می پرداخت. دیوان اشعارش تحت عنوان «دیوان بستان الادب» در محرم سال ۱۳۹۰ طبع شده است.

۱۷

### فاطمیه

در مدینه آدم امروز از چه من سیار بینم  
نوح بر قبر نبی با کشتی زخارا<sup>۱</sup> بینم  
هم به یثرب از نجف در سیزده ز اول جمادی  
تیغ بر کف روی دلدل حیدر کرار بینم  
حمزه را با نیزه کوه افکنش سوی مدینه  
با هزار افرشته و با جعفر طیار بینم  
هم پیمبر سوی قبر و منبر خود بر براقش<sup>۲</sup>  
روی سر قرآن و گردش انبیا بسیار بینم  
شیث و مهلائیل و قینان<sup>۳</sup> با صحایف گرد آدم،  
نزد قبر حضرت پیغمبر مختار بینم

هم خلیل الله ابراهیم را تسبیح گویان  
 بر سر قبر نبی با دیده خونبار بینم  
 هم کلیم الله موسی با عصای اژدر آسا  
 روی کف تورات بگرفته در استفسار<sup>۴</sup> بینم  
 در حرم احرام بسته گرد صندوق سکینه<sup>۵</sup>  
 قبر زهرا در بغل بگرفته در اذکار بینم  
 عیسی از چرخ چهارم با ملایک نور باران  
 روی قبر فاطمه زانجیل گوهر بار بینم  
 حوریان جو یای قبرش گشته از لعیاء<sup>۶</sup> که گوید  
 در چهل تصویر قبر از کینه اغیار بینم  
 لیک من دادم کدام استی ز بوی گیسوانش  
 زان هم از رویش به عالم پرتو انوار بینم  
 گفت لعیا مو پریشان از غمش کرده ملایک  
 جمله را بر مرقدش با دیده خونبار بینم  
 هاشم و عبد منافش را و عبد المطلب<sup>۷</sup> هم  
 سوی زهرا با طبقهای گل از گلزار بینم  
 هم کنانه<sup>۸</sup> تیرها اندر کمان بردشمن دین  
 هم نزار<sup>۹</sup> اندر زره آماده پیکار بینم  
 هم لوی<sup>۱۰</sup> از غصه گردنهای سیمین خم نموده  
 دور مولانا علی در تعزیت دوار بینم  
 هم قُصتی<sup>۱۱</sup> را روی اسب جنگی وی با خُزاعه<sup>۱۲</sup>  
 از شکست بازوی زهرا بسی افگار بینم  
 هم حسن گریان و نالان هم حسینش را در افغان  
 مضطرب از سوء قصد دشمن مگار بینم  
 هم علی را بر چهل تصویر قبر اندر تکاپو  
 ذوالفقار اکشیده در تحذیر و در انذار بینم

هم علی را بیقرار اندر میان غسل زهرا  
از شکست جنب زهرا از در و دیوار بینم  
زینب و کلثوم را سینه زنان و موپریشان  
روی نعل مامشان بی تاب و استقرار بینم

از لب لعل تو سخن کیمیاست هم گهر  
گرد و نعل تو همه توتیاست در بصر  
روی تو را جلوه صد آفتاب آب و تاب  
بوی تو از عنبر و مشک ختاست خوبتر  
و آنکه حق و قدر تو نشناخته باخته  
کرم خراطین<sup>۱۳</sup> شده و خُفَساست<sup>۱۴</sup> کور و کر  
و آن قد و قامت بدل نخل طور داده نور  
زان ید بیضای کلیم و عصاست جلوه گر  
عرش برین هم شده زان مدظل مستظل<sup>۱۵</sup>  
نخلة مریم هم از آن ظل به پاست بارور  
فاطمه زهرا، دخت رسول هم بتول  
سیده بر کل رجال و نسااست در بشر  
فاطمه از نور ازل مشتق است و اسبق است  
ختم رُسل، احمد، شمس الضحی است و آن قمر  
طوبی با فد بولایش حلال<sup>۱۶</sup> بی خلل  
سنُدس و دیبا به تن اولیاست بی ابر<sup>۱۷</sup>  
بازهرا امر شفاعت بدان بی گمان  
بر دستش امر شفا به پاست بی حذر  
هر کس از فضل بتول آنچه گفت دُر بسفت  
مدحش بر السنه اصفیاست چون گهر

هر که بدان ریشه چادرزده است نیک دست  
 اوست همانسان که مُجاب الدعاست ۱۸ مغتفر ۱۹  
 چامه ۲۰ من گربه حضور بتول شد قبول  
 فخر مرا در عرش و نه سماست بحر و بر  
 چامه ام ای حجت کبری بتول کن قبول  
 از تو عمل صحت و عمر و غناست منتظر ۲۱  
 از ما بر آل محمد (ص) سلام تا قیام  
 لوح و قلم ما دحشان را سزاست سیم وزر

#### پانوشتها

۱. زخان: پُر و مالا مال (غیاث).
۲. بُراق: ستوری که حضرت رسول (ص) در شب معراج بر آن نشست (نفیسی).
۳. شیث و مهلائیل و قینان: از اولاد حضرت آدم (ع) از اجداد رسول اکرم (ص).
۴. استفساز: پرس و جو کردن، پرسیدن.
۵. صندوق سکینه: یا (تابوت عهد) یا (تابوت سکینه): نوشته اند: منظور همان صندوقی است که مادر حضرت موسی (ع) فرزندش را با آن به آب افکند و بعدها این صندوق در نزد بنی اسرائیل نگهداری می‌گردید. (رک: تفسیر ابوالفتح، ج ۲، ص ۲۹۹)
- برخی نوشته اند: منظور تابوت یا صندوقی است که چون حضرت آدم (ع) به دار دنیا آمد، خداوند متعال آن را در اختیار آن حضرت قرار داد و در آن صورتهای جمیع انبیاء (ع) منقوش بود و همین تابوت بعدها به فرزندش شیث و به سایر فرزندان تا به ابراهیم (ع) انتقال یافت. و چون این تابوت باعث اطمینان خاطر حضرت آدم (ع) و سایر انبیاء عظام بود به آن (تابوت سکینه) گفتند.
- (لغتنامه دهخدا، ذیل تابوت سکینه)
۶. لعیا: خدمتگزار و دایه حضرت سید الشهداء (ع).
۷. هاشم، عبدمناف و عبدالمطلب: از اجداد رسول گرامی (ص).
۸. کینانه: فرزند خزیمه: از اجداد رسول گرامی (ص).
- ۹ و ۱۰. یزاز: فرزند مُضَر — لوی: فرزند غالب: از اجداد حضرت محمد (ص) بوده اند.
- ۱۱ و ۱۲. قُصی: از اجداد رسول اکرم (ص) پدر عبدمناف و جد هاشم. — خُزاعه: فرزند عمرو از اعراب یمن

- بودند که به مکه آمدند و با قبیله جُرهَم جنگ کردند و کلیدداری و پرده‌داری کعبه را بدست گرفتند. پس از اینان کلیدداری کعبه به قصبی جد رسول گرامی انتقال یافت.
۱۳. خراطین: (معرب خراتین): کرمهای دراز در زمین نمناک.
۱۴. خُنْفَسَاء: کرم سرگین غلطانک که در نجاست پیدا می‌شود (غیاث).
۱۵. مُسْتِظَلّ: سایه دار، سایه گیر.
۱۶. حُلَل: (جمع حَلّه): جامه‌ها، زیورها.
۱۷. بی‌اَبْر: اَبْر: جمع اَبْره: سوزن — بدون سوزن و بدون دوخت و دوز.
۱۸. مُجَاب الدُّعَاء: آنکه دعایش اجابت شود (= مستجاب الدعوة).
۱۹. مَغْتَفِر: بخشوده شده، آمرزیده.
۲۰. چامه: قصیده.
۲۱. مَنْتَظَر: مورد انتظار. آنکه یا آنچه انتظارش را دارند.

حسینعلی خاں سلطانی فرزند مصطفی قلیخان دیوان بیگی متولد به سال ۱۲۵۰ هـ. اهل کرمانشاه است. سلطانی در سن ۷ سالگی به تحصیلات پرداخت و در علوم ادبی و حسن خط به مقامی والا نائل آمد. دیوان سلطانی معروف به «قصاید سلطانیّه» در سال ۱۳۳۷ هـ. ق چاپ شده است.

۱۸

درستایش حضرت صدیقه کبری فاطمه الزهرا سلام الله علیها

<p>کرد قد مرا هلال آسا وین مرا کار در صبح و مسا دور از آن چهر آفتاب لقا چنگ وارم ز غصه، پشت دوتا بت مه روی مشتری سیما در گلستان غم هزار آوا خاک بر سر مدام و خار به پا بودم از وصل دوست گربزنا همچو اسکنندم ز آب بقا دور از آن ابروان قبله نما</p>	<p>هجر آن یار و رنج تن فرسا بی رخ و زلف یار نالم زار آفتابم رسیده بر لب بام تار زلفش ز چنگ دادم و شد کرد بیتابم از تب فرقت<sup>۲</sup> عندلیب دلم ز هجر گلی است که گل از دست حسن او دارد، دارد اینک مرا فراقش پیر ز آب حیوان لعل او محروم ره به محراب و قبله می نبرم</p>
--	--

چشمم از اشک، زمزم افشان است  
 مبتلا در بلا مرا خواهد  
 نقش زلف و قدش زبس بستم  
 طالعم کجرو است چون سرطان  
 کشت عمر از نشاط سنبله خیز  
 دستم آوخ چو عمر کوتاه خصم  
 گنج جان در طلسم جسمانی  
 بی خبر بهر غارتش ناگاه  
 عشق کرد آنچه خواست با من یافت  
 گر نه محکوم عشق بود، نبود  
 ورنه فرمان عشق بست، که بست؟  
 عاشق از عشق در بلاست بلی  
 عشق را شعبه هاست کز هر یک  
 دستگاه بزرگ عشق گران  
 نیست جز مهر اهل بیت رسول  
 اهل بیتهی که جد امجدشان  
 پدر تاجور ابوالحسنین  
 شمس رخشنده سپهر عفاف  
 بضعة مصطفی حبیبه حق  
 صدف یازده گهر که از او،  
 چار عنصر بدو گرفت قوام  
 هشت خلد از وجود مسعودش  
 شش جهت را فرو گرفت تمام  
 فیض مهرش چو حیدر صفدر  
 ذاتش آن فرد کلی از ایجاد  
 در بشر غیر او کرا باشد

بی رخس کان به کعبه داد صفا  
 غم آن لعبت بلا بالا<sup>۳</sup>  
 در دل خویش هستیم شد لا  
 من و غم تو امیم چون جوزا  
 نیست بی آن دوزلف سنبل سا  
 نارسا شد بدان کمند رسا  
 چند گه بود ایمن از یغما  
 تُرک یغمایی آمد از یغما  
 چون به ملک وجودم استیلا  
 پیرِ اسلام پیر و ترسا  
 دل وامق به طره عذرا  
 لازم آمد بلا به اهل ولا<sup>۴</sup>  
 به مقامی رهی شود پیدا  
 راست چون نی زجان خلق نوا  
 که دل کاینات از او شیدا  
 ختم پیغمبران رسول خدا  
 مادر اُمّ الائمه النُّجَباه  
 زهره تابناک برج حیا  
 زوجه شاه لافتی زهرا  
 گشت قدر نه آسمان والا،  
 هفت کوکب بدو فزود ضیا  
 جُست زیب و طراز و فرّ و بها  
 نه غلط، بلکه سر بسر اشیا  
 صیت<sup>۵</sup> قدرش چه سید بطحا  
 که مهیمن<sup>۶</sup> شده است بر اجزا  
 هیکل از انس و طینت از حورا

زحل او را غلامکی به وثاق  
 هفت آبا<sup>۸</sup> و چارم<sup>۹</sup> بطوع  
 به تولای او بنی آدم  
 از دل و جان کنیزفضه او  
 نام او آدم صافی را بود  
 عصمتش فلک نوح شد چون گشت  
 هود را شد مودتش هادی  
 صالح آورد از شفاعت او  
 بیت او قبله گشت ز ابراهیم  
 پور عمران کلیم حق چو سرود  
 لن ترانی ز حق خطاب آمد  
 لیک چون خواست کردگار که او  
 عکسی از مهر چهر دخت رسول  
 کرد پیدا به چشم موسی و رفت  
 نی خطا عکس آنکه عصمت محض  
 سخن از عصمتش نیارم گفت  
 آن معماست این سخن که همی  
 مهر او باعث نجات آمد  
 گشت زهرا ز هر که راضی ازو  
 و ربدو ناکسی جفا ورزید  
 ای وجودت بدیعه ایجاد  
 ای که در حکم باب تست قدر  
 صدف یازده لآلی پاک  
 آه اگر ذیل مهتر از کف من  
 وای برحالم ار مرا گردد  
 سرخ رویی پس از ولای توام

زهره او را کنیزکی به سرا  
 از پی خدمتش عبید و اما<sup>۱۰</sup>  
 هشت برفرق تاج کرمنا<sup>۱۱</sup>  
 مریم و ساره هاجرو حوا  
 غرض از اسم علم الاسماء<sup>۱۲</sup>  
 موج قهر از تنور طوفان زا  
 کش هدایت به نام شد طغرا  
 ناقه پیدا ز صخره صما<sup>۱۳</sup>  
 زآن جهت گشت کعبه را بتا  
 رب آرنی به سینه سینا  
 که نبیند کسی مرا اصلا  
 تشنه لب برنگردد از دریا  
 کز خدا مظهري خدای نما  
 موسی از هوش و کوه گشت هبا<sup>۱۴</sup>  
 کی درآید به دیده بینا  
 سرپنهان کجا شود پیدا؟  
 حل نگردد به فکرت دانا  
 انبیا را ز گونه گونه بلا  
 هم رسول است و هم خدای، رضا  
 بر رسول خدای کرد جفا  
 وی حیانت شفیعه فردا  
 وی که در امر زوج تست قضا  
 سومین تن ز پنچ آل عبا  
 بخت بد درکشد به روز جزا  
 ریشه معجرت<sup>۱۵</sup> زدست رها  
 نامه ای دارم ار سیه ز خطا

مکن ای گنج لطف حق محروم  
شرف این بس بود که سلطانی  
کن مدد تا ز عترت توشود  
خادم العترتش لقب به مدیح  
تا سیه زاغ شب چوبیضه نهد  
ظل مهر چهارده انوار  
بنده ای چون مرا ز فیض عطا  
تو و آل تراست مدح سرا  
تعزیت سنج و منقبت پیرا  
از تو و عترت تو باد سزا  
خواند آن بیضه را فلک بیضا  
باد بر هر سری چو بر همسایه<sup>۱۶</sup>

### پانوشتها

۱. صباح و مسا: صبح و شام
۲. فرقت: دوری
۳. لعبت بلا بالا: آن زیبا رویی که قدش بلای جان عاشقان است.
۴. اشاره است به حدیث اَلْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ: بلا و گرفتاری و سختی برای دوستان است. شاعری در این زمینه گوید:  
هر که درین دور مقربتر است  
جام بلا بیشترش می دهند  
حدیث مذکور به صورتی دیگر نیز نقل شده است:  
إِنَّ الْبَلَاءَ مُوَكَّلٌ بِالْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلِ فَأَلْأَمْثَلِ.
۵. ام الائمه الثجباء: لقب حضرت زهرا (س) — نُجَبَاءُ = جمع نجیب: بزرگواران.
۶. صیبت: آوازه
۷. مُهَيِّينَ: از اسماء الهی — آنکه ایمن کند دیگری را از خوف (غیاث).
۸. هفت آباء: هفت سیاره
۹. چارم: عناصر اربعه: آب و خاک و باد و آتش.
۱۰. إِمَا (جمع: آمه) کنیزک (غیاث).
۱۱. تاج کَرَمْنَا: اشاره است به آیه کریمه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». «وما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را به مرکب بحر و بر سوار کردیم و از هر غذای پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بخشیدیم.» (سوره اسراء، آیه ۷۰)
۱۲. ناظر است به آیه شریفه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» «خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد...» (سوره بقره، آیه ۳۱)

۱۳. اشاره است به ناقه حضرت صالح (ع) که از آن تعبیر به «ناقة الله» شده و آن حضرت آن را به امر خداوند از «صخره صماء» (= سنگلاخی) بیرون آورد ولی قومش عصیان کردند و آن شتر را کشتند.

(رک: قصص انبیاء، تاریخ انبیاء، ص ۸۳ و سوره هود، آیه ۱۶۸)

۱۴. ناظر است به داستان حضرت موسی (ع) که چون به میقات (کوه طور) می آید و خداوند متعال با او سخن می گوید، موسی چنین می گوید: «رَبِّ اَرْنِی اَنْظُرَ الْيَكَّ قَالَ لَنْ تَرَانِی». «پروردگارا خود را به من آشکارا بنما که (بی حجاب جمال) تو را مشاهده کنم.. خداوند در پاسخ فرمود: هرگز مرا نخواهی دید.» از سوی خداوند خطاب آمد: «در کوه بنگر اگر بدان سختی (هنگام تجلی) بجای خود برقرار ماند، تو نیز مرا خواهی دید. پس آن گاه که نور تجلی حق بر کوه افتاد؛ کوه را متلاشی ساخت و موسی نیز بیهوش افتاد.»

(رک: سوره اعراف از آیه ۱۴۳ به بعد)

۱۵. میختر: مقننه و روسری.

۱۶. همسا: ظاهراً شاعر این کلمه را به صورت مخفف «همساز» یا «همسان» و یا «همسای = همسایه» به کار برده: موافق، مجاور، برابر.

حاج محمدصادق متخلص به «رفعت» از شاعران سمنان و از عارفان و صوفیان پاکباخته است که از طریق کسب و کار امرار معاش می‌کرد و چشم بر کیسه و سفره این و آن نمی‌دوخت. رفعت به ائمه معصومین (ع) بویژه حضرت علی (ع) ارادت خاص داشت؛ بدین جهت دیوانش مشتمل بر اشعار زیادی در نعت آن سرور است. رفعت در سال ۱۳۱۰ هـ. ش روی در نقاب خاک کشید. دیوانش چاپ شده است.

### در مدح حضرت صدیقه طاهره علیها سلام

گلچهره بتی شوخ‌وش و چابک و چالاک      یغمایی و غارتگر و تاراجی و بی‌باک  
 از نیم‌نگه هوش ربود از سر ادراک      ز ابرو، دو کمان بست وز گیسوی، دوفتراک  
 تیر نظرش کرد گذر از دل افلاک  
 ز افلاک نشینان باز برخاست هیاهو  
 خورشید و شان، پرده ز رخسار فکندند      سیمین بدنان سایه، سمن وار فکندند  
 از زلف، بتان بر رخ، ز نار فکندند      شوخان نه که شیخان سرود ستار فکندند  
 صوفی صفتان خرقه پندار فکندند  
 تا شعله طلعت او تافت زهر سو  
 از مشرق جان سرزد، تا عارض جانان      شد مغرب هستی چورخ ساقی مستان  
 زد ساقی مستان پا بر تخت سلیمان      با خاتم دل، هست سلیمان شدن آسان

فرمان برد آنرا که بود بنده فرمان  
ذرات سماوات و زمین یکدل و یکرو  
آنانکه ره بندگی دوست سپردند بوی همه آایش، از روی ستردند  
چون مردمک دیده، بزرگ، ار همه خردند در باختگانند ولیکن همه بردند  
صافند ز اوصاف، نه چون صافی دُرند  
داروی همه درد، نه درد همه دارو  
چرخند و سپهرند و زمینند و زمانند جان دو جهانند و جهان<sup>۱</sup> از دو جهانند  
بی نام و نشانند و به هر نام و نشانند هر جا بنشینند دوصد فتنه نشانند  
نادیده و ننوشته ببینند و بخوانند  
پنهان ز کجا ماند، ز ایشان سربیک مو  
ز آن سرمه که از عصمت، بردیده کشیدند هر پرده که در سینه جان بود، دریدند  
بی پرده به سرمنزل تسلیم رسیدند از دیده جان آن رخ جانانه بریدند  
بر سینه بی کینه خود باز خریدند  
هر ناوک غم آمد از آن دو خم ابرو  
بر درگه عصمت بنهادند ز جان سر کردند ز تقوی دل هر شیء مسخر  
بستند و گشودند ره ناظر و منظر دادند و گرفتند تن و جان منور  
چون ماهی در آب و در آتش چوسمند<sup>۲</sup>  
سوزان و غریقند؛ چه سحر است و چه جادو؟  
رندان مجرد که ز تجرید گذشتند از خویش و ز بیگانه به تأکید گذشتند  
با روی تو از جنت جاوید گذشتند در کثرت و از منزل توحید گذشتند  
شادان ز غم و بیم و ز امید گذشتند  
آری چه بود پیش رخت روضه مینو؟  
در آینه عصمت، با دیده انوار دیدند جمال ازل و چهره دلدار  
چون شمس حقیقت شد، بی پرده پدیدار پنهان شد و شد از افق غیب نمودار  
با دیده جان دید توان معنی اسرار  
از ما طلبد او دل و ما جان و دل از او،

در گلشن ختم رُسل از نخلِ عنایت      روید یکی شاخه پر از غنچهٔ آیت  
 از قدر و شرف شد صدف دُرّ ولایت      انجام بدایت شد، آغاز نهایت  
 شد همسر سَرّ الله<sup>۳</sup> و میزان هدایت  
 شاهین الوهیت، زد باز به تیهو  
 هستی حیات ابد و مادر سرمد      حتی احدی راتبه، سر دل احمد  
 بحر ازلی جزر و بحار ابدی مد      سرمایهٔ جاه و شرف و قدر محمد  
 شیرازهٔ راز کتب فرد حد و مد  
 اصل صدف گوهر هریازده لؤلؤ  
 آن جوهر قدسیه که اندر قُدس ذات<sup>۴</sup>      چون ارض و سما، تن زد از حمل امانات<sup>۵</sup>  
 شد ذات مقدّس را حامل ز کرامات      آن صورت هر معنی، آن معنی آیات  
 کشف مهمّات شد و قبلهٔ حاجات  
 بر درگه او جنّ و ملک گرم تکاپو  
 در سینهٔ اسرار، عیان عصمت ذاتش      در مردمک دیده، نهان نور صفاتش  
 عارف نسراید بجز از اصل حیاتش      چون دید ز هر طوری<sup>۶</sup> طور لمعاتش  
 تقدیس همه شیئی بود از نفخاتش  
 او داده به تن جان و به می رنگ و به گل بو  
 یا فاطمه، ای خاتمهٔ مقصد خلقت      ای قائمهٔ هستی، ای آیت رحمت  
 ای خالق قدر و شرف و مالک عصمت      هر چند عطای تو فزونست به رفعت  
 محتاجم و حاجت طلب ای قاضی حاجت  
 نومید نشد از در امید توهندو  
 ای مریم دو عیسی، وی طور دو موسا      ای عصمت یک معتصم<sup>۷</sup> و فلک دو دریا  
 ای شمس یکی برج و یا برج دو جوزا      لالای دو لؤلؤئی و لؤلوی دو لالا،  
 روح دوروانسی و روان دو هیولا  
 تو آب حیاتی و همه خلق جهان، جو  
 در هر صفتی اعظم اسماء الهی      اندر فلک قدرت نبود چو توماهی  
 عالم همگی بندهٔ شرمنده، تو شاهی      نی غیر تو حصنی<sup>۸</sup>، نی ملاذی<sup>۹</sup>، نه پناهی

محتاج توایم از ره الطاف نگاهی  
یا فاطمه الزهرا اِنِّی بَکِ أَشْکُو<sup>۱۰</sup>

ای دختر پیغمبر، ای همسر حیدر ای صادره اول در اول مصدر  
ای حامل اسرار ولا آیت اکبر ای دُر دو دریا و آیا بحر دو گوهر  
آنجا که کشد کوکبه فضل تولشکر  
کمتر خیمی<sup>۱۱</sup> آید این گنبد نه تو<sup>۱۲</sup>

### پانوشتها

۱. جهان: جهنده، گذرنده.
۲. سَمَنْدَر: جانوری باشد که در آتشکده ها پیدا می شود و چون از آتش بیرون آید می میرد. بعضی نوشته اند جانوری است پرداز که در آتش نمی سوزد (غیاث).
۳. سَرَّالله: از القاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که در زیارات آمده است.  
(رک: مفاتیح الجنان، ص ۷۰۳)
۴. آن گوهر پاک که در ذات گرمی اش پاک و پاکیزه نهاد بود.
۵. اشاره دارد به آیه شریفه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». «ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرض امانت کردیم، همه از تحمل آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند تا انسان بپذیرفت و انسان هم (در مقام آزمایش و ادای این امانت که معرفت و طاعت و عشق حق و یا ولایت یا... است) بسیار ستمکار و نادان بود.» (سوره احزاب، آیه ۷۲)
۶. طور: به معنی مطلق کوه و آن کوه که موسی (ع) را تجلی بر آن شده بود؛ آن را طور سینا نام است و گاه فقط طور گویند.
۷. مُقْتَصِم: چنگ زنده در چیزی برای استعانت و نجات، پناه گیرنده.
۸. حِضْن: جای پناه و قلعه (به ضم اول: عفت زن).
۹. قَلَاذ: پناهگاه.
۱۰. اِنِّی بَکِ أَشْکُو: براستی که من به تو شکایت می کنم.
۱۱. خَيْمٌ: (جمع خیمه) خیمه ها، چادرها.
۱۲. گنبد نه تو: منظور افلاک نه گانه است.

## محیط قمی

میرزا محمّد متخلّص به «محیط» و ملقب به «شمس الفصحاء» از شاعران  
اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. محیط در زادگاه  
خود «قم» به تحصیل مقدمات پرداخت و سپس برای کسب علوم عقلی و  
نقلی به اصفهان رفت و سرانجام مقیم تهران شد. محیط تحت تأثیر حافظ و  
سعدی اشعاری می‌سرود.

محیط در ۱۳۱۷ هجری قمری چشم ازین جهان فرو بست و در مزار  
شیخان قم به خاک سپرده شد.

۲۰

## در مدح حضرت صدیقه کبری و سیده نساء (ع)

ما را کجا به کوی تو ممکن بود وصول	کانجا خیال را نبود قدرت نزول
طول زمان هوای تو از سر بدر نبرد	اصلی بود محبت و الاصل لایزول <sup>۱</sup>
گفتم به عقل چاره کنم درد عشق را	غافل از اینکه عشق بود آفت عقول
درویشم و به هیچ قناعت همی کنم	بگذار دم به خویش اگر نفس بوالفضول
اول رفیق باید آنگه طریق <sup>۲</sup> از آنک	باید رفیق خضر شدن نی مرید غول
گر باخبر شوی ز بقای پس از فنا	اندر فنای نفس چونیکان شوی عجول
آسودگی نیابی در عرصه جهان	گر بسپری بسیط زمین را به عرض و طول
در حیرتم که شادی و عیش جهان کراست	هستند چون فقیر و غنی هر دو تن ملول
از آن زمان که بار امانت قبول کرد <sup>۳</sup>	معلوم شد که آدم خاکی بود جهول
چشم امید نیست به هیچ آستان مرا	آلا به آستانه فرخنده بتول

أمّ الأئمّة الثّقبا بانوی جزا  
 زهرا که ز امر حق پی تعیین جفت او  
 صدیقه آنکه کرده پی کسب عزّوجاه  
 در وصف ذات پاک و کرامات بیحدش  
 باشد محیط شاد زیمن ولای او  
 نور الهدی حبیبه حق بضعة رسول  
 در شب نمود زهره به کاخ علی نزول  
 روح الامین ز روز ازل خدمتش قبول  
 گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول  
 در روز رستخیز که هر کس بود ملول

### پانوشتها

۱. الاصل لا یزول: اصل زایل نمی‌شود، از بین نمی‌رود.
۲. اشاره دارد به سخن معروف که: الرفیق ثمّ الطریق.
۳. رک: ۲۰/۵
۴. بنابر برخی روایات در شب تولّد حضرت زهرا (س) سرای آن حضرت نور باران شد و در شب عروسی دخت پیامبر (ص) ستاره زهره سرای آن حضرت را نور باران نمود و در شادی و سرور آن بزم شرکت جست.  
(حیوة القلوب، مجلسی، ج ۳، ص ۲۷۵)

## واعظ گلبایگانی (پریشان کاشانی)

«واعظ گلبایگانی» از دانشمندان و سخنوران معاصر کاشان است. تخلص وی «پریشان» است. بدین جهت به «پریشان کاشانی» شهرت یافته. به سبب اخلاص و ارادتی که به خاندان عصمت و طهارت (ع) دارد، قسمت عمده‌ای از اشعارش در مناقب و مصائب خاندان رسول مکرم اسلام (ص) می باشد.

۲۱

### در مدیحه حضرت صدیقه طاهره (س)

خیزد و ریزد به مدح دُخت پیمبر	کشتی کشتی ز بحر طبعم گوهر
دُرّه آبها <sup>۱</sup> مهین حبیبه یزدان	اُم آبها <sup>۲</sup> خجسته دخت پیمبر
نامش مشتق ز فاطر است که کیهان	خلعت خلقت نموده از وی در بر
قبرش چون قدرش از نظر شده پنهان	یعنی حق راست اسم اعظم و اکبر
اصل قدیمی که هست فرع کریمش	حضرت شبیر زادگانش و شبیر <sup>۳</sup>
غازه رخسار او نبوت احمد	جلوه انوار او ولایت حیدر
روحش در اصطفی <sup>۱</sup> چو احمد مرسل	نفش در ارتضی <sup>۲</sup> چو حیدر صفر
ذروه اوج محدب نهمین طاق	صحن جلال و راست سطح مقعر
جز پدر و شوهرش به محفل لاهوت	کس ننشیند بر آن جلیله مصدر <sup>۴</sup>
طاهره ای کش خدا در آیه تطهیر <sup>۵</sup>	بستود از بهر آن پیمبر اطهر

گفت مر اورا ز هرچه نقص مبراً  
 فضة اورا و أم آیمن اورا  
 ليله قدری که امر محکم حق زوست  
 خواهی اگر رتبه اش نما به تدبیر  
 بر پدري چون نبی گذاشت متت  
 نتوان دیدن به چشم عقل، جمالش  
 غیب خدا باشد و شهود محمد (ص)  
 طوبی طوبی از این نبالت<sup>۷</sup> و این شأن  
 بحری کانرا بود دورخشان لؤلؤ  
 نی نی کاین چرخ راست یازده کوکب  
 دو حسن و یک حسین با سه محمد (ع)  
 هریک از این اخترانش، خورشید آنرا  
 مدحت اورا ز شرق طبع شهودی  
 از دوران اوفتد سپهر مدور  
 فاطمه ات نام شد از آنکه ز رحمت  
 سرد شد ار بر خلیل آتش دنیا  
 رحمت ایزد بود به مهر تو مُدغم<sup>۸</sup>  
 لطف تو بر دوستان نعیم مجسم  
 هر که تو را دوست است آبش بر رو  
 بانوی کیهان تویی و بانای کیوان  
 چون به نبوت ولایت از تو بپیوست  
 دانش و حکمت تو راست پاره خلخال  
 خلعت عصمت بر انبیا ز تو شد راست  
 از توبه ایشان رسید و از پدر تو  
 در شب معراج چون ز پویه فتادند  
 معنی آنجا که عقل و عشق بماندند

خواند مر اورا ز هرچه رجس مطهره  
 مریم و حوا کنیز و ساره و هاجر  
 جاری بر هرچه مقتضی است مقدر  
 سجده قدر از پی تلاوت کوثر  
 بار خدای از وجود چونین دختر  
 زانکه به سیئر جلال گشته مستر<sup>۹</sup>  
 باطن احمد بود نمایش داور  
 واهاً واهاً از این جلالت<sup>۱۰</sup> و این فر  
 چرخ کاینرا بود دو تابان اختر  
 نی نی کاین بحر راست یازده گوهر  
 سه علی و جعفر است و موسی جعفر  
 هریک از این گوهرانش دریا پرور  
 سرزده چون آفتاب، مطلق دیگر  
 گر شودش ذره ای ز حلم تولنگر  
 شیعت خود را بری به محشر ز آذر  
 سرد شود بر خلیلت آتش محشر  
 نقت یزدان بود به قهر تو مضمیر<sup>۱۱</sup>  
 خشم تو بر دشمنان جحیم مصور  
 وان که تو را دشمن است خاکش بر سر  
 مامن مؤمن تویی و کیفر کافر  
 از تو بپیوست هر چه روح به پیکر  
 عفت و عصمت تو راست چادر و معجر  
 آری خلعت دهد بزرگ به کهتر  
 هر چه بود در رُسل کمال، سراسر  
 آن دو سبک سیر رهنورد تکاور  
 خسته و بیچاره و فسرده و مضطر

آن سوی امکان نعال او را مَعْبَر  
 از حق صد مرحبا به درج و به گوهر  
 از حق صد مرحبا به صادر و مصدر  
 ای به ثنایت کلیل<sup>۱۱</sup> نطق سخنور  
 در حُجُب سر غیب ایزدی اندر  
 حظ تو در هر کمال اکثر و او فر  
 وین همه حلم تو مر کراست میسر  
 و از همه کس اکملی و اَعْبَد و اَصْبَر<sup>۱۲</sup>  
 از تو مر این صبر و بردباری بيمر  
 شیعه خود را ز حَرَنار مُسَعَّر<sup>۱۳</sup>  
 عاطفتت شیعه راست ناصر و یاور  
 عَوْن<sup>۱۴</sup> تو آمد مُعین مردم مضطر  
 بار خدا این چنین نموده مقرر  
 از در رحمت یکی به حالم بنگر  
 تا شود این مس ز کیمیای نظر زر  
 ختم سخن را یکی دعا کنم ایدر  
 تا کشد از عاصیان فاطمه کیفر

جسم نبی از تو یافت قوت و گردید  
 تو گهر و ذرچ تست جان محمد (ص)  
 ذات نبی مصدر است و نور تو صادر  
 این همه گفتم ولی تو را نستودم  
 کس نتواند شناخت ذات تو را زانک  
 الحق آمد ز کل ما خلق الله  
 این همه علم تو مر کراست فراهم  
 از همه کس افضلی و اَزْهَد و اَوْرَع<sup>۱۲</sup>  
 باری بود ای یگانه عصمت باری  
 بهر چه؟ از بهر آنکه می برهانی  
 نیز به دنیا بدان مثل که به عقبی  
 خواه در این نشئه خواه دار قیامت  
 کار جهان ببرقرار داد تو باشد  
 هان ای بانوی دو گوَن خدا را  
 کن نظری از کرم به سوی (پریشان)  
 تا همی اندر فلک ملک کند آمین  
 یارب کن در ظهور قائم تعجیل

#### پانوشتها

۱. آنها (= اَبْهَى): زیباتر.
۲. اُم اَبیها: مادر پدرش — لقب حضرت فاطمه زهرا (س) لقبی است که حضرت رسول (ص) به دخت گرامی اش عطا فرمود.
۳. شَبْر و شُبَّیر: امام حسن (ع) و امام حسین (ع). این دو نام در اصل نام فرزندان هارون، برادر موسی (ع) بود که حضرت رسول (ص) آنها را برای امام حسن و امام حسین (ع) برگزید. (رک: آنندراج)
۴. مصدر: صدر نشین، بالانشین.
۵. اشاره است به آیه تطهیر — بخشی از آیه ۳۳ سوره احزاب — «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً.» «خدا چنین می‌خواهد که هر آایشی را از شما خانواده‌نבות ببرد و شما را از هر عیب پاک گرداند.»

۶. مُسْتَرٌّ: پنهان، در پرده.

۷. خوشا به این همه بزرگی! (نَبَالَت) = بزرگی و شهرت خوب.

۸. وَاها: کلمه‌ای است که در مقام تحسین و تعجب گفته می‌شود. خوشا و خوشا به این همه بزرگواری!

۹. مُدْعَمٌ: پیوسته و درهم رفته، همراه.

۱۰. مُضْمَرٌ: پنهان و پوشیده.

۱۱. کَلِيلٌ: گنگ.

۱۲. زاهدتر، پارساتر، عابدتر و شکیباتر.

۱۳. مُسْقَرٌّ: برافروخته.

۱۴. عَوْنٌ: کمک و یاری.

حبیب الله خبّاز معروف به «خبّاز کاشانی» پس از تحصیل مقدمات به تشویق محمد هاشم متخلص به «تراب کاشانی» به سرودن شعر پرداخت و از مرحوم صهبای کاشانی و شعرای معاصر خود کسب فیض می‌کرد. کتاب «گل افشان» شامل مدایح و مرثیاتی شاعر است؛ که طبع شده.

۲۲

در میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها

دوباره نخل بستان پیمبر نو برآورده  
خدیدجه در حریم قدس احمد، دختر آورده  
چه دختر؟ دختری نیکوچو نیکوروضه مینو  
خدا در شأن این بانو زجنت کوثر آورده  
جهان را نورباران کرده اینک زهره الزهرا  
مه از بهر تماشای از گریبان سر برآورده  
ز خورشید زمین گردون نماید کسب نور اکنون  
که افلاک رسالت نیز نیکو اختر آورده  
سرای مصطفی خود از صفا از عرش بهتر بود  
نزول زهره زهرا صفا دیگر آورده

نه تنها لؤلؤ مرجان<sup>۱</sup> به دامان آورد زهرا  
 که بحر عصمت و عفت هزاران گوهر آورده  
 . وصف دشمنان آل پیغمبر چه گویم من  
 کتاب الله به ذم آن جماعت ابتر آورده  
 علی از گلشن جنت مهی از طارم رفعت  
 خوری از خاور عصمت جهان را انور آورده  
 . یمن خلقتش عالم به بازار وجود آمد  
 زرافت خالق سرمد درخشان گوهر آورده  
 به امر حی سُبْحانی پی گهواره جنبانی  
 بهمراه مریم از جنت به خدمت هاجر آورده  
 خدیجه مریم آورده سرور عالم آورده  
 به نسوان خاتم آورده زمهریم بهتر آورده

#### پانوشتها

۱. ناظر است به آیات مبارکات: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ.

(سوره رحمن، آیات ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱)

در تفسیر آیات مزبور نقل شده است که منظور از دودریا که خداوند بهم درآمیخت حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) است و مراد از لؤلؤ و مرجان حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع) می باشد.

(رک: تفسیر صافی، جلد دوم، صفحه ۶۴۱ — کتابفروشی اسلامیة، تهران)

علی اکبر خوشدل تهرانی ، در هشتم شوال ۱۳۳۲ هـ . ق ( ۱۲۹۲ هـ . ش ) در تهران متولد شد . دیوانش در دو مجلد در سال ۱۳۴۸ هـ . ش چاپ شده است که جلد اول شامل مسائل توحیدی و اخلاقی و مدایح اهل البیت (ع) و جلد دوم علاوه بر مسائل اخلاقی و اجتماعی مدایح و مرثیاتی خاندان عصمت و طهارت سفینه غزال شاعر نیز آمده است .

### در مدح و میلاد حضرت بتول عذراء و انسیه حوراء فاطمة زهرا (ع)

کاشجار مرده را دمَش اِحیا کند همی  
گلگشت، پر زلاله حمرا کند همی  
کاین خود حکایت از دل شیدا کند همی  
عنبرفروش، دکه خود وا کند همی  
کوجا به جعد سنبل بویا کند همی  
ترویج کفر خود به چه یاسا<sup>۱</sup> کند همی  
خوشدل صفت مدیحت زهرا کند همی  
آن را که مدح، خالق یکتا کند همی  
او را خدا شفیعۀ فردا کند همی  
کز رخ جهان پر از گل رعنا کند همی

باد بهار کار مسیحا کند همی  
گلزار، پر ز سنبل مشکین همی کند  
گر لاله نیست شیدا داغش به دل چراست؟  
عنبرفروش باشد، باد بهار و چون  
زان رو نسیم صبح، جهان مشک بو کند  
بلبل نه موبد اگر زند خوان چراست؟  
حاشا که عندلیب بود زند باف<sup>۲</sup> و وی  
ام الائمة النُّقبا بضعه الرسول  
امروز پا نهد به جهان آنکه از شرف  
از مقدمش جمادی ثانی ربیع شد

بطحا بود چومولد پاکش به کائنات  
مخدومه ای که خدمت او را به جان قبول  
انسیه ای که آسیه و ساره طاعتش  
کوثر لیبی که سوره کوثر مقام وی،  
چونان که قدر شوهر و بابش بیان خدای  
آن دُرُج یازده گهر و مام هفت و چهار  
آری که حافظ صدف لؤلؤئی چنان  
طوبی لها که در بر طوبای قامتش  
زهره که زهره زهره ندارد که بر رخش  
آری که مستنیر بود مه زمهر و مهر  
این فخر بس که احمدش از امر کردگار  
تزیج وی به عرش برین رَبُّ العالمین  
زان رو چنین سپهر معلق معلق است  
هر کس کمر به بند گیش بنده وار بست  
دستاس وی که بوسه به دستان وی زند  
ایثار بین که جامه خود در شب زفاف  
انصاف بین که بین خود و فضه کار را  
شعری<sup>۸</sup> مگر به مدحش شعری سروده است

زان تا به حشر فخر به بطحا کند همی  
مریم بسان هاجر و حوا کند همی  
از جان به دستیاری حورا کند همی  
بر ما عیان ز لفظ عطینا<sup>۳</sup> کند همی  
در «هَلْ آتَى» و سوره «طه»<sup>۴</sup> کند همی  
کو دهر پسر ز لؤلؤ لالا کند همی  
لولا علی، کرا شه لولا کند همی  
توبه ز سرفرازی؛ طوبی کند همی  
یک ره ز فرط نور تماشا کند همی  
خود کسب نور زان رخ بیضا کند همی  
گفوه علی شهنشه والا کند همی  
بهر علی عالی اعلی کند همی  
کو پشت خود به خدمت او تا کند همی  
در دو سرای، مشکل خود وا کند همی  
بر آسیای چرخ مباحها<sup>۵</sup> کند همی  
از تن برون نماید و اعطا کند همی  
قسمت ز روی عدل و مساوا<sup>۶</sup> کند همی  
خوشدل، که جا به گنبد خضرا کند همی

### فاطمه (ع)

بانوی بانوان جهان بود، فاطمه  
در مکتب مقدس تقوا و قدس دین  
بین زنان نمونه چو شویش که در رجال  
آنکوبه بحر صدق و صفا و عفاف قدس

کنز العفاف<sup>۱</sup> و مظهر آن بود، فاطمه  
شاگرد بی نظیر زمان بود، فاطمه  
آری سزای مرد چنان بود، فاطمه  
خود گوهری به قدر، گران بود فاطمه

کفوعلی ولی خدا شیر کردگار  
 شام زفاف جامه خود داد برفقییر  
 زان پیشتر که خلقت حوا شود به خلد  
 دردا که بعد مرگ پدر شد غریب و زار  
 آماج تیر جور زمان گشت سینه اش  
 رخساره اش ز سیلی دشمن کبود بود  
 از پهلوی شکسته و از محسن شهید  
 خوشدل، به خاک رفتن در تیره شام او

زینت فزای کون و مکان بود، فاطمه  
 ایثار را حقیقت و کان بود، فاطمه  
 مسند نشین باغ جنان بود، فاطمه  
 اشکش بسان ژاله روان بود، فاطمه  
 زین رو قدش ز غصه کمان بود، فاطمه  
 وز این ستم به آه و فغان بود، فاطمه  
 تا گاه مرگ، ناله کنان بود، فاطمه  
 مظلومی اش عیان به جهان بود فاطمه

#### پانوشتها

۱. یاسا: فرمان و حکم پادشاهی و قانون (نفیسی) عقوبت و سیاست.
۲. زندباف: زندخوان، بلبل، قمری، — زند: شرح و بیان کتاب اوستا متعلق به زردشت پیامبر ایرانی.
۳. عطینا: منظور سوره کوثر است که به صورت: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ در قرآن کریم آمده است.
۴. درباره سوره «هل آتی» رک: ۸/۲ درباره سوره «طه».
۵. کُفُو: همسر.
۶. مباها (= مباحات): فخر کردن، نازیدن.
۷. مساوا (= مساوات): برابری.
۸. شعری: ستاره ای است روشن که بعد از جوزا برآید و در آخر زمستان سرشام بر فلک نمایان شود (غیاث).
۹. کنز العفاف: گنجینه عفت و پاکدامنی.

## سرائی جهرمی

محمدتقی سرائی جهرمی ملقب به امیرالشعراء متخلص به «سرائی» در سال ۱۲۸۵ هـ. ق در جهرم ولادت یافت. مدتی در دربار ناصرالدین شاه بود؛ سپس در سال ۱۳۲۰ هـ. ق به شیراز بازگشت. گاه در هجو و هزل مبالغه می‌کرد. سرانجام کار «سرائی» به تنگدستی کشید و در اواخر در نیشابور با سختی معیشت روزگار گذراند. سرائی در سال ۱۳۴۴ هـ. ق در نیشابور وفات یافت. اشعاری در مناقب اهل البیت (ع) سروده است.

۲۴

### میوه عرفان

صدیقه کبری گهر دُرج رسالت  
بر چرخ الوهیت، خورشید عدالت  
یک مظهر لاهوتی در یازده حالت<sup>۲</sup>  
أُمُّ التُّجْبَا واسطة العِقْدِ جلال  
اسم الله اعظم شرر دیوضلال  
یک حجت یزدانی با یازده برهان<sup>۲</sup>

نورش ازلی بود ز انوار الهی  
گردید عیان از رخس اسرار الهی  
در باغ هدی شاخه پربار الهی  
در جلوه گری بود به آثار الهی  
دو دیده او دیده بیدار الهی  
شاخی که ببار آید از او میوه عرفان

امروز جهان شد متشکر ز جهاندار  
امروز عیان شد رخس از پرده اسرار  
امروز بر افروخت رخ احمد مختار  
امروز از او نوز خدا گشت پدیدار

جبریل ندا داد که هان آمد دلدار      ای دلشدگان دلشدگی رفت به پایان

ای مظهر حق آینه یازده مظهر      ای پیکر نورانی تو روح مطهر  
ای دختر پیغمبر وی همسر حیدر      ای چهره زیبای تو آرایش محشر  
امروز به مدح تو سخن رفت مکرر      بر درگه فرزند تو سلطان خراسان

#### پانوشتها

۱. واسطة العقد: گوهر کلان و بیش قیمت که در وسط عقیقی همه گوهرهای گلوبند و حمایل باشد. (غیاث)
۲. ناظر است بر امامان معصوم و حجتهای الهی یازده گانه از بطن پاک فاطمه زهرا (س).

## سید عباس افجه ای (حیران)

حاج سید عباس حسینی افجه ای متخلص به حیران از سادات بزرگواری است که سلسله نسبش به علی بن الحسین (علیهما السلام) می‌رسد. افجه ای دیوانی دارد مشتمل بر انواع شعر بویژه مدایح و مناقب اهل البیت (ع). دیوان شاعر در سال ۱۳۹۶ ه. ق طبع شده است. «حیران» از شعرای معاصر می‌باشد.

۲۵

### در مدح فاطمه زهرا علیها السلام

ز الطاف یزدان به تأیید داور  
ازیرا که بزد ایدم زنگ غفلت  
به کف دامن پیر عقلم گرفتم  
که زنگار دل کن ز دانش مصقل<sup>۱</sup>  
بگفت ارشدی طالب رستگاری  
که قرآن بود داروی درد و محنت  
به قرآن منور شود چشم مَرْمَد<sup>۲</sup>  
چنان بیخود از خود شدم زین بشارت  
بر آنم که بر نظم آیات کوثر  
چو برق اجل زد به گلزار طه<sup>۳</sup>  
عیان درد تیره شد مهر انور  
ز سیمای مبرات قلب مکدر  
به خاک رهش از وفا سودمی سر  
زیبیدای<sup>۴</sup> جهلم گشای از کرم در  
به حبل المتین نبی چنگی آور،  
ز قرآن رسد قلب را زینب و زیور  
چو قرآن به خلق جهان است رهبر  
که بَرْد و سلام<sup>۴</sup> آمدم سوز و آذر،  
مشام روان را نمایم معطر  
ز کف قاسم و طاهرش شد پیمبر

به شوق و شعف دشمنان از شماتت  
 که نبود به ختم رُسل جانشینی  
 یقین از پی رحلتش در زمانه  
 نبی چون غمین گشت جبریل از حق  
 عطا بر تو کوثر نمودیم ز احسان  
 به نهر بهشت و به خیر کثیرت  
 چه زهرا که شد لؤلؤ بحر عصمت  
 چه زهرا که بر هَلْ آتی<sup>۶</sup> بود مقصد  
 چه زهرا که شد عَلَتْ مُبْقِي<sup>۷</sup> دین  
 چه زهرا که بد خلقتش فوق ممکن  
 چه زهرا که گر ذات پاکش نبود  
 چه زهرا که در قلزم عصمت خود  
 چه زهرا که بر جنس زن گشته سرور  
 چه زهرا که شد خادمش حور و غلمان  
 چه زهرا که آینه حق نمایی  
 چه زهرا که بد حب او اصل ایمان  
 چه زهرا که شد مهر او خلد و جنت  
 بود فاطمه حافظ دین و آیین  
 بود فاطمه قره العین و دخنت  
 بود فاطمه شاخ اسلام را گل  
 بود فاطمه بر علی کفو و همدم  
 اگر خلقت پاک حیدر نبود  
 از این نعمت حق فَصَلِ لِرَبِّكَ<sup>۸</sup>  
 دل آسوده می باش اندر زمانه  
 زمین گردد از نسل پاکت گلستان  
 مده ای حبیبم ز غم بردلت ره

به قلب رسول الله آورده اخگر  
 ز فقدان اولاد گردیده اَبتر  
 که اسلام و دین است بر چیده یکسر  
 به دلجوییش نازل آورده کوثر  
 که ناید به دل گرد غم بار دیگر  
 به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر  
 چه زهرا که برج حیا راست اختر  
 چه زهرا که بُد مَظْهَر حی داور  
 چه زهرا که از عالمی گشته مهتر  
 چه زهرا که تطهیر را گشته مضمهر  
 شدی غنچه دین و رسم تو پر پر  
 همی یازده گوهر آورده در بر  
 چه زهرا که بُد بانوی روز محشر  
 چه زهرا کنیزش بود صد چو هاجر  
 چه زهرا که مرآت ذات پیمبر  
 چه زهرا که شد بغض او قهر داور  
 چه زهرا که بد قهر او نار و آذر  
 بود فاطمه ناشر حکم داور  
 بود فاطمه بر تو جانی به پیکر  
 بود فاطمه نخل توحید را بر  
 بود فاطمه مونس و یار حیدر  
 به زهرا نبود دگر کفو همسر  
 به شکرانه این همه خیر فائز<sup>۹</sup>  
 که نسل تو بر پاست زین یکه دختر  
 زمان گردد از آل طه منور  
 که عاص بن وائل<sup>۱۰</sup> بود شوم و ابتر

از این باب و این شوی و ذریه بالله  
 الهی بر این بضعه پاک احمد  
 مکن دستم از ذیل لطفش تو کوتاه  
 به دامان فضلش رسان دست فقرم  
 بود افجه ای روسیه از گنااهش  
 زهی در شرف رتبه الله اکبر  
 الهی بر این پاک و پاکیزه دختر  
 ز درگاه مهرش مرانم تو از در  
 به حبش نما قلبم آکنده یکسر  
 الهی تو از جرم و غضیانش بگذر

### بانوشتها

۱. مَصْفَل: صیقلی شده.
۲. بیدای (= بیداء): بیابان، دشت.
۳. مُرْمَد: صفت چشمی است که به «رَمَد»: درد چشم و سرخی دچار است.
۴. بَرْد و سلام: اشاره است به آیه مبارکه: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.» «ما خطاب کردیم که ای آتش سرد و سلام بر ابراهیم (ع) باش» (سوره انبیاء، آیه ۶۹).
۵. طه: از القاب رسول اکرم (ص) که در قرآن آمده است.
۶. هَلْ أَتَىٰ: رک: ۸/۲
۷. عَلَتْ مُبْقَى: سبب و جهت بر پادارنده و نگهدارنده چیزی.
۸. اشاره دارد به سوره کوثر: «إِنَّا أَنْعَمْنَا عَلَىٰ الْكَوْثِرِ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَر. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَر.» ای رسول گرامی ما به تو کوثر عطا کردیم، پس تو هم برای پروردگارت به نماز پرداز و قربانی کن. بییقین دشمن بدگوی تو مقطوع النسل است.
- نقل شده است که منظور از «کوثر» دختر پاک پیامبر (ص) و نسل پایدار آن شجره طیبه است.
۹. عاص بن وائل: کسی بود که به رسول گرامی نسبت ناروایی داد و خود مقطوع النسل و بدون اولاد ماند.

## گوهر (شمسه الشعرا)

حاج گوهر خانم دختر موسی خان قاجار در زمان فتحعلیشاه زندگی می‌کرده. بنا به نوشته کتاب «خیرات حسان» وی علاوه بر ذوق ادبی در ستاره‌شناسی نیز دست داشته است. این بانوی سخنور در غزل و قصیده مسلط بوده است. بر اثر گرایش مذهبی بیشتر چکامه‌هایش در مدح اهل بیت عصمت (ع) است. دیوان این زن سخندان در سال ۱۳۱۹ ه. ق به خط ملا اسماعیل فرزند ملا محمد خوانساری چاپ شده است.

۲۶

### در ولادت و مدح صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س)

ای یار سرو قد و ای سرومه عذار	ای شوخ دلربا و ای تُرک میگسار
ای فتنه خچند و ای لعبت تتار	ای آفت خطا و ای غارت ختن <sup>۱</sup>
ای سرو دلنشین و ای ماه جان شکار	ای حور دلفریب و ای روح دلپذیر
از تاب گیسوان شیران کنی مهار	از تیغ ابروان خلقان کنی قتیل
رو حی درون جان کبکی به کوهسار	ماهی در آسمان سروی به بوستان
گویی که روم <sup>۱</sup> شد محصور زنگبار <sup>۲</sup>	برگرد روی تو چو گان موی تو
چشمت به هرنگه قتال روزگار	زلفت به هر گره سخار بابل است
از تن کشی توان از دل بری قرار	ز ابروزنی خدنگ بر جان دهی شکنج
عنبر همی بساز زان خال مشکبار	مجمهر همی بسوز زان روی آتشین
غازه <sup>۳</sup> همی بنه بر چهر آبدار	شانه همی بزنی بر زلف پیچ پیچ

قلب عدوی را بشکن ز چین زلف  
 زین وجد هر زمان برفرق دشمنان  
 کز خرمی جهان شد غیرت جنان  
 مستورهٔ زمان، بانوی انس و جان  
 کزوبیان<sup>۴</sup> همه، صف بسته هر طرف  
 نوباوهٔ رسول نامش بود بتول  
 چرخ دو آفتاب، برج دو ماهتاب  
 از فضل او بود بر اختران مسیر  
 شد کف راد او سرمایهٔ سحاب  
 ای مصدر وجود کز ذات اقدسست  
 از رفعتت فلک از نزهتت ملک  
 از فضل تو جهان از یمن تو زمان  
 از خلق تو بشر از قدر تو قدر  
 گنجینهٔ صفا، دیباچهٔ حیا  
 طومار عدل و داد طغرای<sup>۵</sup> مجد و فر  
 رایش همه رزین<sup>۶</sup> نامش همه گزین  
 انوار آفتاب از رخ کند حجاب  
 در برج اقتدار مهری است پر شعاع  
 شاخی است عز او کاورده مجد، بر  
 حرفی ز عفتش خواندند بر زمین  
 چون وصف جود او دارم به صفحه نقش  
 تالون آفتاب در عقدهای مه<sup>۸</sup>  
 چشم حسود او بارنده چون سحاب  
 «گوهر» ز مدح او عجز آورد بسی

چشم حسود را می زن زمژه خار  
 از طاق ابروان برکش تو ذوالفقار  
 امروز جلوه کرد چون و چه کرد کار  
 رونق ده جهان دیباچهٔ وقار  
 قدوسیان<sup>۴</sup> همه، استاده هر کنار  
 بر شرع دین اصول، بر نخل مجد بار  
 کان هر دو در نایب مام دو گوشوار  
 از یمن او بود بر آسمان مدار  
 از فیض دست او بارد همی بهار  
 کردی خدا عیان موجود بیشمار  
 از رحمتت بهشت از سطوتت شرار  
 از عنف تو خزان از لطف تو بهار  
 از طرهٔ توشب از طلعتت نهار  
 بانوی عز و جاه، خورشید افتخار  
 منشور<sup>۵</sup> مکرمت، فهرست اقتدار  
 جودش همه متین شخصش همه وقار  
 بر گرد باد و آب ز عفت کشد حصار  
 در درج افتخار دُری است شاهوار  
 نخلی است جود او آورده دُر ببار  
 پشت زمین شدی زان روی استوار  
 کلک من از طرب گوهر کند نثار  
 در چشم ناظرین گردد به چرخ تار  
 قلب عدوی او سوزنده چون شرار  
 آن به که مدح او آرد به اختصار

## پانوشتها

۱. روم: کنایه از سفیدی رخسار محبوب است.
۲. زنگبار: کنایه از سیاهی موی محبوب است.
۳. غازه: گلگونه و آن سرخی است که زنان بر روی مالند (غیاث).
۴. گرو بیان: فرشتگان مقرب (غیاث)؛ قُدوسیان: فرشتگان.
۵. ظفرا: نوعی خط که با آن بر فرمان القاب پادشاهان نویسند (غیاث)، فرمان.
۶. منشور: فرمان سرگشاده.
۷. رزین: استوار، آرمیده، آهسته و گرانمایه.
۸. ظاهراً اشاره است به انعکاس نور خورشید در ماه که در شبهای محاق به تاریکی می‌گراید و این کاریبوسته تکرار می‌شود.

## عارف بجنوردی

عارف در بجنورد متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش انجام داد و سپس برای کسب دانش به مشهد آمد و در ارض اقدس مجاورت اختیار کرد.

از عارف بجنوردی جز دیوانی مختصر که حاوی برخی اشعار است، چاپ نشده است. ترجیعات و ترکیباتش در مداخل و مصائب اهل البیت (ع) در دست است.

عارف بجنوردی در سال ۱۳۵۰ ه. ش روی در نقاب خاک کشید.

۲۷

## عروة الوثقی

ساقی بده آن ساغریاقوت روان را  
یاقوت روانم بده وقوت روان را  
یاقوت روان قوت روان قوت جان را  
زان قوت جان تازه کنم طبع روان را

با حسن بیان نادره نظمی کنم انشا

من مادح اولاد علی هستم و بودم  
جز مدحتشان لب به ثنایی نگشودم  
زین دوده نسب داده خداوند و دودم  
زانسیه حوراء بود اصل وجودم

یعنی که بود جدّه من حضرت زهرا

۹۷

آن اختر تابنده افلاک محدّد<sup>۲</sup>  
دُرّج گهر یازده لؤلؤی ممّجد<sup>۳</sup>  
دردانه‌ی فرزانه‌ی گنجینه‌ی احمد  
محبوبه‌ی حق جفت علی دخت محمد

مرآت خداوند تبارک و تعالی

ای روی تو سرسبزی گلزار امامت  
گلدسته عصمت شجر باغ کرامت  
مرضیه لقب شافعه روز قیامت  
دارند محبّان تو در حشر علامت

حَبّ تو مرآتان را نقشی است به سیما

وصف تو به قرآن همه جا ذات خدا گفت  
اوصاف ترا ختم رسولان بملا گفت  
پیوسته به پیش همه کس در همه جا گفت  
از «فاطمة بضعة منی» به ثنا گفت

وزراتبه‌ی «فاطمة ام ابیها»

ای ذات خدا را به وجود تو مباحات  
در ذات تو جز ذات الهی همگی مات  
حَبّ تو به درگاه خدا اعظم طاعات  
ای واسطه قرب مطیعین و مطیعات

مصدق «قَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»<sup>۴</sup>

ای نجم فروزنده افلاک جلالت  
وی گوهر رخشنده افلاک نبالت  
ای گلبن پربرگ و برباغ رسالت  
دُرّ صدف عزومه برج اصالت

تعبیر به کوثر ز تو کرد ایزد یکتا<sup>۵</sup>

ای سیده هر دو جهان دختر پیمبر

ای از همه‌ی عالمیان برتر و بهتر  
با حیدر کز آرزو بهر معنی همسر  
هستی تو با عالم ایجاد برابر

بل ذات تو شد باعث پیدایش اشیا

ای آنکه حقت داده مقامات و کرامات  
ذات تو غرض باشد از ایجاد سماوات  
دارم به تو ای کعبه‌ی حاجات مناجات  
دست من و دامان تو یا جدّه سادات

از لطف، نگاهی به من غمزده بنما

دائم به ولای تو دلی یکدله دارم  
در کعبه کویت به صفا هروله<sup>۶</sup> دارم  
بر مدح سرایت کنون مشغله دارم  
امید پذیرفتن و چشم صله دارم

نومید شدن از در احسان تو حاشا

یا فاطمة الزهرا پژمان شدم الغوث<sup>۷</sup>  
در نائره عشق، فروزان شدم الغوث  
سرتابه قدم آتش سوزان شدم الغوث  
در چاره دل مضطرب و حیران شدم الغوث

دارم دل پردرد و تقاضای مداوا

یا فاطمة الزهرا (ع) روسوی تو دارم  
مرآت حق از آینه روی تو دارم  
نبود عجب از رنگ و یا بوی تو دارم  
زان گلشنم و این همه از خوی تو دارم

این فخر مرا بس که ترا هستم از ابنا<sup>۸</sup>

یا فاطمة الزهرا حاجت به تو دارم  
حاجت به صد الحاح و سماجت به تو دارم

درمانده‌ام امید عنایت به تو دارم  
در هر دو جهان چشم شفاعت به تو دارم  
ای شافعه‌ی محشر، صدیقه کبریٰ

يا فاطمة الزهرا انی بکِ اَرْجُوا  
محروم نشد از در احسان تو هندو  
گیرم که ز هندو بترم، آمدم این سو  
ای شافعه‌ی محشر ای بانوی مینو

جز درگه تونیست امیدم به دگر جا

يا فاطمة الزهرا هرچند اَئیمم<sup>۱۰</sup>  
دل راهنما گشته به درگاه کریمم  
گر ناخلف و عاق و تبه کار و لئیمم  
انگار که من هم سگ اصحاب رقیمم<sup>۱۱</sup>

بر دامن پاکان زده‌ام دستِ تو لا<sup>۱۲</sup>

در بادیة محنت و غم راه نوردم  
بر گرد خود از فرط وله<sup>۱۳</sup> دایره گردم  
دست از همه جا کوتاه روسوی تو کردم  
یا مرگ مرا خواه و یا چاره دردم

از درگه یزدان که توئی واسطه ما

### پانوشتها

۱. ودود: دوست، از اسماء خداوند متعال.
۲. مُتَجَدِّد: تجدید کرده شده، محدود شده.
۳. مُتَجَدِّد: به بزرگی نسبت داده شده و ستوده شده (نفیسی).
۴. اشاره دارد به آیه شریفه: «لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی لا انقطاع لها و الله سميع عليم.» کار دین به اجبار نیست، راه هدایت و ضلالت

بر همه کس روشن گردید. پر هر که از راه کفر و سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشته استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست و خداوند به هر چه خلق گویند و کنند شنوا و داناست. (سوره بقره، آیه ۲۵۶).

۵. رک: ۲۸/۸

۶. هِرْوَلَه: نوعی از رفتار که آن را پویه نیز گویند (غیاث) دو کلمه «صفا» و «هروله» اشاره است به هروله کردن حجاج بین کوه صفا و مروه در مکه معظمه که از آن تعبیر به (سعی صفا و مروه) می‌شود و از مناسک حج است.

۷. العوث: فریادرسی، معادل است با «الغیاث» که در مقام دادخواهی و فریادرسی گفته می‌شود.

۸. ابناء (= ابنا): (جمع ابن) فرزندان. شاعر از فرزندان فاطمه زهرا (س) است.

۹. ای فاطمه زهرا به (لطف تو) امیدوارم.

۱۰. ائیم: گناهکار (مشتق از ائیم به معنی گناه).

۱۱. اصحاب رقیم: ← اصحاب کهف: این هر دو نام در قرآن مجید آمده است. آنان هفت تن بودند حق طلب که از ترس دقیانوس به غاری پناه بردند و سگی نیز به نام «قطمیر» همراهشان بود.

۱۲. تولّا: دوستی و محبت.

۱۳. ولّه: سرگشتگی و عشق.

## دکتر ناظرزاده کرمانی

ناظرزاده کرمانی از شاعران دوران اخیر است که در کرمان زاده شد و تحصیلات مقدماتی را در همان شهر پایان رسانید؛ سپس برای ادامه تحصیلات عالی خود به تهران رفت و در رشته ادبیات فارسی به اخذ درجه دکتری توفیق یافت.

دکتر ناظرزاده ارادت خاصی به اهل البیت (ع) داشت و همه ساله برای زیارت قبه منوره حضرت رضا (علیه السلام) و شرکت در روز تولد آن حضرت به مشهد مقدس مشرف می‌شد. وی در نثر و نظم استاد بود.

## ۲۸

### در مناقب و مصائب صدیقه طاهره حوراء انسیه فاطمه زهرا (ع)

ای افتخار عالم هستی لقای تو  
اسلام سرفراز به ایمانت از نخست  
من هیچ کس دیگر شناسم به روزگار  
الحق که هرچه فخر و شرف بود در جهان  
فرزند مصطفایی و زهرای پاکدل  
شوی تو مرتضی و رضایت رضای او  
دخت خدیجه بودی و در خانه علی  
فرزند، چون حسین و حسن خود که آورد؟  
حلم حسن که پایه دین استوار داشت  
در خانه تو درس شهادت فرا گرفت

پاینده چون بقای حقیقت بقای تو  
خورشید پرتوی ز فروزنده رای تو  
بانوی خاندان فضیلت، سوای تو  
می‌خواست خاص شخص تو باشد خدای تو  
ای مصطفای تو همه محو صفای تو  
زین رو بود رضای خدا در رضای تو  
چشم زمانه خیره بماند از وفای تو  
آورده ای تو جان دو عالم فدای تو  
کرد آشکار تربیت جانفزای تو  
آن پاکباز خسرو گلگون قبای تو

پروده ای چو زینب کبری<sup>۱</sup> تو دختری  
هر کس ترا شناخت به حق اعتراف کرد  
ای سرور زنان دو عالم که بود و هست  
دنیا نساخت با تو و کاری شگفت نیست  
مانند شمع سوختی و اشک ریختی  
پیش تو خاک بود فدک زانکه در فلک  
زانرو شدی فسرده چو گل کز نفاق و کفر  
کفر و نفاق قوم عرب آشکار شد  
تو دختر پیمبر و بعد از وفات او  
آتش زدند دوزخیان چون در بهشت  
بر حال تو اگر در دیوار ناله کرد  
بهر رهایی علی از دست دشمنان  
و آن زیوری که بست به بازوی تو عدو  
جز اشک و آه هیچ نباید زد دست ما  
هستی امین گنج عنایات کردگار

دختر نه، بلکه ضیغم<sup>۱</sup> دخترنمای تو  
بیگانه با خدا نشود آشنای تو  
فردوس آیتی ز مبارک سرای تو  
این خاکدان پست کجا بود جای تو؟  
جانسوز همچو ناله نی شد، نوای تو  
بوسه به افتخار، ملک خاک پای تو  
بی اعتنا شدند به بانگ رسای تو  
روزی که رنجه گشت دل مبتلای تو  
از جور امتش غم بی انتهای تو  
آتش گرفت جان جهان از برای تو  
نبود عجب که بود عجب ماجرای تو  
افکند لرزه در همه عالم ندای تو  
افزود ای شفیعۀ محشر! بهای تو  
بدهد خدای محسن تو هم جزای تو  
من نیز چشم دوخته ام بر عطای تو.

پانوش

۱. ضیغم: شیر بیشه

مرتضی طائی در سال ۱۲۹۸ ه. ش در کاشانک نیاوران از روستاهای شمیران در خاندانی مذهبی متولد شد.  
طائی به سبک صائب تبریزی شعر می‌سرود.  
در دیوان اشعارش - که بخش نخستین آن غزلیات است - مضامین توحیدی و مذهبی آمده است.

در توصیف حضرت زهرا سلام الله علیها

ای در تواقبله گاه اهل تولّا	خاک رخت آبروی عرش معلّا
زهرة ازهر تویی و طهرة اطهر	عفت داور تویی و عصمت کبری
فضة دربار تو مربی مریم	قنبر درگاه تو مدرّس عیسی
خوشه بر خرمن عفاف تو ساره	ریزه خور خوان عصمت تو صفورا
حضرت عصمت پناه و خادمه بلقیس	اختر گردون مقام و جاریه لعیا
بود معما اگر که خلقت انسان	ذات جلیل تو کرد حلّ معما
مادر حوایی و سلالة آدم	قبله گه آدمی و زاده حوا
از دو جهان جز نبی تو از همه اعلم	از دو سرا جز علی تو از همه اعلی
از چو خدیجه سزاست همچو تو دختر	از چو پیمبر رواست همچو تو زهرا
آری آری ز بحر خیزد گوهر	باری باری ز نخل روید خرما

ذات جمیل تو بار نخل رسالت  
 خاک سرای تو تاج تارک یوسف  
 سبحة خاکین تو نگین سلیمان  
 امّ ائمه نه، بلکه ام نبیین  
 نطق تو الهام بخش موسی عمران  
 حلقه درگاه تو منادی جنت  
 چیست به غیر از تو متن آیت یاسین  
 غیر نبی گو که داشت همچو تو دختر؟  
 گر که به نسوان رسیدی امر رسالت  
 لیک بدین حیرتم بدان همه عزّت  
 هیچ پیمبر نشد که بعد وفاتش  
 «طائی» ای دخت پاک احمد مرسل

چهر منیر تو مهر عالم معنا  
 گرد رواق تو کحل چشم زلیخا  
 چادر پشمین تو تفاخر حورا  
 شاهد عرضم بس است ام ابیها  
 طبع تو آرام بخش روح مسیحا  
 دسته دستاس تو سریر ثریا  
 کیست به غیر تو بار دوحه طه  
 غیلی علی گو که داشت همچو تو همتا؟  
 نام تومی بود زیب مطلع طغرا  
 از چه شدی خوار بعد رحلت بابا  
 آتش کینش زنند بر در مأوی  
 لطف تو دارد به هر دو کون تمنا

### در مدح انسیه حورا فاطمه زهرا (ع)

ماه من در پرنیان سرور روان می پرورد  
 پرورد گرضمیران<sup>۱</sup> را بوستان این بس شگفت  
 پرنیان زلف او بر گرد ماه چهر او  
 مژه اش در قوس ابرو، ابرو اندر مژه اش،  
 هیچ کس نشنیده شهد از لعل آید در وجود  
 چهر خلد آسای او با قد طوبی<sup>۱</sup> وار او،  
 سود عشق طلعت او با زیان هجر من  
 سایبان زلف او بر گرد مهر چهر او،  
 هجرش از امید وصل و وصلش از حرمان هجر  
 هر که در درج<sup>۲</sup> دهانش دید لؤلؤی سخن

پرنیان از سرو و سرو از پرنیان می پرورد  
 دلبر من بوستان از ضیمیران می پرورد  
 پرنیان از ماه و ماه از پرنیان می پرورد  
 از کمان پیکان و از پیکان کمان می پرورد  
 ماه من از لعل لب شهد روان می پرورد  
 جنت از طوبی و از طوبی جنان می پرورد  
 از زیان او سود و از سود او زیان می پرورد  
 سایبان از مهر و مهر از سایبان می پرورد  
 گه جوان از پیر و گه پیر از جوان می پرورد  
 گفت این دلبر یقین را در گمان می پرورد

کان قرار اندر دل و این؛ در تو آن می پرورد  
آنکه در یک آستان هفت آسمان می پرورد  
برّه را در سایه شیر ژیان می پرورد  
این چنین مادر بلی دختر چنان می پرورد  
دامن ار، کان گشت گنج شایگان می پرورد  
این بود دختر اگر کاین خاندان می پرورد  
آن برای این و این را بهر آن می پرورد  
لؤلؤ و مرجان بزیر طیلسان می پرورد  
بر کلیم از من و سلوی<sup>۴</sup> آب و نان می پرورد  
آسیای دهر را دستاس سان می پرورد  
از برای سیلی قوم خسان می پرورد  
دُر آشک از دیده و در دل فغان می پرورد  
در دهان از مدحتت دُر بیان می پرورد

گویی از یک گوهرند عشق وی و حبّ بتول  
دختر ختم النبیین زوجه جبل المتین  
آن مهین بانوی خورا منزلت کز معیلت  
از خدیجه دور نبود همچو زهرا دختری  
گر خدیجه گشت مادر آری اینش دختر است  
مادر هستی بجز دختر نمی آورد کاش  
از ازل بین دست قدرت این زن و آن شوی را  
آری آری هست زهرا آنکه در دامان خود  
آید از سفره فیضش صفورا<sup>۳</sup> سفره دار  
دستش از دستاس در ظاهر نمود آماس لیک  
با چنین قدرت تو گوئی ماه رخ را از ازل،  
گه ز درد ضربت در، گاه از هجر پدر  
ای مهین ناموس حق! «طائی» به هر صبح و مسا

#### پانوشتها

۱. ضیمران: ریحان دشتی (نقیسی) پسر غم که آن را ناز بونیز گویند (غیاث).
۲. دُزج: صندوقچه و طبله که جواهر اندر وی نهند (غیاث).
۳. صفورا: دختر شعیب زوجه حضرت موسی (ع).
۴. من: ترنجبین که بر قوم موسی (ع) باریده بود. سلوی: نام مرغی که آن را سمانی گویند (غیاث). در آیه شریفه ۵۷ از سوره بقره به «من» و «سلوی» بدین سان اشاره دارد: «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی كُلُّوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...» «ابر را سایبان شما ساختیم و من و سلوی (ترنجبین و مرغ بریان) را غذای شما مقرر داشتیم و گفتیم از این روزیهای پاک و پاکیزه تناول کنید...»

## شیخ علی اکبر مروّج (شفیق)

شیخ علی اکبر فرزند غلامعلی معروف به «مروّج الاسلام کرمانی» در سلک اهل علم منسلک بوده و به ارشاد و وعظ اشتغال داشته است. مرحوم «مروّج» به سبب ارادت خاص به اهل بیت عصمت و طهارت (ع) علاوه بر آثار منشور اشعاری نیز می‌سرود. از «مروّج» کتابهایی مانند: «درایه فارسی» با مقدمه آیه الله العظمی میلانی «کرامات الرضویه» و «سوانح الایام» به نثر و «توسل نام» به نظم انتشار یافته است.

۳۰

## در نعت صدیقه طاهره (س)

ای دُر دُرچ حیا و آیت عظمیٰ	بضعة خیر الوریٰ <sup>۱</sup> و مریم کبریٰ
فاطمه ام الائمه دخت محمد (ص)	بهر تو ایجاد گشته سبعة آباء <sup>۲</sup>
ام کتاب ام فضل ام علومی	ام ابیهات خواننده خواجه آسری <sup>۳</sup>
راضیه مرضیه و تقیه نقیه	همسر حیدر علی عالی اعلا
نام تو صدیقه و بتول و زکیه	طاهره منصوره و محدثه عذرا
عالم امکان ز نور روی تو روشن	خواننده شدی زین سبب به زهره زهرا
بهر محبت نعیم گشته فراهم	بهر عدویت جحیم گشته مهیا
با مژه رو بند حور، خاک رهت را	بهر تبرک برزند بجانب بالا
مادر گیتی نزاده همچو تو دختر	خادمه درگه تو ساره و حوا
نور خدایی و عصمت الله مطلق	مادر دو مریمی و مام دو عیسیٰ

احمد ثانی تویی و اُخت<sup>۴</sup> نبوت  
 من ز کجا و صفات و مدح تو گفتن  
 لیک همین نکته در جلالت و قدرت  
 گرچه نبوت ز حق به حضرت خاتم  
 لیک توداری کتاب وحی الهی  
 چون سخن اینجا رسید جفت قلم<sup>۷</sup> شد  
 لیلۃ قدری و لیک قدر تو مجهول  
 آه که در مدت قلیل چه آمد  
 اهرمنان آمدند گرد سلیمان  
 بردر جنت زدند آتش سوزان  
 آتش حقدی که در صدور<sup>۸</sup> نهان بود  
 آتش سوزان کجا و مهبط جبریل  
 آن همه ظلم و ستم که شد به تو از خصم  
 لیک همی دانم آنکه مردم ناکس  
 حق علی غصب گشت ارث تو ممنوع  
 محسنت از ظلم چون شهید شده گشت  
 بهر تو دنیا چوتنگ شد ز مصائب  
 مسألت شد قبول و فصل جوانی  
 با تن آزرده با کبودی بازو  
 هست امید «شفیق» سوی تو امروز

معدن عفت تویی و کوثر معطی<sup>۵</sup>  
 ذره کجا پی برد به ساحت بیضا<sup>۶</sup>  
 بس بود از بهر شخص عاقل و دانا  
 ختم شد از حکمت خدای تعالی  
 گشته در آن درج علم جمله اشیاء  
 بگذرم و گویم ای حبیبه طه  
 قدر تو شناختند مردم دنیا  
 برسرت از مردمان بی سرو بی پا  
 تا بر بایند خاتم ازید والا،  
 شد ستم از دوزخی به بانوی حورا  
 گشت عیان از جفای عابد غزی<sup>۹</sup>  
 حبس غلامان کجا و گردن مولا  
 من نتوانم که جمله را کنم احصا<sup>۱۰</sup>  
 هتک نمودند احترام تو یکجا  
 ضلع تو مکسور<sup>۱۱</sup> از تعدی اعدا  
 ثلث ز سادات کم ز صفحه غیرا<sup>۱۲</sup>  
 مردن خود کردی از خدای تمنا  
 روی نهادی به سوی عالم عقبی  
 با دل پر غصه با دودیده عبرا<sup>۱۳</sup>  
 آنکه نجاتش دهی ز سختی فردا

#### پانوشتها

۱. اشاره است به حدیثی که از رسول اکرم (ص) روایت شده است. «فاطمه بضعه مینی من سرها فقد سرتی و من سائها فقد سائنی...» فاطمه پاره تن من است، کسی که مایه سرور و شادمانی وی شود مرا مسرور کرده و

کسی که نسبت به وی بدی کند مرا آزرده است.

(رک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۴)

۲. سبعة آبا (آباء سبعة): کنایه است از هفت ستاره سیاره.
۳. خواجه آسری: اشاره دارد به حضرت رسول (ص) و سوره اسری که به معراج پیامبر گرامی اشاره دارد. «أمّ آبها» لقبی است که حضرت محمد (ص) به دخت گرامی خود داده بود.
۴. آخت: در اصل به معنی خواهر. در این جا به معنی قرین و نظیر و برابر است.
۵. مُغَطّی: عطا شده. منظور از «کوثر» وجود پر برکت حضرت فاطمه زهرا (س) می باشد.
۶. بیضا: خورشید
۷. جفت قلم: جفت القلم: قلم از نوشتن در لوح محفوظ بازماند و خشکید. جفت القلم بما هو کائن: قلم تقدیر از آنچه در لوح محفوظ باید نوشته شود خشکید و باز ایستاد. در این جا شاعر از سخن و بیان درمی ماند.
۸. ضدوز: (جمع صدر): سینه ها.
۹. عابد عزّی: دومی که قبلاً بت عزّی را پرستش کرده بود!
۱۰. إحصاء: شمردن و شماره کردن.
۱۱. ضلع مکسوز: پهلو شکسته (منظور پهلو شکسته حضرت فاطمه (س) است).
۱۲. ثلث زسادات کم زصفحة غیرا: اشاره به این است که حضرت محسن وقتی سقط شد در حقیقت ثلثی از سادات روی زمین کم شد. سه فرزند حضرت زهرا (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت محسن (ع) که چون سوّم فرزند شهید شد ثلثی از اولاد زهرا (س) از بین رفت.
۱۳. دیده غیرا (عین غیری): چشم اشکریز.

عباس نشاطی متخلص به «نشاطی» در سال ۱۲۰۰ هـ. ق در روستای سرخ‌ده مازندران متولد شده است. دوران نوجوانی وی به شبانی و دهقانی می‌گذشت، اما چون در سخنوری و نکته‌دانی نبوغی داشت؛ از پدر و مادر جدا شد و به ساری هجرت کرد تا در آن جا به کسب دانش پردازد. در مدرسه فقه و اصول و تفسیر قرآن فراگرفت و اشعار زیادی سرود که شش هزار بیت آن مدایح و مرثیاتی اهل البیت (ع) است. دیوانش تحت عنوان «دیوان نشاطی فان» طبع شده.

### در مدح جناب فاطمه زهرا صدیقه کبری (س)

<p>مادر تورا خدیجه، توزه‌های ازهری در صد هزار پرده عصمت مستری<sup>۱</sup> ممکن؛ تباش ز رؤیت دیدار، مظه‌ری ظاهر عرض صفت، تونهان همچو جوهری<sup>۲</sup> آن مضمراست در تو و تو عرش دیگری از برج طلعتت که تو گردون به گوهری<sup>۳</sup> نحس آورد ز گردش و تو سعد پروری بر شرق و غرب تافته، تونور گستری در مهد تربیت همگی را تو مادری در گوش عرش بار خدا زیب و زیوری</p>	<p>ای آنکه دختر نبی و جفت حیدری ممکن کجا مشاهده روی تو؛ که تو گر رؤیت احد به براهین عقل و نقل هر ممکن الوجود که از واجب الوجود<sup>۲</sup> عرشی که کارخانه لوح و قلم بود بس ماه و آفتاب و کواکب که طالعند حاشا تو از کجا و سپهر از کجا؟ که او بر یازده ستاره که خورشید رویشان بر یازده خلف که دو گیتی خلیفه‌اند از آن دو گوشواره که پرورده‌ای به جان</p>
---	--

زین وارثان علم به طوفان جهل خلق  
کشتی آسمان و زمین را تولنگری  
مریم که برگزیده عالم زایزد است  
اندر علو مرتبه ازوی تو برتری  
پیغمبر خدا چو علی شیرپردلی  
داماد یافت از سبب چون تو دختری

### پانوشتها

۱. مستر: پنهان، پوشیده.
۲. ممکن الوجود: آن است که نه وجودش ضروری نه عدم آن ضروری بود و آن مخلوقات است.  
واجب الوجود: آن که ذات او مقتضی وجود او باشد، چنانچه ذات باری تعالی که ذات او در وجود محتاج غیر نیست (غیاث).
۳. عرض و جوهر: رک: ۲۴/۴
۴. گوهر: اصل و ریشه.

## جهانگیر ضیائی

مرحوم حاج میرزا جهانگیرخان ضیائی فرزند مُجبعلی خان در سال ۱۲۷۵ هـ. ش متولد شد. وی در کابینه سپهدار اعظم قبل از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ کفالت وزارت خارجه را برعهده داشت. او در شعر بخصوص در قصیده دستی داشت و «ضیائی» تخلص می‌کرد. مرحوم ضیائی در سال ۱۳۵۲ هـ. ش وفات یافت و در ظلّ قبه حضرت معصومه علیها السلام در قم دفن گردید. ضیائی به خاندان عصمت و طهارت (ع) ارادت خاص داشت.

۳۲

### در مدح حضرت زهرا سلام الله علیها

ای فلک عصمت و شفیعه محشر  
کفوعلی مادر ائمه اطهار  
سیده جملة زنان دو عالم  
مفخر حوا و افتخار خدیجه  
با توشناسند حق چهار گهر را  
نور تو از نور کبریا شده مشتق  
نور خدا را چگونه وصف توان کرد  
همچون بی و علی سواره درآیی  
چشم شفاعت همه به لطف تو دوزند  
نور تو رخشان شدی سه دفعه به هر روز

مهر جهانی و نور چشم پیمبر  
دختر پیغمبر و حبیبه داور  
عالم ایجاد را وجود تو مفاخر  
مفتخر از خدمت تو مریم و هاجر  
احمد و سبطین را و ساقی کوثر  
زهرة و زهرات خوانده خالق اکبر  
آدم خاکی و وصف نور مطهر  
با شرف و شوکت و جلال به محشر  
جمله سفید و سیاه و کهتر و مهتر  
چون به مصلی شدی به حسب مقرر

۱۱۲

صبح تو مهتاب بود ظهر چو خورشید  
 نه فلک و هشت خلد و هفت زمین را  
 شمس و قمر این همه کواکب رخشان  
 مقصد خلاق ز آفرینش عالم  
 ذات علی گرن بود هیچ نبودی  
 نور علی شد قرین نور تو گفتند  
 ذکر جلی را علی است منبع و منشأ  
 سر خدا را علی است محرم و آگه  
 او در خیبر بکند و خیبریان را  
 مقنعة عصمت تو نیز همان کرد  
 دست علی متکی به تخت ولایت  
 سورة انسان<sup>۱</sup> به شأن او شده نازل  
 لوث<sup>۲</sup> بت و بت پرست شست ز عالم  
 نطق تو و حجّت تو کرد به دوران  
 پرده ز اعمال ناسزای مخالف  
 زشتی اعمال ناستوده ایشان  
 از در دار الشرافة تو همی رفت  
 نیز به برگشتن از سفر بفزودی،  
 رفت رسول از جهان و وحی بر افتاد  
 پاره قلب پیمبری و بفرمود  
 فضل و عطای کریم و محسن و رحمان  
 صوی «ضیائی» توجهی کن و نامش

عصر درخشنده همچو زهره احمر  
 طلعت قدسیت می نمود منور  
 مجمره گردان احتشام تو یکسر  
 ذات شریف تو بود و احمد و حیدر  
 کفو کریمی ترا برابر و همسر  
 فاطمه را شاه لافتاست برابر  
 کلمة توحید را وجود تو مصدر  
 رحمت حق را تو مخزنی و تو مظهر  
 شد به طریق صواب هادی و رهبر  
 نور هدی یافت آن گروه سراسر  
 عین ولایت تویی به مضمّر و مظهر  
 آمده درباره تو سورة کوثر<sup>۲</sup>  
 مشرک و کافر از او رسند به کیفر  
 آنچه همی کرد تیغ حیدر صفدر  
 خود بفرکندی چو در زقلعه خیبر  
 گشت مسجل میان مؤمن و کافر  
 عزم سفر هر دمی که داشت پیمبر<sup>۳</sup>  
 زینت آن خانه با قدوم معنبر  
 گشت ندیمت امین وحی به محضر  
 رنجش او هست رنجش من و داور  
 دم بدم احباب را افزونتر و برتر  
 جزء محبتان خود نویس به دفتر

## بانوشتها

- ۱. رک: دربارهٔ سورهٔ هل اتی (= انسان) که در شأن اهل البیت نازل شده است ( ← ۹/۲ )
- ۲. رک: ۲۵/۸
- ۳. نُوث: آلودگی (غیاث).
- ۴. اشاره است به اینکه حضرت رسول (ص) هنگام رفتن به سفر و جهاد — بعد از وداع با همه — به خانهٔ دخت گرامی اش می‌رفت و با وی وداع می‌نمود و هنگام برگشتن — پیش از همه — به ملاقات آن مخدّره می‌رفت.  
(رک: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۷۵)

## سید محمدعلی ریاضی یزدی

سید محمدعلی ریاضی یزدی فرزند سید ابراهیم یزدی در یزد ولادت یافت. تحصیلات ابتدایی و مقدمات ادبیات را در زادگاه خود و علوم دینی را در اصفهان و تحصیلات عالی را در دانشگاه تهران به پایان رسانید. وی در انواع شعر طبع آزمایی کرده است. منظومه «سلام بر استان یزد» از سروده‌های ریاضی یزدی است. ریاضی یزدی در نوروز سال ۱۳۶۲ بر اثر مرض یرقان بدرود حیات گفت. دیوانش چاپ شده است.

۳۳

### نور مقدس

آن زُهره‌یی که مهر به نورش منور است  
بر تارک زنان جهان، تاج افتخار  
بانوی بانوان جهان سرور زنان  
بحریست پر ز در و گهرهای شاهوار  
کیهان تابش دو فروزنده آفتاب  
خونی که داد سرور آزادگان حسین  
خواندش پدر به امّ آبیه<sup>۳</sup> که نور او  
زین رو، ز جمع اهل کسا، نام فاطمه  
تا روزگار بوده و تا هست پایدار  
نور مقدسی که به گرداب حادثات  
دردانه‌ی پیمبر، زهرای اطهر است  
بر گردن عروس فلک عقد<sup>۱</sup> گوهر است  
دُرّج عفاف و عصمت کبرای داور است  
یزدان ورا ستوده به قرآن که کوثر<sup>۲</sup> است  
گردون گردش دو فروزنده اختر است  
مرهون حسن تربیت و شیر مادر است  
فیض نخست و صادر اول<sup>۴</sup>، زمصدر است  
در گفته‌ی خدای تعالی مکرر است  
عرش خدا ز زُهره زهرا منور است  
کشتی نوح را وسط موج لنگر است

از باختر فروغ رخس تا به خاور است  
گیسوی حور و روضه رضوان معطر است  
بخشد شب زفاف که مهمان شوهر است  
با فضه کنیز، شریک و برابر است  
دستی که بوسه گاه لبان پیمبر است  
آهنگ چون پیمبر و منطق چو حیدر است  
پهلوی او شکسته به یک ضربت در است  
والله جای گفته الله اکبر است  
پس آتش خیام حسین از چه اخگر است؟  
عبد و غلام و بنده و مولا و چاکر است

نوری که زیب بخش مکان است ولا مکان  
حورای انسی است و زمشکین شمیم او  
پیراهن عروسی خود را به مستمند  
شهبانوی حجاز، ولی کارخانه را  
از رنج کار، آبله می زند به دست او  
در منتهای اوج فصاحت خطابه اش  
با آن جلال و ترتبت والا شنیده ام  
آنهم دری که روح الامین<sup>۵</sup> اذن می گرفت  
گویند تهمتی است که ما شیعه می زنیم  
این افتخار بس که «ریاضی» به درگهش

#### پانوشتها

۱. عغد: سلک، مروارید، گلوبند (غیاث)

۲. رک: ۲۵/۸

۳. رک: ۲۲/۲

۴. رک: ۷/۵

۵. روح الامین: جبرئیل

## حاج شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی

شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی ملقب به ضیاء الدین در سال ۱۳۱۰ هـ. ق. ولادت یافت و در بیرجند به تحصیلات مقدماتی پرداخت و از محضر پدر دانشمندش شیخ محمد باقر گزازی که عالمی مجتهد و استادی مسلم بود؛ کسب کمال کرد. سپس برای تکمیل تحصیلات عالی به نجف اشرف سفر کرد و به درجه اجتهاد نائل آمد. مرحوم آیتی علاوه بر مراتب علمی، طبعی لطیف داشت و اشعاری می‌سرود. از جمله آثار وی بهارستان، مقامات الابرار و در غلطان است. آیتی در سال ۱۳۵۰ هـ. ش چشم از جهان فرو بست.

۳۴

## در مدیحه ستر عظمیٰ، صدیقه کبریٰ و ملیکه الملائکه والانبیا فاطمه الزهرا علیها الصلوة والسلام

جوهر چه مادی چه ز تجریدش افسر است<sup>۱</sup>  
کاندر ازل تجلی فیاض داور است  
تا دامن ابد، ز شعاعش منور است  
آری جمال خلد به زهرای ازهر است  
با مرتضی مقام جلالش برابر است  
در عارضش، جمال معانی مصور است  
اورا کتاب جامع و صحف مطهر است  
از نکهش دماغ دو گیتی معطر است  
روز حساب شافع و خاتون محشر است  
برپا، قباب زهره زهرای ازهر است

اندر جهان هر آنچه عرض یا که جوهر است  
نور وجود اوست ز مشکاة فاطمی  
نوری که آفرید خداوندش از ازل  
خاتون هشت جتت<sup>۲</sup> و بانوی نه رواق<sup>۳</sup>  
با مصطفی، صفات کمالش مشابه است  
در پیکرش، کمال معالی مجسم است  
هریک ز انبیا به کتابی است مفتخر  
جای شگفت نیست که تفاحه<sup>۴</sup> بهشت  
بستوره ای که در شب آسری کند ظهور  
در ماورای قبه خضرا چوبنگری

حریرل پرده دار حریم جلال اوست  
 تعبیر از او به لیلۃ قدر و مبارکه  
 اُمّ الایمه، عصمت کبریٰ چو در حساب  
 مریم اگر ز دامنش عیسیٰ ظهور کرد  
 هریک زیازده پسرش مرمسیح را  
 از جمله زنان جهان برگزیده شد  
 ابرام شد مودت او در کتاب وحی<sup>۶</sup>  
 زان رو که خوانده سیده عالمش خدای  
 روح جهان محمّد و انصاف اگر دهی  
 در یتیم، از صدف آورد گوهری  
 ماه دو هفته، از شرف آورد دختری  
 صدیقه زکیه که راحیل<sup>۷</sup> در سما  
 منصوره سماویه<sup>۸</sup>، خاتون انبیا  
 خود سایه ای ز لطف توطوبی است در بهشت  
 شرمنده از لطایف خویش ار بود بهار  
 اندر جلال او، سفر وهم شد دراز  
 شد رشک طور، خانه شمعون<sup>۹</sup> ز فرط نور  
 موسی اگر کند ید بیضا ز آستین  
 خاک درش که نقش جبین ملایک است  
 بر درگه حریم جلالش به افتخار  
 قیصر کجا، که خادم این آستان قدس  
 مداح آستانه اوشیخ آیتی  
 قومی مرا به شعر ملامت کند ولیک  
 در مدحت بسول نگوید چرا مدیح  
 در برم دوستان نه همین بس در این بلاد  
 شعر مرا به روضه فردوس می برند

زین روی، عالمش همه در زیر شهپر است  
 زان روستی که لیله، مزین به اختر است  
 بر یازده ولیّ خداوند، مادر است  
 امّ الایمه مادر شبیر و شبیر<sup>۱۰</sup> است  
 بخشنده روان ز لب روح پرور است  
 او را خدای گفت که پاک و مطهر است  
 این خود مودتی است که رضوان اکبر است  
 او را کنیز، مریم و حوا و هاجر است  
 شک نیستت که فاطمه، روح پیمبر است  
 در یتیم، زاده او در و گوهر است  
 ماه دو هفته، زاده او ماه و اختر است  
 مداح ذات پاکش و کرشیش منبر است  
 کز نصرتش ولیّ موالی مظفر است  
 یک رشحه ای ز فیض توتسنیم و کوثر<sup>۱۱</sup> است  
 خورشید در برابر رویش مکدر است  
 و اندر کمال او، نظر عقل اقصراست  
 سینای دیگری ز تجلی چادر است  
 کوتاهش آستین بر اعجاز معجز است  
 تاج ملوک و قبله هر هفت کشور است  
 خاقان چین و نودر و کاووس و قیصر است  
 مقداد با حدیفه و سلمان و قیصر است  
 پرورده حدیث و فقیه سخنور است  
 فخرم به شعر و مدحت زهرای اطهر است  
 طبعی که همچو بحر، پر از در و گوهر است  
 خوانند گفته ام که چو قند مکرر است  
 زان کام حوریان بهشتی چو شکر است

## پانوشتها

۱. دربارهٔ جوهر و عرض — رک: ۲۴/۴ — منظور شاعر امور مجرّده است. مجرّد به اصطلاح حکما چیزی از ممکنات است که منزّه از ماده بود، مانند: ملائکه و ارواح به اعتقاد اهل شریعت.
۲. هشت بهشت: خلد — دارالسلام — دارالقرار — جنت عدن — جنة الماویٰ — جنة النعیم — علیین — فردوس.
۳. نه رواق: کنایه از ۹ فلک است.
۴. تُفَاحَةُ بَهْشْتٍ: ناظر است به حدیثی که از حضرت رسول (ص) نقل شده است که فرمود: «آتانی جبریل (ع) بَسَفَرَجَلَةٍ مِنْ الْجَنَّةِ وَأَكَلْتُهَا لَيْلَةَ أُسْرَى بِي وَعَلِقْتُ خَدِيجَةَ بِفَاطِمَةَ...» (مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۶) و نیز در زیارت حضرت فاطمه (س) به آن حضرت «تُفَاحَةُ الْفَرْدُوسِ» خطاب می‌شود (رک: مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، صفحه ۶۳۶) این زیارت به نقل از شیخ طوسی آمده است.
۵. رک: ۲۳/۳
۶. اشاره است به بخشی از آیه ۲۳ سوره شوری: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید (و دوستدار آل محمد (ص) باشید).
۷. راحیل: نام ملکی است از ملائکه بهشت که به امر خداوند خطبهٔ تزویج حضرت فاطمه زهرا (س) را ایراد کرده است.
۸. منصورهٔ سماویه: منصوره لقبی است که به حضرت فاطمه زهرا (س) در آسمانها داده شده همچنان که نام حضرت محمد (ص) در آسمانها «احمد» است.
۹. تسنیم و کوثر: تسنیم: نهری است در بهشت که بالای غرفه‌ها جاری است. (غیاث کوثر: جویی در بهشت که از آن همه چشمه‌های بهشت جاری می‌گردد (نفیسی).
۱۰. شمعون: شمعون بن حانا از یهودیان متمول مدینه بود که اشیایی را به گروهی پذیرفت و به تنگدستان قرض می‌داد.

## فتحعلی کرمانی

درویش فتحعلی فرزند مرحوم درویش محمد کرمانی است. وی از زمان سلطنت ناصرالدین شاه تا دوره اخیر در تهران اقامت داشت و در سلک دراویش به ارشاد و وعظ می پرداخت و گاهگاهی اشعاری در مناقب اهل البیت (ع) و مضامین عرفانی و اخلاقی می سرود.  
فتحعلی کرمانی در سن ۶۳ سالگی در تهران به رحمت حق پیوست.

۳۵

### مدیحه حضرت فاطمه سلام الله علیها

فاطمه أمّ الائمه عصمت کبرا	بضعة خیر الانام زهرة زهرا
پرده نشین سُرادقات <sup>۱</sup> جلالت	تکیه گزین سلیل رفعت لولا <sup>۲</sup>
آن که به حورای اصل گشته ملقب	وآن که به عذرای دهر گشته مُسمی
ساره و هاجر کمینه خادمه او،	مریمش از جان کنیز و قابله حورا
دُرچ گرانمایه دو گوهر تابان	مطلع نُورین و آسمان دو بیضا
گر نبودی فاطمه نبود به عالم	هستی این نه سپهر و آدم و حوا
گر نشدی طالع از سپهر نبوت	ورنهادی قدم به عرصه دنیا
خود ز نبوت نه اسم بود و نه رسمی	هم ز ولایت نه لفظ بود و نه معنا
در شب دامادی امیر مکرّم	مهر جهان تاب مگه و مه بطحا
حکم به جبریل شد ز قادر ذوالمن	امر به خازن شد از مهیمن یکتا

تا که ببندد به عرش زینت و زیور  
تا که دو بحر شگرف عالم هستی  
بحر نبوت بود رسول مکرم  
برزخ ما بین این دو بحر به هستی  
بزم نشاطی کند به خلد مهیا  
کرده تلاقی، شوند جمع به یکجا  
بحر ولایت علیّ عالی اعلا  
نیست بغیر از وجود زهره زهرا<sup>۳</sup>

### پانوشتها

۱. سرادقات: جمع سُرَاق: سراپرده، خیمه و چادری از پنبه.
۲. سلیل: فرزند، منظور فاطمه زهراست. لولا: اشاره است به حدیث قدسی: لولاک لما خَلَقْتُ الافلاک که منظور شخص رسول مکرم (ص) است.
۳. در سه بیت آخر، شاعر اشاره دارد به آیات مبارک: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ... (سوره رحمن، آیات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱) که بحر نبوت (رسول مکرم (ص)) و بحر ولایت (علی (ع)) با هم پیوند پیدامی کنند و (برزخ) مابین آنها فاطمه اطهر است. نیز، رک: ۲۴/۳.

## الهی قمشه ای

آقا میرزا مهدی الهی قمشه ای استاد دانشگاه تهران در شهر قمشه (شهرضا) ولادت یافت و پس از طی مقدمات تحصیل، حکمت را در محضر آقا میرزا شیخ هادی فرزانه تلمذ کرد. الهی قمشه ای مدتی نیز در مشهد اقامت نمود و از درس شیخ اسدالله یزدی بهره‌ها برد و پس از تکمیل علوم معقول و منقول به تهران رفت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. الهی علاوه بر مراتب علمی اشعاری لطیف و عارفانه می‌سرود. کلیات اشعارش که متضمن انواع آثار، از غزل و قصیده و مثنویهاست چاپ شده است.

۳۶

## قصیده طیبه در مدح و ستایش حضرت صدیقه طاهره زهرا علیها السلام

به برج معرفت، گردون درخشان اختری دارد  
به جیب خود سپهر عشق تابان گوهری دارد  
به باغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد  
که آن گلبن هزاران باغ گل در هر پری دارد  
به بستان ولایت تازه سروقامتی یابی  
که آن قامت چوغوغای قیامت محشری دارد  
به چشم از کُخَلِ ادراک حقایق سرمه‌ای بینش  
به گوش از گوشوار علم و ایمان گوهری دارد  
فلک زان حلقه گیسوی مشکین چنبری گیرد  
ملک زان نرگس شهلائی رضوان ساغری د:

۱۲۲

از آن مشکین دو گیسو لیلۃ القدر آیتی باشد  
وز آن خندان لب لعل، آب حیوان مظهری دارد  
زمین هر محفل از اشراق رویش شاهدی بیند  
فلک هر جانب از انوار حسنش اختری دارد،  
جحیم از قهر او بردشمنانش شعله افروزد  
بهشت از لطف او بر دوستانش کوثری دارد  
وقارش بر قد و بالای عصمت زیوری بندد  
شکوهش بر سر از سلطان عزت افسری دارد  
به بر از اطلس زیبای جنت حله ای دیبا  
به سر از فاق لولاک نبوت معجری دارد  
در آفاق حقیقت اخترش را بهترین طالع  
که چون شاه ولایت شام وصلش همسری دارد  
سزد گرفتار و مه ز مهرش رخ بیفروزد،  
که در جیب فلک رفعت، شبیر و شبیری دارد  
امیر دین از آن برج ولای آسمان رفعت  
به از مه، یازده تابنده مهر انوری دارد  
حسن خلق و حسین افسر علی قدر و محمد فر  
که او چون شاه صادق ماه مذهب، جعفری دارد  
دگر موسی کاظم پس علی فرزند دلبندهش  
که در ملک رضا آن والی حق کشوری دارد  
دگر سلطان تقوی خسرو یکتا تقی دیگر  
نقی پاگ جان، آن کو حسن فر عسکری دارد  
دگر غوث زمان قطب جهان آن معنی قرآن،  
امام انس و جان قائم ولی داوری دارد،  
بلی دخت پیمبر طهر اطهر شافع محشر  
به طالع یازده رخشنده ماه و اختری دارد

ز غوغای قیامت کی هراسد شیعهٔ پاکش  
که چونان عصمت کبریٰ شفیع محشری دارد  
عجب نبود الهی را گرایمن باشد از دوزخ  
که از مهرش دلی روشن چو مهر خاوری<sup>۲</sup> دارد

### پانوشتها

۱. فاق: کاسهٔ پر از طعام، روغن زیتون، دشت وسیع و هموار. در این جا به معنی نعمت و بهره آمده است.
۲. مهر خاوری: خورشید.

## دکتر قاسم رسا

دکتر قاسم رسا در سال ۱۲۹۰ ه. ش در تهران ولادت یافت. در سنین نوجوانی به مشهد آمد و تا آخر عمر در جوار تربیت پاک حضرت علی بن موسی الرضا (ع) زیست.

رسا در سال ۱۳۱۵ ه. ش در رشته طب فارغ التحصیل شد و مدتی در خراسان به طبابت و معاونت بهداری خراسان مشغول بود. دکتر رسا به افتخار ملک الشعرای آستان قدس رضوی نائل آمد. اشعار وی عموماً ساده و روان و در مباح اهل البيت (ع) یا پند و اندرز است. از دکتر رسا «دیوان اشعار» و «نصایح منظوم» چاپ شده است. وفاتش در سال ۱۳۵۶ ش. اتفاق افتاد.

۳۷

### در مناقب سیده النساء العالمین حضرت زهرا سلام الله علیها زهره زهرا

باد نوروزی جهان پیر را برنا کند  
ابر فروردین چمن را خرم و زیبا کند  
چون بهار عیسوی دم، بگذرد از باغ و راغ  
مردگان را با نسیم صبحدم احیا کند  
نونهالان چمن را خلعت رنگین دهد  
در بر سرو و صنوبر جامه دیبا کند  
تا بسازد کاردی را لشکر باد بهار  
حمله هر دم ابر با نیروی برق آسا کند  
آن چنان با ناز برخیزد سحر نرگس ز خواب  
کادمی را با نگاهی واله و شیدا کند

سر گرید همچو وامق شامگاهان در چمن  
 تا تبسم بامدادان غنچه چون عذرا کند  
 دیده چون نرگس گشاید باغبان خواهد ز شوق  
 جان فدای چشم مست نرگس شهلا کند  
 دامن صحرا شود از خرّمی باغ بهشت  
 چون گذر اردیبهشت از دامن صحرا کند  
 خانه بردوش است بلبل گه به صحرا گه به باغ  
 هر کجا بوی گل آید آشیان آنجا کند  
 هوش ماند مات و حیران عقل آید در شگفت  
 زین شگفتیها که کلک صانع یکتا کند  
 صحنه زیبای بستان هر که بیند بیدرنگ  
 سجده‌ها بر درگه خلاق بی همتا کند  
 آیت صنع خدا پیدا است در سیمای گل  
 عقل، راز آفرینش درک از این سیما کند  
 بر بساط سزه باید بزم عیش آماده ساخت  
 خاصه در فصلی که گل بزم طرب بر پا کند  
 این چنن عمری که از کف می رود همچون بهار  
 حیف باشد آدمی صرف غم دنیا کند  
 نا بهار است و جوانی، عشرت امروز را،  
 مرد عاقل کی مبدل بر غم فردا کند؟  
 بانگ مرغان بهاری بر فراز شاخسار  
 در چمن شور افکند در بوستان غوغا کند  
 کی سزاوار است بر لب مُهر خاموشی زدن  
 در چنن فصلی که هر خاموش را گویا کند  
 چون برآید نغمه داودی مرغ سحر  
 سبزه را سرمست سازد لاله را شیدا کند

صاوس بهاری شد حرامام در چمن  
 تا دل صاحبدلان را غارت و بیغما کند  
 صبحدم ابر بهاران بر درخت ارغوان  
 شاخه یاقوت را پر لؤلؤلالا کند  
 برفراز کوهساران بین که از اعجاز ابر  
 پرنیان سبز در بر صخره صَمَا\* کند  
 چون شود مهتاب پیدا ماه چون خوبان زنار  
 گه گشاید روی و گاهی چهره ناپیدا کند  
 بوسه ها بلبل ستاند بامدادان در چمن  
 پرده چون باد صبا از چهره گل وا کند  
 بید مجنون سرفرود آورده در دامان گل  
 تا چو مجنون عشقبازی با رخ لیلی کند  
 طبع دارد میل گلزاری که بوی گلشنش  
 نامه را بخشد طراوات، خامه را شیوا کند  
 وه چه بستانی که پوشد دیده از حورو بهشت  
 هر که در گلزار «زهرا» مأمن و مأوی کند  
 نویی از گل‌های آن بستان اگر آرد نسیم  
 زنده هر دم مردگان را چون دم عیسی کند  
 ر فلک ننگر که همچون روشن آسمان  
 زهره کسب روشنی از زهره زهرا کند  
 د طمه دخت محمد (ص) آنکه نور عارضش  
 خیره چشم اختران گنبد مینا کند  
 متاب برج عصمت گوهردُرج عفاف  
 آنکه توصیف کمالش ایزد دانا کند

• صخره صَمَا: رک: ۱۲/۶

چون به گفتار آید آن سرچشمه فضل و کمال  
 چرخ گیرد خامه تا گفتار او انشا کند  
 گوهر والای خلقت آنکه هاجر روز و شب  
 بندگی در درگه آن گوهر والا کند  
 مریم پاکیزه دامن بین که تحصیل عفاف  
 در حریم عصمت صدیقه کبری کند  
 گر غبار دامنش بردل نشیند ذره ای،  
 چشم نابینای دل را روشن و بینا کند  
 بر سر گردون اعلیٰ پانهد از برتری  
 همسری چون با اعلیٰ عالی اعلیٰ کند  
 سایه آن سرور رحمت گرفتد بر سر مرا  
 کی دگر دل آرزوی سایه طوبیٰ کند  
 رو بخر با جان و دل، مهرش که یابد سودها  
 هر که با زهرا و فرزندان او سودا کند  
 ای که گویی «بوی گل را از که جویم از گلاب»  
 دل چو در آویز جان این نکته شیوا کند  
 چون هوای آن گل افتد در سرم دل جستجو  
 بوی آن گل از حریم زاده موسی کند  
 زاده موسی بن جعفر (ع) آنکه خاکش از صفا  
 ناز بر باغ بهشت و وادی سینا کند  
 عرصه دریا مجال قطره ناچیز نیست  
 کی «رسا» طبعش تواند وصف آن دریا کند

## غلامرضا قدسی

غلامرضا قدسی در سال ۱۳۰۴ ه. ش در مشهد ولادت یافت. پس از تحصیلات مقدماتی، صرف و نحو و معانی و بیان را نزد اساتید بزرگواری همچون ادیب نیشابوری فرا گرفت. قدسی چون از قریحه و ذوق بهره‌مند بود به پیشرفت‌هایی در کسب دانش نائل آمد. وی گاهگاه از محضر استادانی همچون حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج شیخ هاشم قزوینی نیز بهره برد. شاعر آزاده از سال ۱۳۲۹ ه. ش که در جریان مسائل سیاسی قرار گرفت مورد تعقیب و آزار دستگاه‌های امنیتی زمان قرار داشت و از سال ۱۳۵۲ ه. ش مدت سه سال و نیم به زندان دژخیمان افتاد. شاعر وارسته بر اثر همین آزارها نتوانست دیوان کامل خود را از دستبرد بداندیشان حفظ کند و آنها را به طبع رساند. در سالهای اخیر شاعر توانا اوقات خود را به تدریس در دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد به تعلیم جوانان می‌گذرانید. سرانجام در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۶۸ ه. ش بر اثر مرض قلبی چشم از جهان فرو بست و در جوار مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) به خاک سپرده شد. آثارش از غزل و قصیده در مجموعه‌های مختلف چاپ شده است.

۳۸

## به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

که پیش طلعت او مهر و ماه برد سجود  
که شد ز نور رخس خیره چشم چرخ کبود  
بزد قدم ز عدم فاطمه (ع) به ملک وجود  
ز لطف، حق در رحمت به روی خلق گشود  
نمود جلوه چو زهرا (ع) به طالع مسعود  
نواخت مشتری از شوق، چنگ و بر بط و ورود  
به کف گرفته زحل تیغ بهر دفع حسود  
ملک نموده به مجمر عبیر و عنبر و عود  
چنانکه اهل زمین جمله خرم و خشنود  
گاهی کنند نزول و گاهی کنند صعود

مهی ز چرخ نبوت چو مهر، جلوه نمود  
ستاره‌ای بدرخشید ز آسمان عفاف  
چو بیست روز گذشت از جمادی الثانی  
به روز عید سعید ولادت زهرا (ع)  
دمید صبح سعادت ز مشرق عصمت  
نمود زهره لب خود به خیر مقدم باز  
به رقص آمده ناهید زین شعف به سپهر  
فلک نموده نثار رهش کواکب را  
بباغ خلد شده حوریان همه مسرور  
برای تهنیت از عرش فوج فوج ملک

۱۲۹

زهی شرف که بود دخت احمد مرسل  
محیط عصمت و عفت شفیعہ ی محشر  
اشارتی ز صفایش صفای خلد برین  
اگر اراده کند ز امر ایزد یکتا  
ز دختری به جهان این همه صفات نکو  
بود کلام خدا از کلام او ظاهر  
غرض ز خلقت اشیاست ذات او منظور  
تمام چشم شفاعت به سوی او دارند  
هوای جنت و کوثر کجا به سر دارد  
محب او بود ایمن چون نوح از توفان  
به رتبه اش بود این بس که خواجه «لولاک»  
به ذات او نبرد پی کسی که از غفلت  
کسی که شد متمسک به ذیل مرحمتش  
چگونه مدحتش آرم که همچو ذات احد  
ز بحر طبع گهربار «قدسی طوسی»

زهی جلال که شد مظهر خدای ودود  
سپهر رفعت و شوکت حبیبہ ی معبود  
کنایتی ز قیامش قیامت موعود  
به یک اشاره نماید دو صد جهان موجود  
کسی ندیده جز از دخت احمد محمود  
بود صفات خدا از صفات او مشهود  
جهان چو قلزم و او هست گوهر مقصود  
خلیل و نوح و کلیم و مسیح و آدم و هود  
جبین به خاک رهش هر که از دل و جان سود  
خلیل او بود آسوده ز آتش نمرود  
هماره «أم ابیها» به شأن او فرمود  
اسیر دام هوا هست و پای بند قیود  
بدون شبیه که از خوف روز حشر آسود  
زده است خیمه برون ذاتش از جهات و حدود  
به مدح و منقبت و وصفش این چکامه سرود

ش ۱۳۲۶ هـ

## حمید سبزواری

حمید سبزواری از شاعران آزاده و سخن گستر معاصر است. وی در انواع شعر استادی مسلّم و سخنوری نامدار است.

دیوان<sup>۱</sup> اشعارش (دفتر اول) تحت عنوان «سرود درد» چاپ و منتشر شده است.

حمید سبزواری به خاندان عصمت علیهم السّلام عشق می ورزد و اشعاری در مدح و منقبت دارد.

۳۹

### سرای فاطمه (ع)

آنچه کرامت خدای فاطمه دارد  
جلوه توحید و نور عشق و فضیلت  
گوهر عصمت به حکم آیه تطهیر  
حجره گلین است و کوچک است و عجب آنک  
فخر محمد (ص) بس است آنکه به مشکوی<sup>۲</sup>

جمله مکان در سرای فاطمه دارد  
کلبه مهر آشنای فاطمه دارد  
عاصمه<sup>۱</sup> پر صفای فاطمه دارد  
هست جهانی، چو جای فاطمه دارد  
آینه حق نمای فاطمه دارد

خانه زهر است این و کعبه جان است  
پایگه عصمت است و جایگه صدق  
رشحه ایمان تراود از در و بامش

جان جهان اندرین سراچه نهان است  
قبله دل‌های عارفان جهان است  
خانه علم است و باب علم<sup>۳</sup> در آن است

۱ دیوان اشعار حمید سبزواری، دفتر اول: سرود درد، انتشارات کیهان، تهران، بهار ۱۳۶۷ ه. ش.

رزم ازین خانه زاد و صلح از آن زاد  
صبغة<sup>۴</sup> ذلت ازین سرای بدور است

مهد حسین، گاهواره حسن است این  
بیشه شیران و صفدران و دلیران  
مدرسه طاعت است و مکتب توحید  
دایره حکمت است و محکمه عقل  
خاک درش توتیای اهل یقین است

زاویه صبر و پهنه ظفر اینجاست  
کشتی و طوفان و ناخدا و خداوند  
صاعقه ابر و نوشخنده خورشید  
پرسش و میزان و حشرونشر و مکافات  
طرفه سرایی است در گذرگه انسان

آری، جز حق در این سرا نتوان جست  
خانه شیرخداست این و در این جا  
ای که به کارت گره فتاده جزین در  
ای دل اگر در پی رضای خدایی  
خانه خدا اندرین سراسر است خداوند

هر که به این خانه راه یافت امان یافت  
عزت و آزادی و سلامت و امید  
کسوت آزادگی و خلعت اسلام  
پشت به میراث بانیان ستم کرد  
وای به چشمی که کاخ قیصر و جم جست

دشت قیام است این و شهر امان است  
شاهد قولم محرم و رمضان<sup>۵</sup> است

مولد زینب، خدای گونه زن است این  
کوی شهیدان لاله گون کفن است این  
مصدر نام آوران بت شکن است این  
مظهر محراب و دفتر و سخن است این  
کوی شرف، خانه امید من است این

ساحل آرام و موج پُر خطر اینجاست  
ورطه و پایاب و راه و راهبر اینجاست  
تیرگی شام و پرتو سحر اینجاست  
محتسب و داوری و داد گر اینجاست  
راه جنان و جحیم و نفع و ضرر اینجاست

از در این خانه جز صفا نتوان جست  
جز به خداوند آشنا نتوان جست  
دست خدا را گره گشا نتوان جست  
نقش رضا جز ز مرتضی نتوان جست  
آری اینجا بجز خدا نتوان جست

ملک شرف، شهر علم، گوهر جان یافت  
سروری و سرمدی و توش و توان یافت  
دولت جاوید و راحت دو جهان یافت  
رمز سعادت ازین دریچه عیان یافت  
شاد ضمیری کزین سراچه نشان یافت

هر که درین آستان پناه ندارد  
 قیمت پاکی و مردمی شناسد  
 خانه زهرا چو کاخ قیصرودارا  
 روی بدین خانه کن حمید که اینجا  
 «گوبرو و آستین به خون جگر شوی  
 وای به حالش که دادخواه ندارد  
 جانب مهر و وفا نگاه ندارد  
 حاجب و دربان به بارگاه ندارد  
 رنگ ستم، لکه گناه ندارد  
 هر که درین آستانه راه ندارد.»\*

### پانوشتها

۱. عاصمه: پایتخت، مرکز، یکی از نامهای مدینه منوره است (نقیسی)؛ بیت، خانه.
۲. فُشکوی: حرمسرا
۳. باب علم: منظور حضرت علی (ع) است به استناد حدیث مشهور نبوی که فرمود: *أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا*.
۴. صِبْغَه: رنگ.
۵. از جهت اینکه محرم ماه قیام فرزند فاطمه (ع)، حضرت سیدالشهداست که زیر بار ذلت نرفت. حضرت حسین (ع) تاسی به پدر بزرگوارش حضرت علی (ع) جست که خوارج نهروان و بدخواهان دین را طرد فرمود و به شمشیر ستم شربت شهادت نوشید و ذلت را تحمل فرمود.

---

• این بیت از حافظ است.

## سید جلال مشرف رضوی

سید جلال مشرف رضوی از خاندان سادات رضوی است.

آقای مشرف تحصیلات مقدماتی و سطوح و عالی فقه و اصول را در مشهد در محضر اساتید بزرگی همچون حاج آقا سید حسین قمی و آقا بزرگ شهیدی پایان رسانید. سپس بر اثر گرفتاریهایی که برای حوزه علمیه مشهد پیش آمد به تهران هجرت نمود. در تهران دوره دانشکده معقول و منقول (الهیات) را تمام کرد و به اخذ درجه لیسانس در رشته معقول نائل آمد و به خدمت آموزش و پرورش خراسان و تدریس در مدارس اشتغال جست. آقای مشرف از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ ه. ش عهده دار تدریس در دانشکده الهیات مشهد بود. دیوان مشرف هنوز طبع نشده است.

ابیات زیر را شاعر به اقتضای شعر مشهور بهار سروده است:

لاله خونین کفن از خاک سرآورده برون      خاک مسطوره قلب بشر آورده برون

۴۰

## در میلاد مقدّس حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

امشب آن گلشن طه ثمر آورده برون  
بحر زخّار رسالت یم موج کرم  
نفس باد صبا مشک فشاند امشب  
حبّذا ساقی بزمی که ز خمخانه عشق  
قلم صنع خدا بین که چسان از رقمش  
احسن آن قادر بیچون که ز گنجور قدم  
نازم آن دست که از کنز خفی مطلق  
آفرین برید نقّاش که از پرده غیب  
حمد آن خالق سرمد که ز بحر کرمش  
به به آن‌مام که چون فاطمه از گنج عفاف  
مه نتابد اگر امشب چه عجب چون نگرد  
مرغ بی بال و پری بود چو مهجور حزین

ثمّری تازه چوقرص قمر آورده برون  
از بر خویش یگانه گهر آورده برون  
که ز انفاس خوشش مشک تر آورده برون  
ساغر خویش چو تنگ شکر آورده برون  
منشی حکم قضا و قدر آورده برون  
گوهری به ز همه خشک و تر آورده برون  
دردانه خیرالبشر آورده برون  
نقش این دختر والا گهر آورده برون  
کوثری فخر تمام بشر آورده برون  
همسر باب شبیر و شبر آورده برون  
آفتابی ز پس ابر سر آورده برون  
بین ز یمن قدمش بال و پیر آورده برون

## عبدالحسین فرزین

عبدالحسین فرزین در بیرجند متولد شد. در زادگاهش به تحصیل دانش و کسب کمالات معنوی پرداخت؛ سپس بر اثر ذوق ادبی به مطالعات خود در همان شهر ادامه داد. ارادت و علاقه شاعر به خاندان عصمت و طهارت (ع) موجب شد که قصایدی درباره پیشوایان بزرگوار مذهب (ع) به مناسبت‌های گوناگون به رشته نظم در آورد.

بخشی از دیوان شاعر تحت عنوان «برگ سبز» در سال ۱۳۵۸ ه. ش. چاپ شده است.

## ۴۱

### در ولادت با سعادت فخر زنان عالم، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نوبهار آمد و گردیده گلستان خرم  
لشکر بهمن و دیماه فراری گشتند  
فرح انگیز نمودند فضای بستان  
ابر آزار گهر ریخت به باغ و صحرا  
بلبل از وصل گل و دیدن دلدار شده است  
شادی و شور و طرب گشته به هر جا بر پای  
این سرور و شرف از میمنت فاطمی است  
جمعه در بیستم ماه جماد الثانی  
مفخر عالم هستی و ودیعت ز خدا  
با سجایای نکو جمع نموده است جمال

پهنه خاک فریبا شده چون باغ ارم  
زده بر کوه و در و دشت، بهاران پرچم  
سنبل و نسترن و یاسمن و اسپرغم  
چهره سبزه بیاراست به دُرشبنم  
در چمن نغمه سرا گاه به زیر و گاه بم  
اثری نیست ز اندوه و نشانی از غم  
که بهاران زده هر گوشه ای این گونه رقم  
مهر رخشان جهان کرد منور عالم  
شافع روز جزا دخت رسول اکرم  
نیک گردانده به هم سیرت و صورت مدغم

فخر زنهای جهان است بتول اطهر  
پرورانیده حسینی که نموده است فدا  
پرورانده است به بر شاخ گلی چون زینب  
یازده کوکب رخشنده از او نور گرفت  
قرة العین نبی مام عزیز حسنین  
گربسایبی سر اخلاص به درگاه بتول  
یاد او درد تورا مایه درمان باشد  
مدح، «فرزین» نتوان فاطمه زهرا را

به کنیزی درش هست مباحی مریم  
جانش اندر ره حق تا کند از بیخ ستم  
که نموده است به هم فضل و شجاعت توأم  
که ازیشان شده ارکان دیانت محکم  
همسر شیر خدا سرور و سردار امم  
فارغ از رنج و تعب گردی و راحت زالم  
آستانش دل هر خسته دلی را مرهم  
که درین راه تورا عجز زبان است و قلم

محمد علی مردانی از گویندگان و سخنسرایان معاصر است. گرایش شاعر به معارف اسلامی و ارادت خاصش به رسول گرامی اسلام (ص) و اهل البیت (ع) موجب شده است که شاعر اشعار زیادی در مدایح و مناقب اهل البیت (ع) بسراید.  
مجموعه اشعار شاعر تحت عنوان «فروع ایمان» چاپ شده است.  
اینک نمونه ای از اشعار شاعر:

۴۲

در مدح حضرت زهراى اطهر سلام الله علیها

ای گلِ گلزار عصمت دختر خیر البشر  
مایهٔ ایجاد خلقت، ملک امکان را مدار  
آسمان دین و بحر دانش و کان سخا  
ای ضیاء دیدهٔ احمد عزیز کردگار  
احمدت «اُمُّ آبیها» گفت و خواندت ذوالمین  
ای به حق قائم که قائم از توست حق در جهان  
کان تقوی بحر عصمت منبع احسان وجود  
ای رخت مرآت ذات کردگار ذوالجلال  
عفت از مادر کمال از باب و از شوهر حیا  
ای که «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ»<sup>۱</sup> نشان موی توست

اختر برج سعادت عرش حق را زیب و فر  
تاجِ آدمِ جان حوّا نور حسی دادگر  
مظهر شمس الضُّحیٰ و مظهر نجم و قمر  
ای وجودت منشأ پیدایش نسل بشر  
معنی قرآن و اصل کوثر و فخر پدر  
ای قرین با حق که شد در خانهٔ حقت مقرر  
ذات احمد، کفوی حیدر مام شُبَّیر و شَبَّیر  
ای جلالت زینت عرش کریم ذوالقدر  
گشت مُضَمَّر در ضمیرت ای زخوبان خوبتر  
مهر باشد آیتی از رویت ای والا گهر

ای یگانه گوهر خلقت که همتای تون نیست  
آنکه انگشتر به سائل داد هنگام نماز<sup>۳</sup>  
جامه بخشیدی به سائل تا تو در شام زفاف  
کنز آشرا نهران و گنج خیرات و حسان<sup>۴</sup>  
ماسوی الله را سر تعظیم خم در پیش توست  
از محمد خوز مادر خصلت، از حیدر صفت  
هم به گلزار نبوت نوگلی ای جان پاک  
سرخ رو اسلام شد از خون فرزندات حسین  
گوهر نام تو تاج سرفرازان را نشان  
ای مسیحا عبد و حوا خادم و مریم کنیز<sup>۵</sup>  
روز میلادت محبان تو را فرخنده باد  
آه از آن ساعت که از دست جفای روزگار  
مَهَبَطُ<sup>۶</sup> جبریل و آتش این چه بیداد است داد  
عصمت پاک خدا و سیقط محسن ای دریغ  
دوستانت را هماره لطف حق با دا قرین  
می سزد گر طبع مردانی به مَدَحَت تا آبد

جز ولی الله اعظم<sup>۲</sup> کفو و همتای دگر  
آنکه اطعام مساکین کرد هر شام و سحر  
این جهان و جمله هستی را نهادی پشت سر  
زُبْدَةُ طَه و یاسین رمز و انشَقَّ الْقَمَرُ ه  
چون تویی فخر البشر بنت الرسول المفتح  
در تو باشد جمع ای نخل نبوت را ثمر  
هم ز دامان تو شد نخل امامت بارور  
حلم زینب کرد کاخ کفر را زیر و زبَر  
نور یزدان گشته از دامان پاکت جلوه گر  
انبیا را رهنما و اولیا را راهبر  
تا نهند اندر ره باب تو گامی پیشتر  
خاطرات افسرد و پهلویت شکست از ضرب در  
خانه حق را به ناحق دست ناحق زد شرر  
زین جفای بی حساب و زین خطای بی شمر  
دشمنانت را بود روز جزا جا در سقر  
دمبدم در گلشن توحید باشد نغمه گر

### پانوشتها

۱. وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى: سوگند به شب تار هنگامی پرده سیاه جهان را بپوشاند (سوره لیل، آیه ۱)
۲. ولی الله اعظم: حضرت علی علیه السلام.
۳. اشاره است به آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.» جزین نیست که دوست شما خداست و فرستاده او و آنان که ایمان آوردند، آنان که پیا می دارند نماز را و می دهند زکوة را و ایشان رکوع کنند گانند (سوره مائده، آیه ۶۱). نقل شده است که شأن نزول این آیه در مورد حضرت علی (ع) و بخشیدن خاتم به سائل است.
۴. خیرات حسان: زنان و دختران خوب صورت نیکو سرشت. (این تعبیر قرآنی در سوره الرحمن، آیه ۷۱ آمده است).

۵. **إِنْشَقَّ الْقَمَرُ:** جزئی است از آیه شریفه: **إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ.** آن ساعت (قیامت) نزدیک آمد و آسمان شکافته شد (این آیه مربوط به شق القمر است که کفار از رسول اکرم (ص) خواستند). **سوره قمر، آیه ۱.**
۶. ای خاتونی که حضرت مسیح (ع) بنده و حوا خدمتگزار و مریم کنیز تومی باشد.
۷. **قَهَبَطُ جَبْرِيْل:** جایی که حضرت جبرئیل امین (ع) برای نزول وحی فرود می آمد. **خانه رسول اکرم (ص) خانه دخت گرامی اش فاطمه زهرا (س).**

## مشفق کاشانی

مشفق کاشانی شاعر آزاده معاصر است. وی در انواع شعر طبع آزمایی کرده و تسلط و استادی خود را با سرودن قصاید و غزلیات و ترکیب بندها آشکار کرده است. گزیده اشعار مشفق کاشانی تحت عنوان «آذرخش» به بازار ادب عرضه شده.

ارادت خاص وی به اهل البیت (ع) موجب سرودن قصایدی در مدح و منقبت ائمه معصومین (ع) شده که «زینة المراثی» نمونه ای از آن است.

۴۳

### گوشوار عرش

صحن گیتی را فروغ گل زسرتا پا گرفت  
بس زمرّد گون گهر از ابر گوهرزا گرفت  
شد نواگر بلبل از شور و ره آوا گرفت  
چهره بستان، نشان از لاله حمرا گرفت  
پرتو رحمت مگر از عالم بالا گرفت  
کز فروغش جلوه ها مهر جهان آرا گرفت  
پرتو از فیض وجودش زهره زهرا گرفت  
لؤلؤی، کز تابناکی پهنه دریا گرفت  
همسر حیدر (ع) به فر مردمی دنیا گرفت  
آنکه، نورش عرشیان را بانگ کرمتنا<sup>۲</sup> گرفت

تا نسیم نوبهاری دامن صحرا گرفت  
پهنه هستی گلستان گشت و دامان چمن  
غنچه شد گلشن فریب و لاله شد بستان فروز  
زردی از رخسار هستی، شد رها در نیستی  
فرودین امسال زیباتر شد از پیرار و پار  
مژده میلاد دخت مصطفی (ص) را چرخ داد  
آفتابیی در زمین تابید، کاندرا آسمان  
پرتوی، کز جانفزایی جلوه برهستی فزود  
دختر پاک پیمبر (ص) پای در دنیا نهاد  
آنکه، نامش قدسیان را فیض علمنا<sup>۱</sup> فزود

جای در دامان پاک سید بطحا گرفت  
 همچو موسی، روشنی از سینه سینا گرفت  
 «آیه الكرسي شنید و عروة الوثقی گرفت»<sup>۳</sup>  
 بر سر او سایه ها از سیدره و طوبی گرفت  
 صبر ایوب و، دم جانبخش، از عیسی گرفت  
 حضرت زهرا (ع) که نام از علم الأسماء گرفت  
 شهر بند مردمی را، مبدأ و مبنا گرفت  
 نکهت از گلدسته جنت، به صد سودا گرفت  
 پرتو از گویای «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى»<sup>۵</sup> گرفت  
 آفرینش را به لطف صورت و معنی گرفت  
 تا نهال هستی از جانبازی تو پا گرفت  
 زان ترا آوازه هم دنیا و هم عقبی گرفت  
 بی گمان بیت الامان در جنت المأوا گرفت  
 درد دل گردون، از آن این پاک سیرت جا گرفت  
 چونکه گوش جانشان را بانگ یازهرا (ع) گرفت

گوشوار عرش اعظم بود و، زیب گوش جان  
 چون گریبان افق شد، سینه اش مرآت حق  
 با کلام ایزدی، شد گوش و دستش آشنا  
 درد او چشمه ها از زمزم و کوثر گشود  
 تا بسوزد تن در اندوه و، بسازد ملک جان  
 برتر آمد، از زنان روزگار خویشان  
 کشور آزادگی را، مولد و منشأ نهاد  
 مرحبا دل داده ای کاندلر گلستان حیات  
 حبذا تابنده ای، کاندلر شبستان وجود  
 منزل آرای کمالی، کیش کسی همپایه نیست  
 ای زن نیکو خصال، احمد بهشتت هدیه کرد  
 دامن، آرام بخش انبیا و اولیاست  
 هر که زهرا (ع) را به گیتی مقتدای خویش ساخت  
 عفت و عصمت، فروغی از هزاران مهر اوست  
 «گلشن»<sup>\*</sup> و «مشفق» ستایند ازین دندان ورا

### بانوشتها

۱. ظاهراً نظر شاعر در مصراع اول بر آیه ۳۲ از سوره بقره است: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا». و در مصراع دوم آیه ۷۰ سوره اسراء: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» است.
۲. اشاره است به آیه شریفه: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً.» «ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنان را به مرکب بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنان را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بزرگ بخشیدیم.» (آیه ۷۰، سوره اسراء)
۳. آنچه مشهور است «آیه الكرسي» شامل آیاتی است که از: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا

\* شعر بالا با همکاری شاعر استاد «سید محمود گلشن کردستانی» سروده شده است.

نَوْمٍ...» آغاز می‌شود و به آیه ۲۵۷ سوره بقره ختم می‌گردد.

جزئی از آیه ۲۵۶ چنین است: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفصامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» «... هر که از راه کفر و سرکشی برگردد و به راه ایمان و پرستش خدا گراید به رشته محکم و استواری چنگ زده که هرگز نخواهد گسست و خدا به هر چه خلق گویند و کنند شنوا و داناست.» (سوره بقره آیات ۲۵۴-۲۵۷)

۴. اشاره است به آیه شریفه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» «خداوند عالم همه اسماء را به آدم تعلیم داد...» (سوره بقره، آیه ۳۱)

۵. اشاره دارد به آیه نخست سوره اسراء: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِقَبْضِهِ لَيْلًا...» «پاک و منزّه است خدایی که بنده خود (محمد ص) را از مسجد الحرام به مسجد اقصی که پیرامونش را مبارک ساخت، سیر داد...» اشاره می‌کند به معراج حضرت رسول اکرم (ص).

## مؤید

آقا سید رضا مؤید در سال ۱۳۲۱ ه. ش در مشهد ولادت یافت. مؤید از سنین نوجوانی مدیحه سرائی را آغاز کرد و روز به روز بر اثر مطالعات ادبی و ذوق شعری آثارش جاذبه و استحکام بیشتری یافت. مؤید از طریق کسب و کار با استغنائی طبع روزگاری می‌گذراند. وی بر اثر اخلاص و ارادتی که به اهل البیت (ع) دارد؛ قسمت عمده‌ای از اشعار خود را به مدایح و مراثی خاندان عصمت و طهارت (ع) اختصاص داده است.

۴۴

### عالمه روزگار

دست خداوند ترا پرده‌دار	ای حرم خاص خداوندگار
روشنی ماه و ثریا تویی	مهره جبین، زهره زهرا تویی
آن همگان دیگر و تو دیگری	از همه زندهای جهان برتری
مادر دو رهبر صلح و قیام	أُمّ آب و بضعه <sup>۱</sup> خیر الانام
خلقت پیدا و نهان را سبب	همسر محبوب امیر عرب
گفته نبی أُمّ ابیها ترا	خوانده خدا عصمت کبری ترا
نسل تو سادات بنی آدمند	ابن و آبت تاج سر عالمند
دختر تو زینب کبراستی	مادر تو اشرف زنهاستی
کیست ادب؟ بنده فرمان تو	چیست حیا؟ ریشه دامن تو
آیه تظهير <sup>۲</sup> ز قرآن گواه	پاک بود دامنت از هر گناه

عالمه و نابغه روزگار  
مانده ز علم تو علی در شگفت  
شرم و ادب از ادبت شرمسار  
رشته تو رشته نظم جهان  
وقت خوشت وقت مناجات تو  
کس نبرد راه به سامان تو  
هم ز پی عرض ادب گاه گاه  
خانه تو گلشن مهر و وفا  
نپست عجب گر به چنین مکتبی  
ای یکمین بانوی کاخ عفاف  
پیرهن خویش به مسکین دهی  
زین ملکات و ملکوتی صفات

هاجر و مریم را، آموزگار  
آنکه کمالش همه عالم گرفت  
گوش ترا عقل و خرد گوشوار  
سینه تو مخزن راز نهان  
شاد پیمبر ز ملاقات تو  
جز پدر و شوهر و یزدان تو  
یافته جبریل در آن خانه راه  
مکتب تو مکتب صدق و صفا  
تربیت آموخته چون زینبی  
جان به فدایت که به شام زفاف  
خاطر آن غمزده تسکین دهی  
فاطمه جان عقل و خرد مانده مات

با همه شوکت و اجلال تو  
دوره عزت سپری شد ترا  
قدر تو یا فاطمه نشناختند

بعدن بی تیره شد اقبال تو  
امت بی رحم جری شد ترا  
بر حرم حرمت تو تاختند...

ای شده محروم ز ارث پدر  
عصمت یزدانی و معصومه ای  
داغ غمت بردل رنجور ماند

عالم و آدم ز غمت خون جگر  
زوج تو مظلوم و تو مظلومه ای  
قدر تو و قبر تو مستور ماند

فاطمه ای گوهر دریای راز  
باد فدایت پدر و مادرم  
مهر تو سرمایه ایمان من  
ای پدرت رحمة للعالمین<sup>۳</sup>  
من که ز احسان تو شرمنده ام

ما همه را سوی تو روی نیاز  
خاک ره فضا ی تو افسرم  
یاد تو باغ گل و ریحان من  
مرحمتی کن به من دل غمین  
دست به دامان تو افکنده ام

جز به توام هیچ سروکار نیست  
از کرم خویش گناهم ببخش  
فاطمه ای آنکه خردمات تست

غیر حسینت دگرم یار نیست  
در کنف خویش پناهم ببخش  
چشم «مؤید» به کرامات تست

پانوشتها

۱. رک: ۲۱/۲ و ۵/۱

۲. رک: ۵/۹

۳. رک: ۱۵/۱

## محمد ابراهیم «ذکاء»

شاعر معاصر افغانی

محمد ابراهیم متخلص به «ذکاء» فرزند محمدرضا در سال ۱۲۹۰ هـ در محل «جبل السراج» پروان افغانستان ولادت یافت. روزگار کودکی و نوجوانی شاعر بسختی گذشت. بعدها عشق به تحصیل وی را در کابل به محضر اساتید بزرگواری کشاند. شاعر مدتی از عمر خود را در مزار شریف گذراند و سفری نیز به مشهد مقدس آمد.

«ذکاء» به خاندان عصمت و طهارت (ع) اخلاص و ارادتی خاص دارد. دیوانش تحت عنوان «خزینة الدرر» چاپ شده است.

### ۴۵

#### در مدح صدیقه طاهره (سلام الله علیها)\*

من دانه فسرده فتادم در آسیا	تا دور حادثات بچرخیده از عنا <sup>۱</sup>
گشتم غبار حادثه از باد فتنه‌زا	وز گردباد آه به گردون شدم علم
بر سینه سپهر شهاب جگر گزا	شب تا سحر ز ناله واحسرتا زدم
نرگس ز هر نگاه برد از کفم عصا <sup>۲</sup>	بلبل ز هر خروش به دل می‌دهد خراش
خون جگر به چشم سکندر نهاده پا <sup>۳</sup>	از سنگ خاره آینه دل ز بس شکست
بر درگه جلال مرضیه النساء <sup>۴</sup>	زین شکوه سپهر کنم عرض حال خویش
شیرازه بند سطر قوانین کبریا	ناموس قدس بار خداوند بی نظیر
بحر سخا و ابر عنایت سپهر جا <sup>۵</sup>	دُخت نبی و جفت علی منشأ جلال
آینه وصال خدا بین حق نما	شمع سُرادقات سراپرده عفاف

\* از دیوان شاعر تحت عنوان: کنوز الدرر، چاپ افغانستان، ص ۶۹

رو بد غبار دوره دستاس حرمتش  
 عصمت نشین پرده لاریب اعتزاز  
 ذرات ممکنات به ظلش در افتخار  
 فُلك فلک به طوف سرایش کند رکوع  
 عصمت به بارگاه جلالش نهاده سر  
 صبح ازل ز جبهه او مطلع امید  
 همکفو شأن اوست مگر شحنه النجف<sup>۶</sup>  
 سبطین اوست سبط پیمبر دو نور عین  
 آن یک امام و هادی مخلوق هر دو کون  
 آن یک شهید آب شد از زهر جان گسل  
 آن را جگر به طشت در افتاده لخت لخت  
 آن را کنوز مقبره در جنة البقیع<sup>۷</sup>  
 هریک به بزم عالم ذرات کرده عهد  
 دستِ ذکا و گوشه دامن چادرت  
 هنگام احتضار به بالین او فروز

حور و ملک به جبهه وزلفین مشک سا  
 عفت قرین محفل تمکین اصطفای  
 مجموع کائنات به قطبش در اقتدا  
 خیل ملک ز خاک درش برده سجده گا  
 عفت در انزوای پنااهش گرفته جا  
 شام ابد ز طره او رشته بقا  
 همسنگ راز اوست مگر شیر حق ستا  
 بحرین نور سفته دو گوهر به اقتضا  
 این یک شفیع جرم خلاق به هر دو جا  
 این یک قتل تیغ شد از ظلم اشقیای  
 این را بدن به تیغ شکافیده از قفا  
 این را فیوض مقتله در دشت نینوا  
 نوشیده جام شرب شهادت در ابتلا  
 ای خیرة النساء که تویی غیرت خدا  
 شمع جمال کوکبه پنج مقتدا<sup>۸</sup>

#### پانوشتها

۱. غنا: رنج و مشقت.
۲. عصا: چوبدستی — ظ: شاعر تناسب ساقه تو خالی نرگس و عصا را که از نی می ساخته اند مورد نظر داشته است.
۳. آینه دل: اضافه تشبیهی است؛ دل را در روشنی به آینه مانند کرده است — آینه و اسکندر در این بیت ظاهراً از باب این است که بنا بر برخی اقوال اسکندر آینه را ساخت. چنانکه غیاث اللغات می نویسد: «چون سکندر شهر اسکندریه در سرحد فرنگ معمور کرد در آن شهر بر کناره دریا برای آگاهی از شورش اهل فرنگ مناره ای بنا کرده و آینه ای از حکمت و طلسم ساخته بر آن نهاده و دیدبانی معین کرد...»
۴. مرضیه النساء: ظاهراً شاعر به ضرورت شعری «مرضیه النساء» را به صورت «مرضیه النساء» آورده است.
۵. سپهر جا (سپهر جا): مقامی در بلندی همچون آسمان.

۶. شحنه النجف: منظور حضرت علی (ع) است.
۷. بقیع: قبرستانی است در مدینه که بزرگانی همچون امام حسن (ع)، امام زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع) و امام صادق (ع) و زوجات پیامبر (ص) و فرزندش ابراهیم (ع) و... در آن مدفونند.
۸. پنج مقتدا: پنج پیشوا معروف به «پنج تن»: حضرت رسول اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (ع)، حضرت امام حسن (ع)، حضرت امام حسین (ع).

### لطفا غلطهای چاپی زیر را اصلاح فرمایید.

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۷	۱۴	چورفت	چون رفت
۲۳	۱۳	طرف	طرب
۲۸	۲	جنت	جنتت
۳۳	۱۲	جوید	جویند
۳۳	۱۵	اول	اول <sup>۵</sup>
۳۴	۱۹	کسی	کس
۴۰	۱۲	اسوهای	اسوه
۴۴	۹	عاشق	عشق
۵۶	۲۰	ره	راه
۶۲	۸	باشد	باشه
۶۶	۶	گرد	گردد
۶۶	۲۲	شفا	شفاعت
۱۲۲	۱۸	سرمه ای	سرمه